انشای مادهورام
در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بر ضمیر آن دقیقه رس و روشن ضمیران صبح نفس پوشیده نماند که چون این خوشه چین خرمن
ارباب سخن را خیال استدراک غوامض انشا و استکمال این گرامی فن در سر افتاد و ادراک صحبت
ارباب دانش و بینش را وجهه همت خود ساخته استفاضه آثار تربیت نمود تا آنکه بفیض همنشینی و همزبانی
شان بتسطیر عبارات عالیه و دریافت دقائق اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگونه کسب هنر
آرایش یافت و صیرفیان دار العیار سخندانی و جوهریان رشته بازار معانی بانتقاد باشره این هیچمدان پسندیده آمد
در کمتر مدتی بیاوری طالع شرف ملازمت علامه عصر نواب لطف الله خان ولد سعد الله خان مرحوم
که چشم زمانه در فضل و کمال عدیل آن مطلع تجلیات آمرزش بهمال ندیده دریافته بشغل خطوط نویسی
مامور شد پس ازان در سرکار پادشاهزاده جمشید فر جهاندار شاه بهادر بمیر منشی گری عز امتیاز
اندوخته تا انقراض ایام اورنگ آرائی برفاقت نواب کوکلتاش خان بخدمت مذکور قیام داشت
مسودات اختر که چندین بیاضها بسوادش چون رخساره مهوشان بخط عنبرفشان رشک
نسخه ریاض رضوان می گشت در محاربات پادشاه گردی بانثاث البیت بتاراج رفت برخی ازان

که در کاغذها بر آمده به تکلیف برادر عزیز گرامی نژاد لاله هر پرشاد که جوهر قابلیت و استعداد از لوح
جبینش لمعان ظهور دارد درین اوراق نگارش یافته که چندی درین از نا پایدار یادگار باشد مشتمل بر دو فصل
فصل اول محتوی بر عرایض و احکام و اوامر و خطوط که از زبان نواب لطف الله خان و نواب
کوکلتاش خان برنگاشته **فصل دوم** متضمن بر مکاتیب که خود با عزه و احباب بقلم آورده
سهو و خطا را از بزرگان امید عفو و عطاست **قطعه** چون بفضل خدای عز و جل * یافت این نسخه صورت
انجام * هاتفی گفت سال تاریخش * که زهی منشآت مادهورام **فصل اول از زبان نواب**

لطف الله خان عرضداشت مشتمل بر فتح سجناب حضرت خلد مکان

فدوی جان نثار لطف الله بعد ادای لوازم تلثیم عتبهٔ سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم تعظیم
که سجده گاه جباه خداوندان تخت و دیهیم و فروغ بخش نواصی خواقین هفت اقلیم است بعرض
عاکفان محفل بهشت نعیم و باریابان عتبهٔ ملائک مقیم می رساند که بذریعه مفاخرت دنیا و آخرت
اعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع کالوحی من السماء نزول اقبال و حلول اجلال فرمود
رواتب استقبال و احترام و وظائف تکریم و اکرام مرتب و موظف گردانید بمیامن ورود
سعادت آمودش تارک افتخار بذروهٔ فلک دوار سود **شعر** سر احقر باوج عزت افراخت *
بدست مرحمت از خاک بر داشت * از آوارگی سنتا و سنتا و دفلیا و ناتوریا و سایر کفرهٔ جهنم ماوا
در ضلع جبنیسور و اطراف آن تاکید سرعت عزیمت احقر به تنبیه آن فرقهٔ شقیه ارشاد شده بود
مواد تفاخر و مباهات افزود بمجرد ورود میمنت آمودش عازم مقصد گردیده در موضع بیلوسنل گزید
و فردای آن بلا فصل کوچ کرده در اثنای راه کفرهٔ نامه سیاه که در شعاب جبال و دره های کوهسار
چون مور و ملخ نزول ادبار داشتند قریب بیست هزار سوار و پیاده بشمار چون چوت از هر طرف
نمایان گشته فوج ظفر موج را محاصره کردند فدوی بترتیب افواج پرداخته بهر یاد بیان گرفته با کفره
نکوهیده کار آماده پیکار گردید نوائر جدال و قتال اشتعال یافته هنگامه حرب و ضرب از طرفین
گرمی پذیرفت چون دفلیا کافر تفنگچیان کرناتکی زیاده از دو هزار پیاده با خود داشت از غرش بندوق
و صدای بان عرصه کارزار نمود از رستخیز گردیده بارش تیر از چرخ کمان صدف سینهٔ دشمنان از گوهر
آبدار پیکان لبریز گشت از هر طرف که سنیت مجوسی می ریختند با بازان منصور

بازوی جرأت دلاوری زده برمی داشتند همچنین از اول روز تا شام زد و خورد بسیار د
آویزشهای بیشمار که نظیر آن کارنامهٔ رستم و اسفندیار بود در میان ماند آخر کار سنبتا و دهنیا با پنجهزار
سوار منتخب مسلح سمت فوج فدوی شتابان تاختند و بجسارت پیشدستی با نهنگان بحر وغا آمیختند
چپقلشها نمودند غازیان نصرت‌مند و پهلوانان همت بلند از انبوهی اعدا نه اندیشیده پای ثبات
در زمین کین افشرده داد سعی و جهاد دادند و بسیاری از سیه‌بختان را رهگرای مطمورهٔ نیستی گردانیدند
و جمعی کثیر را دران بحر پرآشوب تیغها بسته تند باد حملهٔ دلیران فیروزی لوا سر بگریبان فنا فرو رفت و جم غفیر را
زخمهای کاری بسان لاله و گل برجگرها شگفت بالجمله اشقیا شکست فاش یافته طریق هزیمت
پیمودند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید درین کارزار قریب هزار کافر خاسر علف تیغ انتقام
غزاة اسلام گشتند و بسیاری زخمی شدند و از غازیان قریب دو صد تن برتبهٔ شهادت فائز گردیدند و
زیاده برسه صد کس زخمی شده از شاخسار مردمی گلهای نیکنامی چیدند تفصیل نامهای ایشان بعرض
قدسی خواهد رسید و بندهای جان نثار در صلهٔ حسن تردد امیدوار اند که بافزایش مراتب و مناصب
سرافرازی یابند آفتاب فتح و ظفر از مطلع هفت کشور طالع باد عرضداشت بجناب حضرت
خلد مکان مشتمل بر فتح فدوی بلا اشتباه بلطف الله جبین عبودیت و جان نثاری و سیمای
فدویت و فرمانبرداری بخاک آستان ملائک آشیان نور آگین ساخته بعرض ایستادهای پایهٔ سریر سلطنت
عرش مماس و باریافتهای کبریاس گردون اساس میرساند که خانه‌زاد حسب فرمان سماوی برکات بنابر تنبیه
استیفای استحکام تهانجات دستوری یافته بطی پانزده مرحله نهم شوال در ظاهر گهاتون دائره نمود
جواسیس خبر آوردند که سنبتا جهنمی با ده دوازده هزار سوار و پیادهای بی شمار در شعاب جبال و پای تلها بکدهم
نزول ادبار دارد و هنوز بسبب بارش علی الاتصال ترتیب فرود آمدن فوج و تدبیر ساختن
مورچال عمل نیامده بود که آن شقی ازلی با خیل کفرهٔ ضلال انتهاز فرصت یافته آخر شب
در حالت نوم بیخبری حمله آورگشت شور و غوغای مخالفان پنبهٔ غفلت از گوش یلان برگرفت
از انجا که از غنیم تا سپاه تفاوت بسیار در چنین وقت مهلک امتحان جوهر ثبات و قرار است
دلاوران بی‌تشویش و اضطراب آنچه در اول وهله تهیهٔ زین بندی و پوشیدن سلاح جنگ کردند و از همین
غلام زاده محمد خلیل تاب جسارت و مبادرت که آنها نیاورده با جمعی از بندوقچیان چوکی

و مردم شاگرد پیشه پیاده رسیده سد راه مداخلت و مانع نهب و غارت گردیده در عین
بارش بارش تیر و تفنگ روی اعادی باطل آهنگ از کوچه و بازارها تافت پس از آنکه معمور خان
و خداوند خان و دیگر بندهای پادشاهی مستعد و مسلح با وجود پیوستند بر اسپ سوار شده پای مقاومت
در زمین کین محکم گردانیده نائره جدال و قتال از طرفین اشتعال پذیرفت مقارن اینحال فدوی
با تابینان و رفیقان ملحق گردیده غلامزاده معمور خان و دیگر مجاهدان را به پیش رفتن رخصت داد
سنتا مغرور و متکبر با گروهی انبوه جلوریز بر فوج فدوی ریخته معرکه جنگ ستبر گردید و عرصه و نما
از نهوی های یلان و زد و خورد پردلان نمودار آثار رستخیز شد هرچند مدبران پای تجلد استوار کرده بطعن سنان
تیغ جانستان چپقلشها نمودند حسام خون آشام مبارزان در خرمن وجودشان بسان برق خاطف
می پیچید و جمعیت اعدا به تندباد حمله دلاوران فیروزی اعلام چون سحاب ستر کم از هم پاشید و آنقدر که شقی
خسارت منش از کشتها و خستها حساب نگرفته سودای محال در سر بهمبری افکند پیش قدمان معرکه عدو سوزی
بازوی کوشش خصم افگنی و برق افروزی کشاده بشبه خدنگ بلا و تفنگ اجل را از پیش برسیده اشتند
و در بهر آویزش بضرب تیغ سرافشان بسیاری از فریق عدوان را بر خاک هلاک انداخته رایت استیلا
می افراشتند پس از گیر و دار بسیار که یک پهر هنگامه کارزار گرمی داشت کافر شقی با سایر کفار
نگونسار قدم همت باز پس کشیده چون بخت رسیده خویش منهزم گردید غلامزاده با غازیان ظفر
اماده پاشنه کوب تا پای قلعه در دنبال گذشته تعاقب نمود بعد از آنکه او خائف و هراسان در قلعه کره
محصور گشت رفقایش متفرق و پاشان گردیده سراسیمه از درهای کهسار رخت فرار بخرابه ادبار
کشیدند فدوی عنان نصرت مراجعت نموده به بارگاه رسید و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره
گردید درین نبرد فیروزی اثر قریب پانصد کس از اشقیا بجهنم واصل شدند و بسیاری مجروح گشتند
و یکصد تن که زنده دستگیر شده بودند بیاسا رسیدند و سه صد بادیان و نقاره و نشانات و
چهار صد جزایل و دو صد بندوق غنیمت بدست غازیان افتاد و از بندهای پادشاهی و تابینان فدوی
مجموعه شصت و هفت نفر نقد جان نثار نموده بمرتبه شهادت فائز گشتند و یکصد و هفتاد نفر که گلگونه
زخمها چهره سعادت برآراستند چون جمیع بندهای مخلص تلاشهای مردانه و ترددات رستمانه
گردیده امیدوار فضل و نوازش اند تا ابلق ایام گیتی خرام و آسمان و زمین در جنبش و آرام است

داعی سلطنت خداداد منصور و مخالف بدنهاد مقهور باد عرضداشت مشتمل بر ورود
فرمان و اظهار شکر مواهب و نصائح بجناب حضرت خلدمکان خانه‌زاد
عقیدت نهاد لطف الله جبین اطاعت بر زمین طاعت سوده و زمین طاعت بجبین اطاعت
پیموده بعرض ناصیه‌سایان بارگاه والا و جبهه‌سایان پیشگاه سدهٔ معلی می‌رساند که مفاتیح کنوز سعادات
و مقالید حصول مرادات یعنی فرمان قضاجریان لازم الاذعان بحکم تعرّضت تتابع چون مهر
که از مطلع انوار بر آید بنزول اجلال نموده نور افزای چهرهٔ ارادت گردید فدوی با اعتقاد آداب
استقبال انقیاد بجا آورده آن سرمایهٔ مفاخرت دنیا و آخرت را تاج تارک عبودیت گردانید
مواهب اضافه پانصدی ذات و بحالی منصب در جلدوی تادیب کفره و اجب التعذیب فرق افتخار
بذروهٔ فرقدان سوده در میان سرخروئی جاوید کرامت فرمود مواعظ ارجمند و نصائح هوش پیوند
در تمشیت کارها و تدابیر انهزام کفره و انتزاع قلاع و تخریب خرابهٔ اشقیا مرکز سعادت رهنمونی نمود
شکر تربیت و خانه‌زاد پروری زیاده از آن است که معروض دارد ؎ کتاب فضل ترا آب بحر
کافی نیست * که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم * امید واثق است که در جمیع امور توفیق نیکوبندگی
دریابد آفتاب عالم‌آرائی از مطالع ظفر و کشورکشائی طالع باد عرضداشت مشتمل بر ورود
فرمان و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلدمکان خانه‌زاد بلا اشتباه
لطف الله ناصیهٔ عبودیت با سجدات غلامی مطلع انوار ساخته بعرض و قفان انجمن گردون احتشام
و بار یابان بساط فلک احترام می‌رساند که منشور لامع النور کرامت گنجور که هر حرفش کلید گنجینهٔ مقصود و
هر نقطش مقالید کنوز بهبود بود و مشعر بمرحمت خلعت خاصه و اضافه پانصدی ذات لفدوی و عطای
اضافه یکصدی ذات و پنجاه سوار به برادرزاده محمد خلیل در جلدوی حسن تدبیر چون وحی آسمانی نزول نموده
تارک افتخار بذروهٔ فلک الافلاک سود شکر و سپاس مواهب بیقیاس از حیطهٔ طاقت بشری بیرون است
مشعر لطفت یکدام فرد پیوست دمی * کان ذره بآن هزار خورشید نشد * تدبیر بندوبست این اضلاع
و استحکام تهانجات و تعیین تهانه‌داران از حضور و تنظیم دیگر مقدمات بتفصیل علیحده معروض داشته بنظر اکسیر
اثر گذشته باشد هر چه ارشاد شود بعمل آرد زیاده حد ادب تا ابد اقالیم هفت کشور بصولت خاقان
جوان بخت و تیغ سطوتش سرانداز خودسران باد عرضداشت مشتمل بر ورود

فرمان و اظهار شکر مواهب بجناب حضرت خلدمکان غلام والابارگاه لطف الله
سیمای بندگی بر زمین خاکساری سوده و طریق پرستندگی بگام فرمان برداری پیموده بموقف
عرض سعادت اندوزان شده فلک فرسا و جبهه افروزان عتبه سپهر اعتلا میرساند فرمان معلی شان
هدایت بنیان مزین بخط خاص تقدس اختصاص که هزاران جان گرامی نثار هر حرف شگرف
آن باد که متضمن تعلیم مقدمات واجب التقدیم و هدایت قدسی سرایت بتدارک مافات نزول فرموده
آنچه در ظلمت سکندر آرزو کرد و نیافت * در سواد خط آن توقیع مظفر یافتم * انشاء الله تعالی در جمیع
مقدمات بر وفق مرضی مقدس تلاش های شایان که سعادتی بالا از آن نباشد بتقدیم میرساند
زیاده حد ادب **قطعه** تا هست عقل واسطه انتظام دین * تا هست علم قاعده استوار شرع * از آفتاب اقبال
تو باد اجمال علم * بر مرکز مراد تو باد آمدار شرع * **عرضداشت در جواب ورود فرمان
مشتمل بر تفویض صوبه داری دارالظفر بیجاپور و اظهار شکر مواهب
بجناب حضرت خلدمکان** خانه زاد با اعتقاد لطف الله بعد تقدیم آداب تسلیمات و تقدیم
مراسم کورنشات که مقتضای سرشت و مضمون سرنوشت مریدان مرشد پرست است بعرض مستفیضان
طواف عتبه علیا میرساند فرمان فرخنده عنوان معنون بطغرای خط خاص اعجاز اختصاص
مشتمل بر مرحمت خدمت نظم و نسق صوبه دارالظفر بیجاپور و حراست قلعه و شهرپناه و موهبت خلعت
خاصه و عطای اضافه پانصدی ذات و هشت صد سوار ورود مفارقت فرمود بعد تقدیم مراسم
تعظیم و استقبال آن مثال فیض تمثال را افسر فرق سعادت گردانید و خلعت قدر بخش افتخار افزا
زیب قامت عبودیت ساخته پیراهن پیراهن بر خود بالید شکر نوازشها از اندازه تحریر و تقریر بیرون است
شعر نگردید محروم زین بارگاه * چه روی سپید و چه بخت سیاه * انشاء الله تعالی در بندوبست
آن صوبه و حسن معاشرت با بندهای درگاه والا و تالیف قلوب رعایا و برایا و استیصال
متمردان و اخراج و ازعاج سرکشان و توزک حشمت و موجود داشتن خزانه و ذخائر و منع منهیات
و رفع منکرات و قطع و فصل دعاوی و معاملات بر وفق شریعت غرا و عدالت عالم آرا اهتمام تمام
بظهور میرساند بمیامن تربیت پیر مرشد برحق دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری نمیگذارد تا بدر منیر
برا اورنگ مینا رنگ سپهر جای قرار و خورشید عالمگیر را تخت مرصع چتر زرنگار باشد

سریر شاهنشاهی و چتر گیتی پناهی فلک پایه خورشید سایه باد عرضداشت بجناب بادشاهزادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه خیرخواه لطف الله تارک نیاز و بندگی بگلهای کورنش و پرستندگی برآراسته بعز عرض معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران میرساند مثال واجب الامتثال وحی تمثال نزول اجلال فرموده که فدوی از بهیلسور کوچیده بسرعت سریع تر با فواج همراهی سعادت تقبیل بساط فیض مناط دریابد همدران روز بهجت افروز نشان مکرمت عنوان بهمان مضمون نوازش مشحون بعنبه‌ٔ ورود ارزانی فرمود که آرزوی دیرینه کامیاب گردد لهذا بتجدد وصول هر دو حرز جان که تمیمهٔ بازوی سربلندی و وثیقهٔ عزت وارجمندی ست از مکان اقامت کوچیده پای قلعه مهانگدهه منزل گزید انشاء الله تعالی درین هفته شرف اندوز ملازمت اکسیر خاصیت میگردد

بیت

از خار راه من گل مقصود می دمد ❊ اکنون که همچو سیل بدریا روان شدم ❊ بعد احراز سعادت آستان بوس تدابیر انتزاع قلاع و تسخیر اماکن و بقاع آن اضلاع در قطایع که مرشدزاده برحق بدان مامور اند بعرض خواهد رسانید کوکب دولت ابد توام بطراز نصرمن الله مزین ❊ جناب جهان بلجا جهانیان را مفر و معین باد عرضداشت بجناب شاهزادهٔ والاگهر محمد بیدار بخت خیرخواه لطف الله گلهای کورنش و تسلیمات زیب تارک تفاخر و مباهات ساخته بعرض حواشی نشینان بساط بهجت مناط میرساند مثال فرخ فال از پیشگاه سدره سپهر تمثال متضمن بر ارشاد آنکه خیرخواه بیلگنگ با فواج همراه از گهشاپون برسم یلغار بر کاب نصرت شعار رسیده تنبیه کفرهٔ فجره که از ملک محروس به نهب وغارت گرانبار شده مراجعت او بار نجراینه جهنم آثار دارند بشرط رفاقت بجا آورد تا اعدا بکیفر کردار رسند و شاهزاده ظفر آماده رخصت نمیدهد دست از مرافقت و معاضدت بر ندارد نزول اجلال نمود لهذا همان روز از گهشاپون کوچ کرده پای بهوسانگده اقامت ورزیده منتظر نزول موکب ظفر شعار وارد هر جا میشود بجناح استعجال شتافته رفیق طریق جان نثاری گردد ❊ طلبگار تو وارد ❊ طلبگار درجهان گردی ❊ که بیداری زمین را می کشد از زیر پای خود ❊ کوکب دولت و اقبال از افق مکنت و صولت طالع و لامع باد بشاهزاده بیدار بخت بعد ادای آداب کورنش و تسلیمات بعرض مستقبان خلوق از بار حضور عالی و مقتبسان انوار انجمن مفاخر و معالی میرساند درین ایام فرخنده که عرصهٔ جهان با فاخته مقدم بهار ارم تزئین و بساط زمین بکثرت شقایق ریاحین

از توارد عوارض متخالفه بر مزاج شریف و بتجویز نیابت بخشیگری باین نحیف ایما رفته بود حکیم
علی الاطلاق آن برگزیده انفس و آفاق را از طوارق توهمات برکران و باعتدال طبیعت توامان دارد
دوستدار تا حال در خجسته بنیاد متوقف است بمجرد رسیدن خزانه بنگاله که بپا بیدن آن از حضور
مامور است بتعجیل عازم مقصد گشته بدولت دیدار فائض الانوار فایز می گردد چون تربیت عزیز القدر سعادت
نشان خانه زاد خان بر ذمه همت والانهمت لازم بل الزم است امر نیابت بخشیگری بنام آن
گرامی تر از جان مقرر شده و فقیر بعد رسیدن حضور در تمشیت امور لازم التقدیم بتعلیم مقدمات بخشیگری
تقید خواهد نمود چشم بد دور بفضل الهی آن سزاوار سربلندی شایسته رشد و ارجمندی گوی سبقت از
اقران می رباید تا چاق شدن آن امیدگاه در جمیع کارها مورد تحسین و آفرین می گردد
زیاده عمر و دولت باد **بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ** شعر
سیرسم از گرد ره طی کرده وادی فراق ٭ همعنانم آرزو بارم متاع اشتیاق ٭ منشور لامع النور
کرامت نشور عز ورود فرمود که فدوی درگاه بافواج همراه بر جناح استعجال شتافته بموکب بلند افراز
آن سرو سرفراز گلشن امارت ملحق گردد و در قتل و استیصال خاکسار که بآن طرف آواره دشت ادبار است
شرط رفاقت بجا آرد لهذا از اینجا کوچیده رهگرای منزل مقصود است شکر خدا که جذبه باطن و کشش
دلها کار کرد و آرزوی دیرینه بسر آمد بیت الله الحمد هر آن چیز که خاطر میخواست ٭ آمد آخر ز پس پرده
تقدیر پدید ٭ از مکان اقامت عساکر خبری که بتازگی از کافر ماجرا رسیده باشد مطلع گردد ٭
بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ شعر آید و اشتیاق
پیش آهنگ است ٭ در سرعت سیر من صبا پالنگ است ٭ سامی ملاطفه لطف افزا که هر حرفش
حامل هزار گونه دلبستگیها و هر لفظش از استیلای شوق و مکنونات محبت معنوی چهره کشا بود دو روزه
حیات تازه کرامت فرمود بیت این تازه رقم از قلم کیست که باد ٭ جان با من دل داده
فدائی رقم او ٭ امروز که شنبه ششم این ماه است قریه ... منزل فوج ... گشت و بالفعل مقام
گام فرسای طریق مقصود است خوشا روز جهان افروز که دیده ... رسیده بکحل الجواهر دیدار فیض انوار
نورانی گردد و سامعه آرزو بشرف مکالمه مجاوبه بهره اندوز شوق تجدید بیت هر چند دورم از تو که دور از
تو کس مباد ٭ لیکن امید وصل توام عنقریب هست ٭ زیاده عمر باد مژده آن ... بعمدة الخواقین بلند

مکان مختار خان بهادر فرد آن یار که گفتا بتوام دل نگرانست * گو میرسم اینک بسلامت نگران باش * ساعی نمیقهٔ طرب پیرا حاوی اشتیاق دیدنها و تاکید زود رسیدنها در وقت خوش رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید مفارقتها برای کار پیر و مرشد بر حق گوارا باید کرد که عالم بندگی بی اختیاریست و گرنه فرد جدائی از تو تصور نمیتوان کردن * کسی ز جان گرامی چرا جدا باشد * امروز دهم این ماه از احمدنگر با خزانهٔ پادشاهی کوچ کرده بعزم استلام سدهٔ فلک احترام مراجعت نمود امید واثق است که عنقریب مساعدت مقارنت انجامد و رفع قلق دلها گردد زیاده عمر باد

بعمدة الملک خانجهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش خان نواب مستطاب مبادی آداب والاخطاب خداوند خدایگان کریم الخلق عمیم الاحسان سلامت بعد از طی مراحل ضراعت و انکسار معروض رای فیض پیرای عالم آرای میدارد از آن باز که عنان عزیمت سعادت منوط بان سمت منعطف و مبسوط گشته نیازمند ارادت آئین بدو کلمهٔ خیر خیریت اثر مسرت آگین نشده بیت مرا زیاد تو برده ترا ز دیدهٔ من * ستم زمانه ازین بیشتر چه خواهد کرد * حق علیم است که از محرومی صحبت کثیر البهجت چه قدر آلام روحانی که نمی کشد و زبان حال بدین مقال مترنم دارد شعر ذوق الطاف توئی کاش نمی یافت دلم * یاد هر لطف تو اکنون سبب صد الم است * بعد ازین متوقع آنست که مشام آرزو به روائح ترسیل مراسلات معطر و گلزار تمنا برشحات یاد آوریها منضر باشد فرد دارد نظام کار جهانی ز لطف تو * کار ترا ز لطف الهی نظام باد

به بخشی الملک بهره مند خان مبارکباد شفا مزاج وهاج سراپا ابتهاج صحت امتزاج آن زینت بخش مسند اقبال همواره بر منهج سویت و اعتدال مستقیم باد باستماع خبر عارضهٔ بدنی و علل جسمانی از دیدهٔ خونبار لعل بدخشانی فرو می بارید و آه سرد از دل پر درد سر بفلک میکشید الحمد لله و المنة که بفضل و کرم حکیم شافی غبار کسل از چهرهٔ مزاج شریف زائل گردید و اشهب عنصر لطیف از مضیق مرض بفضای صحرای عافیت خرامید شعر بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود * عیسی دمی خدا بفرستاد بر گرفت * سلامتی و تندرستی و ایا باد

برادر خود در جواب خطوط شان برادر عزیز القدر از جان بهتر همواره بمراتب علیا فائز باشند خطوط بدل نزدیک شما متواتر میرسند الحمد لله که آن کریم النفس بی آنکه تاکید شود در آنچه باید پرداخت می پردازند و مارا رضامند می دارند آینده را نیز این طریق مرعی داشته بر گرد چون

نا متناهی انحا شمة از عرض واقفان محفل فردوس منزل میرساند در هنگام فرخنده فرجام
که بتباشیر اقتران سعود آسمانی و تائید اتصال نجوم شادمانی سعادت باکرامت مقترن بود
طلوع رخشنده اختری از برج عظمت و اجلال و سطوع گرامی گوهری از درج سعادت و اقبال
قلوب هواخواهان را افتراح موفوره و انشراح نامحصوره کرامت فرمود قطعه مهی بر اوج
سپهر جلال تابان شد * که کس ندید چنین ماه در هزاران سال * خجسته طالع و روشندل و
مبارک پی * فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال * امید که این فرخنده نوید بر جمیع
خیرخواهان مبارکباد و روزنامچه سعادت از احکام طالع این جوان بخت برونق جوانی مقرون شود

مبارکباد تولد نبیره جناب مشکوی خلافت

خانه زاد هواخواه لطف الله
سیمای بندگی بر زمین پرستندگی سوده بعرض پرستاران دولتسرای حرم تعظیم و واقفان
حریم دولت تقدیم میرساند که چون بروز گوهر بدیع از معدن مراد وسیله ازدیاد هواخواهی بندگی
و طلوع اختر رفیع از مکمن مقصود واسطه حصول اسباب سربلندی ست ظهور گرامی نبیره
دراز درج ولادت و سطوع فروزان کوکب از افق سعادت در شبستان آمال شاهزاده والاگهر
بلند اقبال مبارک و فرخنده باد و تا آب و گهر و تاب در مهر انور متمکن بود آن فروغ گوهر
خلافت و فرمانروائی لمعه خورشید سلطنت و کشورکشائی در ظل ظلیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان
بعمر طبیعی و نیل مرام فائز شود ۵ از نکهت این مژده زبان گشت معطر * وز پرتو این لمعه جهان
گشت منور *

مبارکباد وزن در جناب بادشاهزاده محمد کام بخش

خیرخواه
بلا اشتباه لطف الله چهره نیاز بگلگونه عبودیت و انکسار برافروخته بعرض باریافتگان انجمن
فریدون احتشام جمشید احترام میرساند که بدین زمان فرخنده عنوان نوید وزن بندگان زمین
تمکین فلک توامان سامعه افروز همگنان گردید ابواب خرمی بر روی دلها گشاد و از تصدق
خیرات مبرات گوشه نشینان و مستحقان را صلای کامرانی درداد نظم ترازو چشم در دیده داشت
یکسال * که آید در برش خورشید اقبال * ترازو غرق حیرت بهر آن بود * که دریا را بساغر
کس نپیمود * بحمد الله که از پیمودن آن گوهر گرامی میزان سرنازش بآسمان افراخت و ما را
کامیاب مواید لطف و احسان ساخت حق عزوجل مبارک کناد و از شان و شکوه

آن خدایگان جهان که فین میزان همپله آسمان شود مبارک باد سالگره شاهزاده بیدار بخت بعد ادای آداب بندگی بعرض عالی متعالی میرساند هزاران شکر بدرگاه ایزدی که این سال فرخنده فال در ساعت سعید بسنین عمر ابد قرین آن نوباوهٔ باغ سلطنت و جهانبانی افزود و دلهای هواخواهان را بشا هراه شادمانی رهنمونی نمود بیت این سالگره ز دلها دا گره

از بهر نشاط و عیش خوش ایما کرد ٭ گره کشای بسته کاران و حاجت روای امیدواران جمیع دولتخواهان فرخنده و همایون کناد و جشن سالگره الی یوم النشاد بحقوق مسعود و منعقد گرداناد قطعه

صد جشن تو در سالگره میخواهیم ٭ هر سال ز سال رفته به میخواهیم ٭ در کار کسی گره نخواهیم لیکن ٭ اینجا گره از پی گره میخواهیم ٭ مبارک باد وزن بجناب شاهزاده محمد اعظم شاه بعد تبلیغ مراسم تسلیمات و تسویغ لوازم کورنشات بعرض فیض اندوزان بساط تهنیت نشاط میرساند که درین فرخنده اوقات نوید وزن عنصر کرامت سمات سامع پیرا گشته گلهای نشاط تبارک هواخواهان فشاند و ریشه شگفتگی در زمین دلها دواند اهل احتیاج از جود آن پهلوی غنا بقا وزن زدند و ارباب افلاس از ایثار آن سرمایهٔ معاش ابدی فراهم آوردند آفریدگار جهان مبارک و مسعود کناد الی یوم القیام میزان را بر وزن عالی کامیاب مفاخر و معالی دارد مبارک باد سالگره شاهزاده محمد اعظم شاه بعد ادای آداب تسلیمات معروض حوصلهٔ بساط مکرمت مناط میگرداند که درین ایام فیض اقتران بشارت خجسته اشارت سالگره ساکنان خطهٔ خاکی را از جشن جمشیدی خبر داد و زهره طرب ساز با دف و چنگ محفل نو آیین و عشرت کدهٔ آسمان سوم آراسته کوس شادمانی بر بام فلک نهاد الحمد لله که این سال فرخنده فال بر عمر گرانمایه ابد پایه افزود و عالمی را از فیض عام مواهب بیقیاس کیسه فراخ امال برآمود ایزد بیچون مبارک و میمون کناد و بآب حیات لطف شامل خضر وار عمر جاودان کرامت پاد شعر من عمر تو جاودانه خواهم که شود ٭ فرمان بر تو زمانه خواهم که شود ٭ این رشته که دارد گره سالگره ٭ تسبیح هزار دانه خواهم که شود ٭ به بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر تا بیست تیر از خورشید جهانتاب پذیرست همواره فتح و ظفر همعنان مواکب گیتی کشای آن سرگروه مبارزان عساکر نصرت پیکر و سرآمد مجاهدان جیش ظفر اثر سمو المنزلت منیع المکان کریم الخلق بسیار مهربان باد درین خجسته ایام که افاضت انوار آفتاب بشارت با فضای مرغزار رشک

جنت الماوی بود مژده مراجعت شریف سامعه پیرا گشته افسردگان بادیهٔ فراق را زندگانی تازه
عطا فرمود ابواب انواع تفریح و تنشیط بروی دلها گشود و حمد الله ثم حمد الله **فرد** بیا بیا که مرا بی تو
غم هجران آورده * بیا که بی تو نفس هیچ توان آورد * هر چند بطی مراحل سرعت بکار رود سنت
چشم مشتاقان ست و بما .ن قدر مسافتها که بکام عجلت پیموده شود شعر مامول منتظران **نظم** زود آمد
نظر بشوقم دیرست * می آئی اگر زود تر آئی چه شود * زیاده عمر باد و مژده آن **مستزاد مبارکباد عید**
به بخشی الملک روح الله خان رباعی ای اختر برج سعد با بخت سعید * بر خیز و طرب
گزین که عید آمد عید * هر وعده که اقبال نمود ست بتو * امروز قریب ست اگر بود بعید * الحمد لله
که هلال فرخنده فال شوال سیمای سعادت آمود از منظر قصر زر اندود افق به منتظران نمود و جهانیان را
باستلذاذ لذائذ جسمانی و استماع صفیر نفیر شادمانی باروی سپید اشارت فرمود هنگامهٔ عیش و عشرت
گرمی پذیرفت و ریاض مراد اهل صلاح و سداد بگلهای خرمی رونق گرفت **بیت** تدرو نغمه بر لب
آشیان ساخت * ترنم خانه در کام و زبان ساخت * مبارکباد روزگار خجسته آثار بخوبی و
بهروزی مقرون شواد **مبارکباد عید به حفظ الله خان** برکات ماه متبرک صیام
و یمنیت طاعات خجسته فرجامش بایام فرخنده انجام آن زیب مسند حشمت و احتشام فخر انجمن
شوکت و احترام سمو المنزلت منیع الشان کریم الخلق رفیع المکان مقرون باد درین آوان سعادت
اقتران قدوم فرحت لزوم عید سعید عرصهٔ گیتی را نگارهای سور و سرور رشک باغ ارم و عالمیان
را باقسام اغذیهٔ نعما و انواع طرب و شادمانی کامیاب فیض اعم گردانید الله تعالی مبارک و میمون
گرداناد و ترقیات روز افزون روزی کناد **نظم** یا رب این عید صد هزار دگر * باد فرخنده یار یار دگر *
جز اطاعت نمودن امرت * مکناد این زمانه کار دگر * **مبارکباد شفا یافتن حفظ الله خان**
صحت و تندرستی که بهین نعمای الهی و گزین میوه های بهشتی ست همواره نصیب باد شکر ایزد
جهان آفرین که عارضهٔ بدنی و علل جسمانی بفضل ایزد سبحانی بسلامت و کامرانی انجامید
و ادعیهٔ شبانه روزی در حضرت حق تعالی بموقف اجابت رسید مبارکباد و مدت عمر شریف را
امتداد لیل و نهار روز شواد بمنه و کرمه برای حکیم جالینوس زمانی خلعت سه پارچه و
بجهت مستحقان خیرات دو صد روپیه مرسل گشت از رفع نقاهت و خبر بهروزی مسرورم

نه گوش سپرده مصافی شنیده بود بنا بر آن فتنی قسمی مغلوب بیم و هراس و منکوب خوف و یاس گشته بودند
که امان نخواهند و مخالفین را تزلزل در پای ثبات نحوی نیفتاده بود که برآوردن جان
ازان تهلکه جانستان غنیمت ندانند مراتب شکر و سپاس واهب العطایا بتقدیم رسانیده
شادیانه شادی بلند آوازه گردانید فتاح حقیقی این فتح نمایان را که طراز فتوحات آسمانی
و عنوان ظفرنامهای باستانی ست مبارک کناد و از آثار کفر و ظلام از لمعات صمصام
اسلام زائل شود **حسب الحکم عالی به کهیم ساونت مرهته در باز گشتن**
از قلعه تهور پناه جلادت دستگاه کهیم ساونت مرهته محفوظ باد باخبار منهیان معروض
باریابان انجمن فیض اقتران گردید که جمعی از اعوان و انصار آن جلادت شعار بفریق دلیل
نکوهیده کار ساخته مورچال قلعه پرناله اراده تباه دارند نحوا [illegible] و شامت آنان شاید
که موجب پالغز آن تهور دستگاه از صراط بندگی عتبه ثریا پایگاه گردد امر منیع تصدیع صادر شد
که بمجرد ورود حسب الحکم آن جماعه نابکار را از داعیه فاسد باز دارد و تقدیم مراسم فدویت و خیرخواهی
موجب بهبود و سرخروئی دنیا و آخرت تصور باید نمود که بدین موجب عمل نموده جواب نویسد که بعرض
قدسی برسد **شقه به نواب مقرب خان قلعه دار پرنیده افغان خلت نشان من**
الحمد لله که فوج نصرت موج بتعاقب شبانروزی در عین تهیه اکل و شرب بر سر خرابه او با
رسیده دمار از روزگار اشرار فجار برآوردند و پس از مقابله آتش کارزار برافروخته داد شجاعت
و دلاوری دادند آن فریق غریق لجه رسوائی وره نورد طریق بیحیائی با وجود کثرت اعدا تاب
مقاومت اولیای دولت ابد بنیاد نیاوردند بسیاری را کشتن و خستن داده راه فرار پیمودند
تفصیل این مجمل زبانی هرکاره‌ها شنیده باشند چون اختیار خان فرداره حضور [illegible]
اشنائی که ایشان بنا بر سرعت تعاقب در پرنیده گذاشته اند بتعجیل تمام [illegible] فرستند و ما را
مشتاق دانند **بعمده نوئینان والاشان مختار خان [illegible] قران**
یعنی نگارین نامه روان آسا که هر حرفش از کارنامه مانی [illegible] است
حیات تازه کرامت فرمود بیت نامه آید و رسول تو من از شادی آن [illegible] گه سر نامه [illegible]
گه پای رسول [illegible] منشورانش بانند جمال دلبران طرب افزا [illegible] چون [illegible] شاهدان [illegible]

شکوه فراموشی که دلیل اطوار گرم‌جوشیست از اشفاق باطنی خبر داده و غوامض تلطفات مرهم
راحت بر جراحت خاطر نهاد دیرباز طبیعت گلشن مزاج از آن بازکشت که کام زهر فراق در صحرا نوردیها
برباد و جهان جهان مسافت دارم استداد ایام سفر مدتی ست درازتر از زلف خوبان و گردش دائمی
نسخه ایست از گردش گردون گردان تا نظر کار می کند دشت پر غبار است و تا نور بصر می رسد
کشمکشهای دشوار گذار اقامت صرفیست از خاطر خجسته اگر در مزرعه دل تخم استراحت کارم نهال
وحشت نشو و نما گیرد و تمکن از آنجا که مضمونی ست از یاد رفته اگر بر صفحه تمنا صورت وطن
نگارم نقش غربت بکرسی نشیند گرم روان طریق یکتائی و موشکافان رموز آشنائی نیکو دانند
که درین طول سفر اگر ترسیل نامه از فقدان نامه بر درگرد تاخیرست محب بی تقصیر پیدا است که
مراعات رسمیات صوری در جائیکه اتصال روحانی شمع افروز بزم کامرانی ست چه ضرور
و شکایت فراموشی در محلیکه مرات خیال عکس پذیر دولت دوام وصال ست بغیر تقصیر فرد
در ظاهر اگر وصال جسمانی نیست ٭ غم نیست چو اتصال روحانی هست ٭ امید که فرو گذاشت
رسمیات صوری محمول باستغنا نشود و میل خاطر عاطر بنسبت معنوی بیشتر باشد بعمدة الملک
سپه‌سالار غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ فرد ز فرقت تو چه گویم که قصه طوفان ٭
شنیده باشی و من دیده‌ام بدیده خویش ٭ از درد فراق و بیقراریهای خاطر مشتاق
چه برگزارد و هر قطره اشکی که از دیده خونبار فرو میریزد در رنگ کبوتر سر پرواز دارد و دیده در هر
چشم زدن بشهپر مژگان در هوای دیدنها با طائر تیز پر صبا سر همسری می‌نگارد و بخاطر میگذشت که
ساعی بنیقه بر آتش شوقم آبی خواهد زد و من مسموم بلاهل دوری را تریاق صفت بافاقت خواهد آورد
حقا که رعدش چون حدت می تاب نشاء بیقراری و اضطراب دوبالا ساخت و بیتی که مطلع نامه
شوق افزود بیان بیت ابرو شاهدان طنازم حکایت اشتیاق مو بمو دستان طراز گشته اند و بوی شمیم
بیطاقتی آمیخت فرد نامه تسکین نه دیده مشتاقان را ٭ کف تشنه محال ست که بر لب دریا گردد ٭ بهر حال
چون شفاخانه حکیم علی الاطلاق هر درد را دوائی ست مصرعه بدل ایم هنوز بیمیم چه میشود ٭ امید دارم
که بنامه نویسی که سر جمله شوق جهد شود و نوائر قلق خاطر را اشتعال میگرداند از میان برخیزد و به وصل
[illegible] بهجت و شادمانی ریز بیت یکباره گر دامن جهلت بکف آرم ٭ تا زنده ام از جنگ منت

بقلم آید بعمدة الملک خانجهان بهادر نواب کریم الخطاب قدردان فیض رسان سلامت
درین اوقات فرحت سمات نوید عزیمت آنصوب بشر کامیابی نیاز مند بیرایه گردید نوای شادی
و صدای مبارکبادی بسمع آسمان رسانید فرحت و انبساط از حد گذرانید قطعه امد آن روح
روان کامروائی اقبال ⁂ وقت من خوش که بکام دل من می آید ⁂ مژدهٔ مقدمش از گوش دل
گل گردد ⁂ خنده اش تا بسر دیوار چمن می آید ⁂ بنازم بر فضل و کرم کارساز برحق و مسبب
مطلق که هواخواهان را بخت مددگار گشت و مشتاقان را نقش مراد بکرسی نشست انشاء الله تعالی
زود تر از زود گل زمین دکن به نزول مقدم بهار آگین غیرت بخش زیب صفحهٔ عنوان و رشک فرمای
صحن چمن گردد زیاده چه نویسد کوکب دولت و اقبال تابنده باد بعمدة الملک نواب
اسد خان بهادر نواب والا جناب معلی القاب قدردان فیض رسان سلامت مفتاح
فتح ابواب مقصود یعنی نوازش نامهٔ تلطف آمود ورود تعطف فرموده دل اسباب زندگانی افزود
بیت عنایت نامه را چون برگشادم ⁂ گهی بر دیده گه بر سر نهادم ⁂ در مقدمه وکالت پیش ازین
معروضداشته که مدار کار بر توجه شما ست و وکیل محض برای نام و گذاشتن این نام ام و زیرکی
و فرو ابر دیگری قطع نظر از وجوه دیگر شایستهٔ جناب فیض مظهر نمی نماید یقین که همعنی بر منظر امتحان
و خاطر بمیدان التفات ما کان شایان احسان خواهد یافت زیاده عمر باد و دولت و اقبال
مستزاد بخدمت محلی نواب السامی اسد خان در تعزیت محمد عطا شرائف اوقات
آن پرده نشین تتق عفت اوج گزین موج عصمت عفیفهٔ محترمهٔ مکرمهٔ معظمه همواره به تحصیل
مرضیات حضرت حق مصروف باد از سنوح سانحهٔ هوش ربا و وقوع واقعهٔ وحشت افزا میان محمد عطا
خاطر بکدورت تاسف گشت فرد دریغا که شاخ گل نوشگفته ⁂ فرو ریخت از تند باد خزانی ⁂ از انجا که
این درد لا دوا و حادثهٔ حسرت افزا غیر از شکیبائی علاجی متصور نیست آیهٔ کریمهٔ اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون رضا بقضا داده روح پر فتوح آن جاده نورد کشور قدس را بفاتحه شاد کنند و
سلامت بانده‌ها از حضرت کبریا مسألت نمایند فرد صبوری ضروریست لیکن دل را ⁂ بغیر از صبوری علاجی
نباشد ⁂ بجناب الحکم و الامیر عبد الرزاق ایرانی سیادت پناه نجابت دستگاه در حفظ الهی باشند
حقیقت عزیمت آن سیادت پناه از ایران دیار باراده بندگی درگاه سجود اجباه و رسیدن

بدار السرور برهانپور از نوشته برادر عزیز انبعاث حقیقت سید خان معروض معتکفان آستان عرش
نشان گردید حکم جهان مطاع خورشید شعاع فروغ ارتفاع بخشید که احرام استلام سدهٔ ملائک مقام
بسته خود را بعتبهٔ سپهر احترام رساند بعد احراز دولت ملازمت در خور حالت و لیاقت مطرح
انظار عاطفت خواهد شد باید که مطابق حکم محکم بعمل آرند در تعزیت نواب الهام الله خان
خلف آن مبرور درین هنگام شد ایدالامر که از حسد پروری زمانهٔ نافرجام بکافهٔ انام لاحق میشود
مزاج استقامت اعتصام آن شرف دودمان عظمت و ایالت فخر خاندان مکنت و بسالت
بصبر و شکیبائی مستوثق باد باستماع قضیهٔ موحشهٔ نواب مغفرت مآب انواع غم و الم پیرامون خاطر
فرا گرفت و اقسام حزن و ملال در دل راه یافت الله الله بنیاد سرانجام دنیا را درین دار
ناپایدار رخصت استقرار نیست و مشتاقان جمال کبریا را درین غمکدهٔ تنگ و تار فرصت قرار نه از آنجا
که آثار خیرات و مبرات و آیات حسنات زاکیات آن غریق لجهٔ آمرزش بر صفحات روزگار
باقیست نام ممات نباید گرفت و بر چنین حمیده صفات مرثیه نتوان خواند فرد دولت جاوید یافت
هر که نکونام زیست ٭ کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را ٭ حیف صد حیف که این کهنه رباط شکسته
طاق از چه دولتمندان نامدار خالی مانده باشد الله تعالی آن اعتضاد خوانان را بیادگار [illegible]
تا جهان هست در جهان داراد ٭ در چنین مصیبت جانکاه که حوصلهٔ کوه و هامون و سینهٔ فرات
و جیحون بر نتابد بصبر جمیل گرایست کناد کل شیء هالک الا وجهه الله بس باقی هوس جواب
حسب الحکم والا الفضائل خان خان مهربان من حسب الحکم قضا امضا مضمون معروض قدسی
کیفیت اقامت و بنای عصیان گر اهنصل چکوری و آن نظر قیاد و تعزیت احقر [illegible] مهموم و پریشان
و ارشاد انمعنی که چون تنبیه آن شقی مامورست تصمیم عزم باین سمت چه انجم اول جمادی ورود
ارزانی نمود مهربانا هنگام دستوری یافتن اعتدا پور از حضور ساطع النور به صیانت و حفاظت
چهار صوبه و سد مداخلت آن مقهور مامور بود تصفیهٔ ضلع بندا از خار وجود کافر دوا اهم دانسته
اول بتعیین بهولو سر جماعهٔ عنبریان و ثانیاً بفرستادن رضوی خان [illegible] آن مهم [illegible] و خود در ظاهر
اعتدا پور توقف مصلحت دانسته نگذاشت که کافر خاسر ما که قدیم آواره شود و اکنون که آن شقی ازلی
ناکامی و شقاوت گشته در ضلع چکوری گرد فساد انگیخته بر جناح استعجال [illegible] بکیفر کردار رساند و [illegible]

فرا دست از تعاقب باز نداشته در هیچ مکان امان توقف نمیدهد حقیقت عزیمت غلام بانقطاع
یوم پرپنده محض خلاف ست روز وصول بجواب پرداخت به مخفی الملک روح الله خان
بیت سحرم دولت بیدار به بالین آمد * گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد * آمدیها چون نعمت
غیر مترقب بلقا بر وفق بشارت حضرت خلیفه آفریدگار بر منتظران دیدار فائض الانوار مبارکباد
و تهنیت مطالب ارجمند و مآرب خاطر پسند که در ضمن آن مقصودیت هواخواهان فرخنده شواهد بیت
بفال خیر رسیدی درین خجسته مقام * خوش آمدی تو علیک السلام و الاکرام * امید واثق ست که
بعد ادراک ملازمت قدسی ساحت تمنا از پرتو خورشید مکرمت خاقانی فروغ جاودانی پذیرد
و نسیم نفحات بهروزی بر مشتاق آمال و ندیدن گیر و زیاده عمر باد و مژده آن بعیده خواهین بلند مکان
فیض آثار خان در رسید امینه مهربان صاحب من درین هنگام که دل هواخواهان همت پیرا آرزومند
تماشای صنائع قدرت بیچونی و مترصد مشاهده بدائع صنعت بی‌چونی بود انبه‌های الوان از خوان نعمت
آن خوان سالار مائده لطف و احسان رونق بخش چشم نظارگیان گردید بعضی از آن چون طوطیان
باغ جنان حله سبز در بر کشیده مستعد شکرفشانی و برخی برنگ هندی صنمان لباس زعفرانی پوشیده
در اندازه شیرین زبانی و هندوی لبان مشتاقان طرار باخسار چون گل لفریب بلبل نفسان گردید و چندی
مانند غنچه دهنان گلعذار از لب تشنگان حسرت درآمیخته مژده شکرخند شیرینی چکیده از شیره او آب حیوان *
جز این میوه نباشد میوه جان * ندارد جز شکر گفتار آیین * ولی در پوست گویا حرف شیرین *
بی تکلف از مشاهده این منگاه هوش ربا دیده محو تماشا گشت و مذاق جان بآن شیرین لبان
همزبان گردید لذت قند و نبات برگرفت و دماغ دلها بوی دل آویزش معطر و مشام جان ها
از شمیم مشک آمیزش معنبر گردید الهی تا در ریاض روزگار اشجار انبه را برگ و بار ست شجره مراد آن رونق
افزای گلشن معاش و معاد بثمره الفواد بار ور باد * تهنیت طلوع منصر الله خان فرد
غنچه محجوب را چاک گریبان پاره کرده * گریه نخوت سنبر خودنا زد صبا بیش * چو طلعت همایون
آن مهر سپهر اقبال با کرمیده و دمان عز و جلال پرتو انبساط و تفریح بر روی نو به طلبان گشاد و اهتزاز
نسیم ازدواج گلهای ابتهاج در حدائق دلها و ماشده آغاز غنچه نهاد و گلبانگ خوشدلی و شادمانی
بلند و شعله فروا سیده نوای شادمانی و کامرانی در گنبد دوار پیچید قطعه سزد که رقص کند آسمان بر هوا که شد مراد

آفتاب ما ✽ به برج عطیه که فیضش بخاص و عام رسید ✽ هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا ✽ آفرینندهٔ لیل و نهار
اتصال این دو اختر مسعود مبارک و فرخنده کناد و مشکوی امانی و آمال بیمنت طوی این جشن
بمصباح دولت و اقبال روشن شواد بعمدة الملک نواب جهان خان بهادر ظفر جنگ
نواب والاخطاب مجلی القاب مبادی آداب کریم الخلق عظیم الشان عمیم الاشفاق منبع المکان سلامت
شرف نامهٔ هوش افزا که مبنی از یافت شفقت مرمایه بود مسرت پیرای با صد تهنیت مواطن گردید
به عطف تواکید و تقیدات در بندگی حضرت خدیو کائنات از فحوای اندرز آموزش دریافته سیمای بازو
سعادتمندی و بخت بلندی ساخت **فرد** شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار ✽ که اگر خار و گر
گل همه پروردهٔ تست ✽ امید که بهین چیره در گوشهٔ خاطر دریا مقاطر جا یافته در حاضر و غائب
مورد مراحم قلبی باشد زیاده عمر و دولت باد **بعمدة الملک خوانین بلندمکان عالیشان**
ناظم صوبه الهٰ آباد حدیقهٔ امانی و آمال آن عاقد معاقد امارت صاعد مصاعد ایالت
خان والاشان منبع المکان بآبیاری تفضلات حضرت خدیو گیهان سرسبز و ریان باد مضمون
مکتوب مفرح القلوب مشعر بر وقوع ترددات نمایان و التماس عطای سرپیچ مرصع از پیشگاه
فضل و احسان معروض معتکفان آستان فلک نشان گردید حسب الاشارت والا البشارت
کیفیت مساعی فراوان در کار خدیو کشورستان بعرض قدسی رسید فضل و کرم بادشاهانه اعطای
خلعت خاصه مصحوب گرزبردار قامت افتخار ایشان را بذروهٔ اعتبار برافراخت و برزبان گوهرفشان
گذشت که سرپیچ هم بوقت خویش قدر افزای مراتب آن خانه زاد و فدویت کیش میگردد اول آنکه مجرد وصول
این نعمت عظمی و موهبت کبری که در آرزوی حصول این معمول سعادت موصول تنها را عمر آخر شده
حسرت با خود برده اند عرضداشتی مشتمل شکر تفضلات ارسال دارند **فرد** تا کار جهان جمله چنان نیست که خواهند
کارت بجهان جمله چنان باد که خواهی ✽ **بعمدة الملک عظیم الشان سپهدار خان بهادر** تا سپهر کوکبه
آرای محمدیست و مهر شعشعه پیرای سپهر فروغ بخت آن گرامی گوهر انجمن افروز اقبال و چراغ دولت آن بلند اختر
روشنی اندوز اجلال باد بوروز نگارین نامه مسرت سپید و بهجت زیاده اندوخت حاصل گردید میوه نسیم تقدیر باغی
که از هبوب نحوات آن میوه ربیده شام جان و دماغ روح و روان معطر گردانید **فرد** مانا و آن دو ستان گو دوستان را بینه دل
راحت جان فرستد ✽ دو اسپ ترکی راهوار اگرچه لیاقت پذیرائی ندارد فرستاده شد بنا بر جهت نوازی اگر

قبول افتد گنجایش دارد زیاده عمر باد و مژده آن مستزاد بعمدة الملک غازالدینخان بهادر فیروز جنگ

در جواب خط ماتم پرسی ساحت روزگار فرخنده آثار آن رافع اعلام امارت عارج معارج ایالت

عمده خوانین بلند مکان اسوهٔ نوئینان عالیشان مورد انوار سعود آسمانی باد مکاتبهٔ تسلی افزا مشعر

بر پرسش واقعه برادر ارجمند عنایت خان که جایش در جوار رحمت یزدان باد وارد شده خاطر مضطر

در وقت مصیبت جانگزا اطمینان افزا بخشید و سیل شراب خونی که از چشم خونبار فرو میبارید به طفیل نصائح

هوش افزا بمقام عدم منزل گزید الله تعالی آن مشفق غمخوار را که دیدهٔ نمناک با آستین مهربانی پاک کرده

و گرد کلفت را از صفحهٔ خاطر بزلال تلطف و تعطف بشست و شو داده تا ابد الدهر سلامت دارا د ❊

بعمدهٔ خوانین بلند مکان نجفی الملک بهره مند خان گلزار امانی و آمال آن زینت مسند

امارت و اقبال فخر انجمن ابهت و اجلال جلیل القدر عظیم الشان برشحات سحاب فضل ایزد منان سرسبز

و ریان باد شوق صحبت روح افزا که بمقناطیس قلوب احباب نسبت خامه در آرد آن سر گنه نا خوشی بگلو

میکشد ناچار از ان در گذشته بمدعا می پردازد درین مدت مفارقت که از گردش چرخ مقوس پیغ سهام

ملام ایام و گرفتار اقسام اسقام و آلام است ازین مهام نام نه برند که کجائی و چه حال داری مثنوی

چه تنهائی و صحرا نوردی ❊ چنین چون سر بسر اندوه و دردی ❊ چه پیش آمد ترا و حال چون است ❊ مگر صحرا نورد

از جنون است ❊ جدا چون کشتی از یاران غمخوار ❊ چرائی همچو مجنون سر بکهسار ❊ حیف صد حیف که نرد محبت

با حریف کج باز باختم که اکنون مهرهٔ در ششدر است و بحسن ظن خود را بدام محبت انداختم که دیگر استخلاص متعذر

فرد کرا گویم که با این درد جانسوز ❊ طبیبم قصد جان ناتوان کرد ❊ گر چه پیشهای حضور بدان افراد و یاد آوریهای

غائبانه باین تفریط از مزاج مستقیم مستبعد مینماید فرد خواهی که شرمسار نگردی ز کائنات ❊ در غائبانه با همه

در حضور باش ❊ بدل توجه در گرفتن اضافه نور چشم محمد خلیل برین چه منت بار برواز دیش آمد او آنقدر که برین

لازم بر آن مهربان الزم حق اینست که در وقت شبخون غنوم و بیخبری بر لشکر بان ابیلا داشت تردد و دلیرانه و جرأت

رستمانه از و بظهور آمده مفصل با نهاء منهیان اصغا شده باشد زیاده کامرانی و شادمانی باد بنجابت عالیشان

کامیاب خان در انتظار مقدم روشن تر از چراغ منیر طبعا صبح تنفسا خورشید طلعتا عجب ذریست در مزرعهٔ هنگامه

کاز هر گوشه زمزمهٔ نشاط و گلبانگ شادمانی بلند شده و بساط انبساط بر تخت مبسوط گشته که چرخ از غایت

خرمی در چرخ آمده و زمین از کثرت شادی فرش شده و عروس صبح از خنده چنان لب گشاده که دست از دامان بر ورون افتاده

مقصود و نظر نفائس اقمشه که مصحوب آن مرسل بود طراحی و رنگ آمیزیش برقم مانی و بهزاد خط در کشید
و نغمه رسمی محبت و ولا که در فحاوی این مندرج بود دستانها سرود موفور گردید مثنوی این نگارستان
چینی را عرضه داد ❊ و این بروی دل در راحت کشاد ❊ آن باحسان دست خود انباز کرد ❊ این
پی دلها مسرت ساز کرد ❊ آن نهاد آفاق رسم مشفقی ❊ این مضمون داد داد خرمی ❊ الهی تا آن
برای منتظران راحت روح و روان هست و این مشتاقان را از راز دلها خبر رسان مقدم
فرخنده نامه اخلاص پیوستان مبارک باد و ورود خجسته این جمعیت بخش دلهای پریشان شوا د ❊
به بخشی الممالک روح الله خان فرستاده ام تشنه بچشمه صافی ❊ دلی چه سود که یارای
آب خوردن نیست ❊ در مدت استعفای منصب دیده شد که حاصل حیات دار السرور دنیاست میسر نشد
اثاث البیت را هم سپاه دست بدست بردند و خیمه مختصری در سایه اش بکرباری و خلود عمود
شهریاری مواجب و تنخواه دستخوش باد و باران گردید لهذا دل چنان میخواهد که در دار الخلافت
معتکف بوده چند نفس که در قفس کالبد باقیست صرف هوا و هوس نشود و در فکر معاد که سعادتی
بالاتر ازین نیست بعبادت نشسته بنا بر خدا باشد لیکن چون حرکت از ینجا بی اذن ولی نعمت نشاید
امید که این معنی بعرض قدسی رسیده و خط آزادی بنام این مضمون بعرض حضرت خلد مکان ❊ بیت
باز آمدم که سجده این خاک پا کنم ❊ گر بالائی قضا شده باشد ادا کنم ❊ چون بسبب استعفای منصب از دو آب
و اجناس کارخانجات آنچه که در لباس داشت هم به سپاه تنخواه داده کنج عزلت اختیار نمود درین مدت
ده ماه سپاه و حق داده به لقای پیر و مرشد برحق صرف کرده اکنون پیام معجز التیام رسید که بر چه داعی
باعتراف تقصیرات نوشته بید مستقصای اولی الامر منکم بنابر انقیاد حکم مبرم قدر شیم غرق عرق
تشویر گشته معترف تقصیرات قطعه بنده همان به که ز تقصیر خویش ❊ عذر بدرگاه خدا آورد ❊ ورنه
سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد ❊ مبارکباد فصد به بخشی الممالک روح الله خان
مهربان مخلصان امیدگاه قدر دان سلامت درین زمان صحت اقتران با صفای خبر شفا اثر
فصد که دافع بخارات فاسده و مزیل اقسام اسقام بدنیه است خاطر از عفونت کدورت مصفا گردید
و دل از جوش خون در انتظار علت مشفقت و دفع مضار بنشتر اضطرار از افکار بود بطمانیت گرائید
حکیم علی الاطلاق آن برگزیده انفس و آفاق را همواره از ثقل طبیعت بر کران و بتفریح مزاج

توامان وارد قطعه خون فاسد به نشتر فنا باد * از عروق تو دم بدم کم باد * جوش خون
و رفع چون شود طبیعت * سر خوش از جوش ساغر جم باد * فصد بر تو مبارک و مسعود * خاطرت
شادمان و خرم باد * اعتدال مزاج خوشنودیت * چشم بد بین همیشه پرنم باد * نوشدارو اگر
خورد بشفا * به مزاج مخالفت سم باد * حفظ جان ترا دعای بقا * عالی وظیفه هردم باد * پشت
اعدا به ورد اقبالت * زیر بار غم و الم خم باد * بخان رفیع الشان تربیت خان در تعزیت
پسر خدائی که موت و حیات را آفریده و صبر را شیوه مردم و الم گردانیده همواره حافظ و ناصر باد
ازین سوء سانحه ناسعه کوکب عبرت افزا و وقوع واقعه فنا و آشوب دل گرا چه نویسد که چه قدر رنج و
لاحق گردید لیکن چه سود هر که رفت باز نیاید به جز صبر و فزع غیر از عذاب نیست کاری نگشاید فزع همه
خون شوم ز دیده چکم * گریه دانم که گریه را اثر نیست * ناچار به مقتضای آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت به قضای
الهی راضی باید شد و آن ره نورد ملک قدم را به فاتحه یاد کرده سلامت باز ماندها مسالت باید
فرد غم مخور گرزین چمن شاخ گلی پژمرده شد * روی نسرین تازه است و جعد سنبل تابدار *
بصاحبزاده والا قدر محمد خلیل مبارکباد فرزند توامان فرزندان ارجمند لبیب خاطر پسند
همواره بمرادات صوریه و معنویه فائز باشند درین ایام فرخنده فرجام فرزند ولد دو گوهر شاهوار
از بطن فاخره بحر عصمت و به طلوع ماه و مهر سعادت قرین از مطلع عفت فضای دل ما را فروغ
شادمانی بخشید و عیش و عشرت از حد گذرانید الحمد لله ثم الحمد لله قطعه سپهر از دو مسرت
رسید از ایام * زمانه یافت به یک روز از دو شادی کام * برای طفل دو بالا اکر روزگار
فلک * دو صاف عشرت ممزوج ساخت در یک جام * حق تعالی بارها شما مبارک و مسعود و
بهره ور از نور باصره بصیرت را دامان خویش نگاهداشته به عمر طبعی رساناد مبارکباد و تفویض
خدمت خانسامانی بخان عالیشان مختار خان بیت ایکه از بخت جوانت
می رسد امدادها * عمرها خواهد شدن صرف مبارکبادها * درین هنگام فرخنده فرجام که
بهار گلشن امید شاد بار آمد کار در جوش و شاخسار قبول دعا باثمار حصول دعا نعمت
بدوش بود نوید تزئین و ساده خانسامانی نمکین وجود آن مظهر عاطفت و قدردانی سامعه پیرا
گردید دل نیاز آمود کمتر منتظر شاید مقصود بود ازین خجسته نوید بر خود پیرهن پیرهن بالیده

بشاشت دلها گردید و قانون تهنیت را بلند آوازه ساخت ✽ گشایش گره مدعا مبارکباد ✽
ثمر فشانی نخل دعا مبارکباد ✽ ان شاء الله تعالی بهمین دستور حدیقه مراد آن مراجبان خلیفه الهی خاطر
مواهب پادشاهانه منضور و مشام هواخواهان بروائح نو تفضلات خسروانه معطر باشد زیاده عمر با فر اقبال آن
بعمده خان در تعزیت خویشاوند این هنگام توارد مصائب هوش ربا و لحوق حوادث
عبرت افزا عروة الوثقای صبر و شکیبائی بقبضه اقتدار و اختیار آن یکتائی عالم آشنائی مفوض باد
باستماع قضیه ناملایم ضعیفه زبدهٔ نسوان دهر شعله صد هزاران تحسر چه نویسد که زبان از تعداد شمهٔ غم و الم قاصر
بهر حال از خدای عزوجل اسم نعم البدل باید داشت و بقضای الهی راضی باید بود که از صاحب مالک
حقیقی چه چاره غیر از انقیاد و اطاعت و اذعان برای رسم تعزیت بعرض رسانید از زاده خانه زاد
پروری و بنده نوازی خلعت فاخره مرحمت شده حکم نافذ گشت که دیگر مراحم خسروانه نیز برین مزید
میگردد فرد ظل خورشید جهانتاب مخلد باشد ✽ سایه نیم اگر از سر عیسی برخاست بدعرضه بهر فرزند
سعادت اثر اعز عزیز القدر استمرار خط مرسل متضمن اظهار ندامت و تشویر و اعتراف بجرم
تقصیر بمطالعه در آمد فرد هر که از تقصیر خود شد منفعل ✽ آب رحمت از جبین خویش یافت ✽ آثار
نفاق از ناصیهٔ حال آن سعادتمند بنظر عاطفت و اشفاق گاهی معاینه نشده لهذا آنچه اصناف رفته
بلا تحاشی نوشتم و از کرده و گفته درگذشتم آینده احتیاط از دست فرو در طریق یکدلی ثابت قدم
چون کوه باش ✽ چون صبا تا چند گردی بر سر کوی دگر ✽ مبارکباد تولد فرزندان توامان
حفیظ الله خان برادر عزیز عنایت خان سعادت نشان همواره بمراتب اقصی کامیاب
و کامران باشند درین هنگام بشاشت التیام بشارت ظهور مهر و مشتری از برج سعادت و سروری
و طلوع دو اختر فروزان از اوج عفت و برتری انواع نشاط و اصناف انبساط ارزانی فرموده
آوازهٔ شادمانی و زمزمهٔ مبارکبادی از هفت آسمان درگذرانید الحمد که چمنستان آمال بتقریب نیز
سبزی بسرو اقبال و دولت و بالا باتصال اغصان سیه و سوکب تهنیت بالا پیش و رشتهٔ تهنیت توامان و تحول
خوشی احباب و گشتگی بخت اعدا سپهر مشتری بالفضل حق که نهال اقبال بارور ✽ دو گل شگفته باغ مراد [illegible]
یکی چون مهر بازوی درخشان ✽ یکی چون سهیلی دامن افشان ✽ خدای لیسان بخشش بسته
همایون کناد زیاده عمر باد ✽ بتو آئین والا تمکین ابراهیم خان خلف علی مراد خان

ناظم صوبه بنگاله در دره و خطا و سپید هفت دست سپهر نام ابلق ایام بر وفق مرام آن
متقن قوانین امارت مهین براهین جلالت سپهر مهر صلابت کریم الخلق منیع الشأن رفیع القدر
سمو المکان معطوف باد گرامی نامه لطف شمامه که سوادش را بر بیاض دیده جا توان داد و بیاضش را
بر سواد چشم جهان بین توان نهاد لمعه وصول افگنده دیده شوق رسیده را نوری و خاطر غمناک را
سروری بخشید فرد سزد که کاتب دیوان سرای خلد کشد سواد نسخه او بر بیاض دیده حور
علی الخصوص هفت دست سپهر که با ساز مکلل مرسل بود رسید طرفه سپهری که صفایش چهره گشای
شواهد استیلا و گلهایش برنگ و بوی آن نصرت آشنا دلایلش کاشف کنوز نصرت مآلب گردش
دلیل برگشتگی بخت اعدا تا در خوبی که برق از رمضانش گریخته عجیب بلیغ نگاری که از هلال طره
بسر آویخته لبهایش بحکایت فیروزی و مسا گلهایش بر هزیمت سرکشان گوش بر آواز با جمله خانه
دوستی آباد و جمعیت زیاد بعد ازین هم اگر تحایف آن دیار یاد شود در عالم دوستیها می سزد زیاده
عمر باد مژده آن مستزاد بخشی الملک روح الله خان درسال گذشته باد و حمل مهربان صاحب
من امیدگاه من درین زمان میمنت توامان با استماع این معنی که دو شکوهی خان عزیز از جهان
خانه زاد خان جمعیت آرزو گوهر شاهوار تمنا بر آسوده و درج کاول لولوی لالا استخراج ارجمندی فرمود
نوید طلبان را هزار گونه خوش وقتی بار وقی نموده هواخواهان را ابواب کامروائی و کامیابی بر روی خاطر
کشوده خوشا روزی که آن ثمرة الفواد از بطن سعادت مهر گنده ولادت ظهور نماید و فرخنده ساعتی که آن
کواکب سپهر مراد از کمین اقبال چهره نورانی بر گشاید امید واثق است که آن گوهر سپهر آید
بعد ان رکان مراد تقریب این هزار روپیه رسمیات شادی با پنجم بقاعده مستمره ارسال یافته
وکیل دربار گذرانید بعهده خوانین باشد مکان مختار خان قدردان من صاحب من
بالاخص امید و سعی یافتن ازین جانب جهان با تعاقب و تنبیه اعدا البلغی هفت مرحله در پیشه
سپه پیاده و فیلیا و یاقوت با سو و غیره مقابله سوار و پیاده تکلیف پانزده هزار نمایند و شان درین
قطاع آواره دشت ادبار بود بنا بر مطلوب فوج پادشاهی سرا جمیع سرداران رو بفرار نهاد و نه
دریافته آوارگی بمت جهت پور که کناره دریای کشنا واقع است کشیده قدری پا شده کوب
بتعاقب شتافته در چنین هنگام گذشتن از دریا جاویده رسیده مقابله نموده ماهیان عطوفت نشان

شوق ست وبس به محسن الزمان حکیم محسن خان حکیم علی الاطلاق سلمه آن نسخه جامع حذاقت
و وفاق را بر حکمای آفاق فایق دارد از دو سه روز حدت عفونت اکثر مغلظه و شدت
سورت تلثه هر لحظه بمزاج تعلق از مرکز اعتدال منحرف ساخته انجهت بنابر عدم قدرت
سواری از سعادت کورنش بهره ور شده بحق عارست لازم که بعد مراجعت از دربار بهمین راه
تشریف آرند که بدیدن آن نباض نبض شناس ازاله اسقام و امراض شود فرد انفاس روح پرور
صحت فزای تو همیشه شفای خلق جهان مستدام باد ❊ بخیره خواهین بخشی الملک
روح الله خان بشهر صبا طایر فرخ پی و فرخنده پیام ❊ نیر مقدم چه خبر یار
کجا راه کدام ❊ الحمد لله والمنه که بشارت عزیمت حضور پرنور السرور سمت وضوح یافته عنان
توسن مراد بدست داد و آثار فرخندگی آغاز بهروزی نهاد و شام نومیدی بسر رسید و صبح اقبال
از مطلع آمال بر دمید و نفایح نزهت مشام جان را معطر گردانید و فواتح مسرت غنچه دل را شگفتگی
بخشید شگوفه خرمی ساحت آرزو را بجوش بهار فرا گرفت و خزان ناکامی سر بگریبان عدم
نهفت تر صد که هر منزل و مکان خبر قدوم میمنت لزوم علی التواتر میرسیده باشد زود آکه
بی تو مجلس ما را سرور نیست ❊ در دیده صراحی چو پیمانه نور نیست ❊ به بخشی الملک بهره مند خان
به زبان نیست متاعی من سوده زده را ❊ که بشکرانه این مژده نثار تو کنم ❊ سامی مراسله روان
اساس متضمن عرض کیفیت محاربه عظیم با سران لئیم و انهزام آن فریق جهنم مقیم با وجود کثرت عاصیان
بدکیش باطل اندیش که از مور و ملخ بیش بودند و صدور فرمان مکرمت عنوان و مرحمت خلعت خاصه
جلدوی تردد نمایان در ورود شادیانی نموده خانه زاد و فدوی چه کرده که مستوجب اینهمه نوازش ها
تواند شد لیکن فضل و کرم خداوندی از خانه زاد پروری در اقران سربلندی بخشید لوازم شکر
و سپاس از اندازه وهم و قیاس بیرون ست عرضداشتی که در جواب توقیع عالم مطیع ارسال داشت
در نظر اثر گذرد زیاده عمر باد ❊ به بخشی الملک بهره مند خان سلمه ❊ مهاجر ملاقات
دوستداران ست ❊ چه غم گند خضر از عمر جاودان تنها ❊ از صفا قیها زندگانی ناگوار و از مهاجرت
ها روز روشن شب تا شوق صحبت فرحت آثار که مقناطیس قلوب احباست کار بجای
رسانیده که شب ها به ستاره شماری میگذرد و روز ها با اشکباری فرو گهی ستاره فشانم گهی ستاره شمار ❊

نتوان کرد * خان سعادت نشان افتخار نشان اکثر ملقای راحت افزا سرور میبا ترند
و نور چشمی سلمه میر صاحب هم هرگاه طلبیده میشود بکمال بشاشت دیدهٔ دیدار طلب را روشنی افزا
میشود نخلبند گلشن آفرینش هر دو سرو سربلند حدیقهٔ امید را بآبیاری تربیت ایشان بتفضلات
حضرت خدیو گیهان سرسبز و شاداب دارا و زیاده عمر باد * محسن الزمان حکیم محسن خان
حکیم شافی آن مسیح دم عیسی قدم مخزن جواهر حکم محرم اسرار حدوث و قدم را حافظ و ناصر باد حرارت تپ لرزه
چون شیر شرزه باطبیعت دو چار میشود و یک شبانه روز در کانون سینه آتش افروز میباشد نسخه که برفع
این تپ مهلک بقلم داده بودند سه نوبت بکار برده سود نکرد امروز قدم رنجه باید فرمود که از و داع تازه ازاله
توزعات بی اندازه شود زیاده عمر باد * نجابت عالیشان معمور خان خلت نشان بن عنایت
مکتوب تو دو اسلوب متضمن اجتماع عاصیان شقاوت پژوه باراده فاسده متصل قلعه ستاره و استدعا
تعیین جمعی بکمک آن عزیز دلها وارد شد چون جواسیس معتبره مکرر از کثرت کفره و فجره خبر داده اند بمجرد
رسیدن خط نظر باینکه فوج کمکی شاید از عهدهٔ تنبیه فئهٔ شقیه بر آمد یا نه و باز تدارک مشکل شود خود با فوج
ظفر موج کوچ کرده همان روز پانزده کروه مسافت طی شد باید که پای اقامت در زمین کمین
افشرده باستقلال تمام بمدافعت و ممانعت اعدا پردازند و فوج فیروزی رهبر افصل بمقام رسیده
یلغار رسیده دانند فرد گزشار قدم یار گرامی نکنم * گوهر جان بچه کار دگرم باز آید * نجابت و لیاقت
فضائل میر منشی مبارک باد خدمت خان ذیشان اعتضاد دوستان سلامت
خبر تفویض دار الانشای آن ارسطو فطرت سحبان ذکا از پیشگاه جناب بلجا و سامعه افروز احبا گردیده
مبتهج و مسرور گردانید بسیار بجا گشت شکر خدا که استعداد آن بهره مند جوهر قابلیت بجای
رسید که لیاقت خداداد بتقرب حضرت ظل سبحانی فائز گردید چون دوستدار بتعاقب تادیب
اکفری نکو نسار مامور است و عرض مطالب بایشان حکم شده مقتضای دوستیها آنست که
مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت معروض شده بلا وقفه و ضوح یافته جواب آن بر وقت رسیده باشد
زیاده جمعیت باد * مجمع فضائل و کمال محمد صالح استاد ساحت روزگار خجسته آثار
آن سالک مسالک دین قویم ناسک مناسک صراط مستقیم منبع علوم روحانیه مخزن
فیوض سبحانیه بحر زخار افادت ابر گوهر بار افاضت مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای

سعادت نشان حقیقت خان ناظم دار السرور برهانپور فرد سر نامهٔ
مکتوب تو سرشتهٔ کین ست * سطری که درین نامه بود چین جبین ست * صحیفهٔ مسرت ضمیمه
مشعر بر ملالت انجمنی و ستیزهٔ لاطائلی رسید و خاطر را متالم و متوحش ساخت نفائس بلکه پوسیات
دکن که برای اتحاف احباء و اخلاء و توشک خانهٔ سرکار امانت است بسبب کم فرصتی تفریق و تقسیم
و ترسیل آن بعمل نیامده ظاهراً مگس طینتان نوعی دیگر بسمع ایشان رسانیده اند و تصدیق آن نمودند
که سماعی و قیاسی نیست از علو فطرت و فراغ حوصلگی بعید است فرد ورق نانوشته میخوانی سخن
ناشنیده میدانی * انشاء الله تعالی عنقریب همه غرائب و نوادر بیتابین درجات مقسوم میشود و حصه
شما بشما میرسد بامارت و ایالت مرتبت عاقل خان ناظم دار الخلافه عقدهٔ مکتوب
ما را از گشادن بهره نیست * این گره بیهوده میبال که بپیوسته میرنجم * بنگارش رقائم نیاز زبان خامه
صحبت طراز فرسوده و نامه بران را در صحرا نوردیها با آبلهها بر آسوده جوابی تشفی خاطر نفرموده و
پیامی چهره تسلی نموده مبالغه بیاد آوری چون نقش بر آب ست و مجموعه دلها بر کنار استغنا خراب
فرد گر چه میدانم شکایت را در و تاثیر نیست * میکنم خالی دل درد آشنائی خویش را * بارک الله
رعایت حقوق صحبت دیرینه مقتضای صفائی سینهٔ آیینه چنین می باید مثنوی شمع و پروانه از
تصنیفات آن معجز طراز سخنوری که در کتاب خانه بهم نمی آید نقلش باید فرستاد و یک دو
نسخهٔ دیگر که از بهارستان طبع سحر آفرین بعبارت خوش و خرمی ترتیب و تزئین یافته باشد نقلش
نیز تا گاه گاه به مطالعهٔ این یادگار پایدار وقت خوش گذرد بعمدهٔ امرای عظیم الشان به
بخشی الملک روح الله خان فرد آنچه در نامه نویسند که احوال بخیر * بر غلط هست
جدائی که بود خیر کجا ست * شداید مفارقت از تحریر و تقریر بیرون است و مرارت مهاجرت مزهٔ
زندگانی را خراب فرما لیکن چه توان کرد که عالم بندگی مستلزم فرمانبرداریست و مستوجب بی اختیاری
فرد رشتهٔ در گردنم افگنده دوست * می برد هر جا که خاطر خواه اوست * در بیوالا که آن امیدگاه
بجانب تادیب کفرهٔ لازم التعذیب و مستوری انتصوب یافته بودند مخلص در وسط راه
شتافته بود سعادت ملاقات آن رکن رکین خلافت علیا بود از خیرگی زمانهٔ ناهنجار توجه فوج
ایشان براه دیگر اتفاق افتاده دولت دستبوس بقیه آوارگان شجاع است که ناموس شده از در و دیوار

بدل ماند فرد رسید کشتی امید صد رحم یکبار ٭ که باز باد مخالف وزید و دور انداخت ٭ بهر حال
در جمیع امور بتقدیر قادر مطلق متوکل باید بود و آنچه از پرده غیب بمنصه ظهور در آید داعی گفتگو
باید نبود زیاده بجز شوق چه نگارد بحقایق و معارف آگاه شاه عبد الله میرزا ده
فرد اگرچه دوست بچیزی نمی خرد ما را ٭ بعالمی نفروشیم موی از سر دوست ٭ بید باغیهای بیجا
همه بیجا و نفرت مزاج سراپا ابتهاج در عالم خاص خاص اخلاصها پسندیده و خوشنما اما معتقد بر پایه تقصیر
گرفتار محن و عناست و بانواع عقوبت مبتلا اصلا مکشوف نمیشود فرد تو همچو باد سبک میروی نمیدانی ٭
برین خرابه چه از ترکتاز میگذرد ٭ هر چند انفکر میرود و خود را در حفظ مراتب مهر و محبت شرمنده می باید
اگر خدا نخواسته امری منافی مرضی و حرکتی خلاف رضا بمقتضای بشریت سر زده باشد اطلاع
بران بهترین اخلاق و خوشترین اشفاق مینماید رباعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو ٭
آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو ٭ من بد کنم و تو بد مکافات دهی ٭ پس فرق میان من و تو چیست
بگو ٭ امید که تحائف مرسله قبول شود و دست رد بر آن نگردد زیاده شمر باد و صفائی سینه منتزا
به بخشی الملک بهره مند خان فرد که رفتی ز شهر نهادی ٭ بر دل من هزار صحرا درد ٭
باوصف قرب منزل که بلقای خورشید ضیای گاه گاهی راحت افزای دلها می شد صلا
قلق و اضطراب بر همزن هنگامه صبر و قرار نبود درین چند روز که بعد مسافت میان آمد شائبه تعلق
و خوش آمد آمد عساکر اضطراب چه آبادی ها که از قلمرو باطن خراب نساخت ع سفر تو کردی و من
در وطن غریب شدم ٭ حق عز و جل جلباب مفارقت از میان بردارد و آفتاب جهان
آرای جمال باکمال زود از زود سر از منظر وصال بر آرد فرد آنقدر منتظرم در ره شوق ٭
که اگر زود بیائی دیرست ٭ زیاده چه نوشته آید بمعارف آگاه شاه سعد الله درویش
قواعد مناقب و نجابت و مبانی مناصب و نقابت بتائید آلهی و تاکید فیض نامتناهی موکد و مشید باد
عاطفت نامه که مطاوی آن یاد از اشفاق باطن میداد ع رسید زآینه دل زدود زنگ ملال ٭
درباره استرضای خاطر خان اتحاد نشان فیض الله خان که از ارادتمندان آن مهربان است
قلمی شده چه به ازین که کاری در عوض خواهش احباب از دست مخلص بر آید انشاء الله تعالی
حتی الامکان تقصیر نخواهد شد زهی که در اوقات اجابت سمات بدعای خیر فرا یاد خاطر عاطر باشد

بعمده خوانین بلند مکان خان فرد دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران * چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست * وقت رخصت از هجوم غم و الم قصهٔ راز نهانی و حکایت سوز پنهانی همچنان بخاطر ماند و گزارش آن که آتش افروز خرمن طاقت و برهمزن خانمان افاقت بود میسر نشد و آنا نهان و آشکار آگاه است که وی در دل پر غبار از ترکتاز تاسف چها که نمی گذرد فرد یک حرف بکام دل خود با تو نگفتم * هنگام سفر گریه مرا قفل دهن شد * بهر حال این افسانه بقال و مقال بپایان نمیرسد مسبب مطلق سببی سازد که عمر سفر کوتاه شود و دولت دیدار بهجت آثار که حاصل حیات مستعار است نصیب مشتاقان گردد زیاده بجز شوق چه نگارد بحقایق و معارف آگاه شاه عبد الله پیرزاده ببیت کو قاصدی که پیش تو عرض دعا کند * شرح نیازمندی اهل وفا کند * با معتقدان تازه ساختن و از یاد آوری ارادتمندان دیرین رایت استغنا برافراختن از استقامت مزاج سوییت امتزاج بعیدی نماید توقع از اخلاق جمیله آنست که بعد ازین چنین تغافل بفعل نیاید و اشتیاق دیدنها بحدیست که شمه ازان برنگاشتن آب دریا به مشت پیمودن ست و ریگ صحرا بانگشت شمردن فرد چنان زحسرت خاک در تو می میرم * که آب زندگیم در نظر نمی آید * حق تعالی سببی که در ضمن آن حصول مامول بخیر و خوبی میسر شود و از پردهٔ غیب بمنصهٔ ظهور آرد زیاده عمر باد با مارت و ایالت مرتبت صلابتخان فرد بچشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست * نه بسته است کسی شاهراه دلها را * الحمد لله که مکاشفهٔ جمال باکمال در عالم خیال میسرست و مواجههٔ دولت دیدار در همه حال بتصور متصور باغ مراد بیاد آن سرلوح نسخهٔ وداد بکف دارم و گل همیشه بهار اتصال روحانی در حدیقهٔ باطن میکارم شکوهٔ استغنا شعار فرومایگان جهان آشنائیهاست و گله فراموشیها شیوهٔ نارسیدگان منزل محبت و ولا فرد از تلاش قرب ظاهر با خیالش هم خوشم * لفظ از هر کس که خواهی باش مضمون از منست * ترصد که در همه حال مرا با خود دانسته بحسب ظاهر هم اگر گاه گاهی بیاد آرند گنجایش دارد بقدوه بلند مکان صدر الدین محمد خان فرد از دست غیبت تو شکایت نمی کنم * تا نیست غیبتی نه دهد لذت حضور * اگرچه بظاهر فراقها جانگاه است لیکن مواصلت روحانی همراه بالله و الله که سنجنجل دل صفا منزل از همه جدائی هرگز غبار آلود ناخوشی ها نبوده و اصلا قدم بشاهراه شکایت نه فرسوده حق تعالی آن بهار گلشن اقبال را در مهد عافیت داشته

کامیاب صحت و سلامت داراد دیدنها وا رشاخسار مواصلت گل چیدنها بوقت خویش میسر آید
فرد گر بنودی محنت هجران و درد اشتیاق * کس نمیدانست قدر دولت دیدار را * لصباخراد
والاقدر محمد خلیل فرد یار اگر سر رسیدن بیار غم ست * گویا خوش که هنوز ش نفسی
می آید * تپ محرق از دو هفته هوش ربا و جانگزا است و معالجه منجر بشدت و استیلا خدا کند
که انجامش بخیر باشد لیکن ناخن بیقراریها اغیمه خاطر رامی خراشد که خواب از دیده رمیده و از غلبهٔ
حرارت کانون بدن آتشکده گردیده باید که بمجرد دیدن این خط نه و دتراز نه و در وانه انصوب شوند
و بر سم یلغار خود را برسانند تا باشد که دیدار آن نور باصره بصیرت تدارک چشم گریان و تشفی دل بریان
نماید و جراحت بیماری به اندمال گراید فرد بلبم رسیده جانم * تو بیا که زنده مانم * پس از انکه
من نمانم بچه کار خواهی آمد * لعمدة الملک غازی الدین خان فیروزجنگ فرد پس از
عمری بکویش میروی میخواهم ای قاصد * که بر رویش نگاه اولین از چشم من باشد * ابراز شوق
مواصلت اگرچه مافوق طاقت بشری ست لیکن عالم بندگی مقتضی بیچارگی و فرمابری لاجرم مبالغه
و اغراق را مناسبت مقارنت معنوی از خامی اخلاص انگاشته بدعا می گراید که بعد حصول
رخصت از سامی خدمت بنابر تنبیه بخت بلند باغی و انتزاع قلعه دیوگڈھ بموجب حکم محکم عازم
مقصد گردیده در ظاهر قصبه پونار توقف گزید پرتهی سنگه راجه چانده و فوجداران قرب جوار
بروفق احکام مطاعه لازم الاطاعت بفوج ملحق گردیدند پس از استخبار دهم شوال العزم استیصال
کافر بد سگال کوچ کرده بطی هفت مرحله پای کوهی منیع که آن حصن متین بر قلعه اش سر بفلک سوده
بامندهای بادشاهی به ترتیب فرود آمد چون کافر بد سرانجام پیرامون قلعه آلات و ادوات توپخانه
چیده کمین گاه غارها و شگافهای کوهسار را با حتشام بیش از سور و ملخ استحکام داده بود بخدعه و مکر
خیال محال در سر داشت باظهار جواسیس آگهی یافته بمراسم هوشیاری و پاسداری که مناط احتیاط
سپه گری و سرداریست قیام ورزیده دلیران منصور را از جسارت بوقت منع نموده بعد از
پنج و شش روز که عاصیان از تقاعد یلان قابو جو و مطمئن شدند بهادران تهور کیش انتهاز فرصت
دانسته دامن بکمر زده جان بکف نهاده بغتة بران کوه سپهر ارتفاع برآمدند و در حالت نوم و
غفلت بکمر کوه رسیده گروهی انبوه را ته تیغ کشیدند بقیة السیف سراسیمه هراسان بپای قلعه

گریختند بندهای فدوی مسامحه نکرده پاشنه کوب بتعاقب شتافتند از شور و غوغا غنودگان
پیرامون قلعه نیز خبردار شده فی الجمله حرکت مذبوحی[۵۲] کردند آخر الامر تاب مقاومت نیاورده
باگریختگان طریق فرار پیمودند و مجاهدان منصور بشیوهٔ نگاشتنی[۵۳] که طریقهٔ عاجز کشی است مناسب ندانسته
غنیمت بسیار بدست آوردند و مجموعه توپخانه غنیم ضمیمه توپخانه پادشاهی شد و فتح عظیم نصیب
اولیای دولت قاهره گردید سرکار با خبر آورد که بخت ازلی از قلعه بدر شده در جنگلستان
دشوارگذار آوارهٔ دشت ادبار شد چون قلعه بر قلهٔ کوه است صلاحیت نقب و کوچه سلامت
ندارد صورت قضیه بدرگاه والا معروض داشته بموجبی که حکم شود بعمل آرد **بعمدة الملک**
بافرهنگ غازالدین خان فرد منم که بتو نفس میزنم زهی خجلت ❊ مگر تو عفو کنی
ورنه چیست عذر گناه ❊ آرزوی صحبت مسرت پیرا مرتبه ایست که بمقیاس قیاس در نگنجد
و بمکیال خیال در نسنجد ناچار از تسوید تشریح آن درگذشته بمدعا می گراید که حقیقت انهزام
و اخراج بخت شقی بعین عنایت فتاح حقیقی پیش ازین برنگاشته چون قلعه دیوگده بر تیغ
کوهی[۵۴] مرتفع واقع شده که به نقب و کوچه سلامت راه بدان نتوان برد لهذا کیفیت بحضور
پرنور معروض داشته منتظر جواب ست بالفعل از سه طرف بتعین تهانجات راه رسیدن
رسد بند کرده و بتاخت قزاقانه آبادی های متصله خراب بسیار و میگویند که ذخیره در قلعه
بسیار ست انتزاع آن محاصره قرار واقع میخواهد اگر فوج گران با مصالح توپخانه بکمک رسد
باقبال عمده مآل کار متحصنان تنگ گرفته بتصرف والا در می آرد و آن عمدهٔ ارکان بافرهنگ
نیز تدبیر اندیشیده اگر بقدسی جناب معروض دارند صلاح دولت ست زیاده عمر باد ❊
مبارکباد سال قرن بجناب شاهزادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه هواخواه بلا اشتباه
لطف الله گلهای تسلیمات را افسر فرق مباهات ساخته بعرض حواشی انجمن کرامت
موطن میرساند هزاران شکر بدرگاه مشتعال[۵۵] که این سال همایون فال از سنین عمر[۵۶]
ابد اتصال بدولت اقبال بانجام رسید و بتاریخ میلاد میمنت بنیاد در ساعتی که با نوار
سعادت قرین میزان مسرت بر زمین بوده کفهٔ ترازو وازوزن عنصر لطیف که از کمال
عظمت و فرط ثروت ترازوی رخشان آسمانش نتواند سنجید برسم مقرره آئین مستمر

گرانبار قدر و شرف گردید محتاجان را از وجود آن نقد مقصود بدامن آرزو افتاد و عالمی
کامیاب موائد فضل و احسان گردیده زبان بادعیهٔ مزید بقا و ادای مراسم شکر و ثنا برگشاد
قطعه مبارکباد سال وزن برشاه * که رستم در مصاف اوست روباه * باستقبال او
فیروزی و فتح * بصد اقبال دائم چشم در راه * ضمیرش مخزن اسرار غیبی * دلش از راز تقدیرست
آگاه * الهی در جهان با فر شاهی * نگاهش دار چون خورشید و چون ماه * نیر عالم افروز
بهروزی از مشرق فیروزی تابنده باد بجناب شاهزادهٔ والاگهر محمد بیدار بخت بهادر
خیرخواه بلا اشتباه لطف الله بعد ادای بندگی بعرض ملازمان بساط مکرمت مناط میرساند درین
زمان مسعود و بشارت سالگره وزن پیکر کرامت آمود سامع افروز هواخواهان گردیده و سرور و شادمانی
از حد گذرانید و ازین مژده طرب پیرا نوید طلبان هر یار را مرادات ظاهر و باطن بحصول انجامید
ایزد بیچون خجسته و همایون کناد و رشتهٔ سالگره را بسر رشتهٔ عمر ابدی منعقد گرداناد رباعی این سال
که بسنین عمر تو فزود * از هر عقده کار ما گشایش فرمود * تا عمر ابد بفضل داور صمد * این رشتهٔ عمر
منعقد خواهد بود * رباعی وزن تو ز گوهر و زر و سیم و نقود * بر دست جهانیان در فیض گشود * از آئینه
امید حاجتمندان * با صیقل جود زنگ افلاس زدود * زیاده چه عرض نماید کوکب دولت و
اقبال از اوج حشمت و اجلال تابان و درخشان باد بعمدة الملک فیروز جنگ مشتمل تهنیت
فتح و عطای گرامی خطاب سپهسالاری از پیشگاه خلافت و جهانداری مهر
آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد * تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم * لله الحمد و المنة
که بیامن نصرت و تائید الهی و نیروی اقبال عدو مال بادشاهی تعاقب و تنبیه بهپا و غیره
غنیم شقیه که با حشر انبوه مراحل گمراهی بگام جرأت بیهوده در اقصای صوبه مالوه غبار
فساد انگیخته بود بآئین دلخواه بفعل آمد و خیل کفره ضلال در هیچ جا مجال نهیب و غارت از صدمهٔ
سطوت افواج فیروزی شعار هیبت و دورباش دلاوران تیغ گذار گوشمال سخت یافته مانند
بنات النعش متفرق و پریشان گردیدند حق اینست که باوصف طول مسافت بسرعت سریع تر رسیدن و
کافر خاسر را بی نیل مقصود برگردانیدن کار رستم و اسفندیار هم نبود قطعه خیاط زمانه بی تکلف *
بر قد تو دوخت جامهٔ فتح * نام تو دراید انوشته * منشی قضا بخامهٔ فتح * در جلد و این فتح نمایان

عطای والاخطاب سپهسالاری از پیشگاه سلطنت و شهریاری که در آرزوی این لقب کافی هست
بسا ناموران و سرداران تلاشهای شایان نقد عمر با خته حسرت با خود برده اند بهزاران
میمنت مبارکباد و همواره مواد شوکت و اقبال المفیض فضل مهیمن متعال روزافزون شواد
مبارکباد پسران نجابت والاشان معمور خان نخل پیرای ریاض روزگار آن سروجویبار
همیشه بهار گلشن ارجمندی را نشو و ارتکبت و سربلندی دارا و درین هنگام نزهت فرجام گلبانگ
شگفتن گل و سنبل و خیابان آمال آن نخل برومند حدیقه اقبال مشام آرزو را بروایح روح پرور معنبر
و دماغ جان را بنکهت مشک و عنبر معطر گردانید آفریننده روز و شب این نعمت غیر مترقب فرخنده
کناد و آن هر دو نوگل حدیقه را با بیاری فضل خویش بالنده و سرسبز داراد مثنوی شکر ایزد که یافت
سطح زمین ٭ محکمی زین دو رکن دولت و دین ٭ چون دو چشم از برای زینت و زین ٭ مایه عمری
نور دیده عین ٭ ملک صوری و معنوی آباد ٭ باد پیوسته زین دو نقش مراد ٭ بحمد الله الملک
فیروزجنگ بهادر سپهسالار مشتمل بر فتح قلعه نوگده تا جلوه باد و مهر بر اوج سپهر روشنی افزا
شش جهت گیتی باد مراسم دولت و کامرانی آن محی مراسم قدردانی مستدار کان فیض رسانی
جلوه افروز دیده نظارگیان باد نگارین نامه مواهبات شمایه متضمن توجه عساکر فیروزی بمعاونت
و مظاهرت غلام بارگاه عظمت و جاه عز ورود فرمود اطمینان وافر بخشید چون جلادت رتبت راجه
اتم چند کنور که بموجب حکم قضا امضا با فوجی انبوه کب همراه آن عمده عمدها تجال التارخصت یافته بود
بوقت رسید اما ده مرافقت و معاضدت گردید چو باغی خسران شعار بلندی و صعوبت طرق و افزونی گروه
سفاک هوای نخوت نمرودی در کاخ دماغ افگنده بود هر روزه بتوپ و تفنگ از طرفین هنگامه رزم و پیکار
گرمی داشت فدوی درگاه باستحکام مقامات و انسداد مسالک محاصره قرار واقع نموده طریق عبور
و مرور قافله و راه رسیدن رسد مسدود گردانید چون چندی بدین وتیره گذشت و حسن
کوشش دلاوران صف شکن بجهد موفوره بهادران خصم افگن دران کتلهای دشوار عبور و سنگلاخ
صعب المرور سود مند نشد بندهای فدوی تاب تحمل نیاورده بصلاح و صوابدید همگی تصمیم
عزم یورش نمودند و دست توکل بحبل المتین تائید الهی و اقبال عدوال پادشاهی زده غره ذی الحجه که
ساعت سعید بود از دایره گاه بر آمدند تخریک عرق غیرت همت بسان شعله جواله بران کوه آسمان شکوه

متعصای گشتند اگرچه در اثنای تصاعد از کشتها پشتها آماده گشت اما یردلان زیریش بان و بندوق را
بابن بر داشته بدار وگیر تهورانه و مهوی پای مردانه خود را بپای قلعه رسانیدند و تسلم و نردبانها که چوبین از
هر طرف بر برج ارتفاع گزیده بضرب تیغ سرافشان با همراندوش مجد ولان برافراختند و رایت غلبه و استیلا
برافراشتند و حصن متین که سر بفلک اطلس میسود مفتوح گشت مفصل این مجمل از نقل عرضداشت مفهوم میشود
امید که کلید فتح باب عرضداشت مرسل بوساطت آن نوءمین هذا الاتمکین ارسال حضور گردد و مراتب و
مناصب بهادران تهورکیش در خور حسن ترددات و تفاوت درجات افزایش پذیر زیاده عمر باد عرضه آن مسترا
بجناب حضرت خلد مکان مشتمل فتح قلعه دیوگڈهه خانه زاد فدویت نهاد علی مراد بعد ادای
آداب تسلیمات و کورنشات بموقف عرض ناصیه سایان سده سماوی برکات و جبهه فروزان عتبه مسجود کائنات
میرساند درین ایام فرخنده فرجام که اولیای دولت ابد قرین را اسباب استیلا میسر و احبار سلطنت جمشید
آئین برا منتهی بخت بفیروزی منجر بود قلعه دیوگڈهه که حصنی است انموذجی از حصار چرخ برین و ساکنانش
از آفات منجنیق نیرنگ سپهر فیروزه رنگ عافیت گزین قطعه گشته حصنی ز رفعت و وسعت ، بهر و چون
حصار چرخ برین ،، غوطه خورده تو آسمان پیش ،، ثور چرخش بجای گاو زمین ،، بعون نصرت و تائید فتاح
مطلق و قلاوزی اقبال عدو سوز دشمن گداز بیمرشد برحق مفتوح گشت از نیرنگی تقدیر الهی و شگرف
کاری فضل نامتناهی نقش مراد بر کرسی نشست تفصیلش آنکه بعد رسیدن راجه اتم چند کنور با جمعیت شایسته
و سامان توپخانه محاصره قرار واقع نموده در پیچ و خمهای کهسار و شعاب و شگاف کتلهای دشوارگذار
یلان جنگجوی و یردلان شعله خوی را مستعد برق افگنی و آتش فشانی نموده متمکن گردانید و قلعه نشینان که بالای
برج هر روز به تیر و تفنگ رزم افروز بودند بهادران نیز از کمین گاه برآمده ممانعت و مدافعت می نمودند
چون چندی برین و تیره بگذشت گشایش کار غیر از یورش و جانبازی که فدویان را سرمایه سرخروئی
و سرافرازیست ندیده و انتظار رسیدن فوج عمدة الملک فیروزجنگ نکشیده همه بندها در قفا دل بنهاد این
مصلحت گردیدند و تن بتقدیر داده غره ذیحجه پیاده از دایره گاه برآمده و جان بکف نهاده برق افگنان
و جنگ کنان بر فراز کوه روان گشتند پیش قدمان مصاف عدو سوزی نیز از کمین گاه برآمد آخر الامر ضرب
زن و بندوق خصم افگن پیش گذاشته متوجه تصاعد و صاعقه افروزی گردیدند توپهای رعد
خروش بغرش آمد و تفنگها از طرفین بسان ژاله باریدن گرفت و روی هوا از ابر دود تیره تر شد

وزمین معرکه نموداری لاله زار گردید و هنگامه رستخیز آشکار گشت **نظم** ز هر سو فرو ریخت توپ و تفنگ *
در آتش نهان گشت میدان جنگ * بازار خونریزی از هر دو سو * نشستند برق افگنان
روبرو * درین جرأت مردانه بسیاری از بندهای بادشاهی نقد جان نثار کردند و گروهی انبوه
به تلاشهای مردانه زده و خورده تهورانه نقد شجاعت را بسکه زخم و جراحت کامل عیار گردانیدند با آنهمه
دلیران معرکه قتال از مجروحان و مقتولان حساب برنداشته بارش ناوک بلا و ریزش حقهای باروت
اجل را چون تقاطر ابر بهار ساحت چمن را انگاشته خود را افتان و خیزان بپای قلعه رسانیدند و
سلم چوبین از هر طرف بند روه بر بروج و دیوار عروج گزیده با دیران یکبارگی خنجر دست و گریبان گردیدند
مقارن این حال همه سپاه حشم باطبل و علم انبوه هم برنگ ابرهای متراکم متصاعد گشته و بهر سو فصیل
و برج حمله برده جم غفیر را تیغ کشیدند و بدایت استیلا برافراشته جمعی کثیر را بنار جهنم واصل گردانیدند
و فریقی دل باخته دست از پا نشناخته از فراز دیوارها بتخت الثری پستی افتاده پیمانه ممات چشیدند
بقیة السیف اسیر و دستگیر گردیدند و کمبخت شقی قرین خواری و چندین شرمساری خائب و خاسر راهی که
عقب سر قلعه برای روز سیاه خود ساخته بود بدر رفته بجنگلهای جهنم آسا سرگشته بادیه بلا گشت و حصین
مستقیم توپخانه عظیم بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد کلید فتح ارسال داشته امیدوار است که بندهای
جان نثار و فدویان تیغ گذار بتفصیل علیحده بنوازش بادشاهانه و مراحم خسروانه سرفرازی یابند
تاریخ فتح منشی خانه زاد استخراج نموده **قطعه** قلعه که بلندی و وسعت * کوس رفعت ببام چرخ
نهاد * مثل آن حصن آسمان پایه * در متانت فلک ندارد یاد * چون بفرمان شاه عالمگیر * شد مسخر
بزور تیغ جهاد * هاتفی گفت سال تاریخش * دیوگده فتح شد مبارکباد * زیاده حد ادب ندید
آفتاب عظمت و جهان آرائی از مطلع عالمگیری و کشورکشائی طالع باد بجناب حضرت خلد مکان
شقه سرورود فرمان و گذارش شکر مواهب گوناگون در جلدوی فتح قلعه دیوگده
فدوی بلا اشتباه لطف الله ناصیه عبودیت به تقبیل شقه تمثیل نور اما ساخته بعرض مسکین
زمین بوس جناب گیتی ملجا و مستغفیان آستان آسمان ارتفاع میرساند در هنگامیکه بانوار آثار سعادت
قرین و سپهر اختران احتشام تفضل بر زمین این بورود مسعود توقیع عالم مطاع جهان مطیع
که جان قدسیان سپهر فرش صحیح کمر بیان نثار هر لفظ شگرفش باد چون وحی آسمانی

باد را نگیرد ۞ لازم که بعروه وثقی رضا و تسلیم معتصم بوده سلامت بر خورداران از حضرت آفریدگار
جهان مسألت نمایند و روح پر فتوح آن چمن آرای ریاض رضوان را بفاتحه شاد فرمایند ۞
بیت گر شکر و برفت نارون هست ۞ ور لاله نماند یاسمن هست ۞ بجناب فروزان کوکب سپهر
خلافت شاهزاده والاگهر محمد معز الدین بهادر خانه زاد درگاه ثریا جاه لطف الله بعد
تشیید مبانی بندگی و تمهید قواعد پرستندگی بعرض حاشیه نشینان بساط فیض مناط میرساند
درین ایام بمیمنت فرجام منشور تفاخر گنجور با خلعت خاصه مشعر تفویض امر جلیل اتالیقی که نمونه
تفضلات سترگ خداوند حقیقی است و تاکید رسیدن بتعجیل تحصیل در رکاب نصرت انتساب و تقدم مراسم
فدویت بانتزاع قلعه پناله که عساکر فیروزی لوا به تسخیران مأمور است نزول اجلال فرموده خیرخواه
صمیمی از نهایت بشاشت و خرمی در پیراهن نگنجیده بعد ادای دوگانه شکر ایزد یگانه همان روز
از اسعد نگر کوچیده در ظاهر قصبه بهادلی منزل نموده بتارم بر شکر نگاری مسبب بر حق و نیرنگ سازی
مقدر مطلق که آرزوی دیرینه بحصول انجامیده بهارستان آمال را سرسبز نموده خاور رسید انشاءالله تعالی بعد
عنقریب بشرف استیلام آستان فیض مقام در یافته بنیل مرام فائز میگردد کواکب ثروت عهد دولت
از کمین سروری و صولت پاینده و رخشنده باد بحقایق و معارف آگاه شاه عبد الله
پیرزاده و مبارکباد تولد پسر فرخنده بخت نیک بشارت رسان ماست ۞ اقبال راز پرده
امید صد نواست ۞ ایزد متعال داور قیوم بیمال که نقش طراز کارگاه امکان و صورت پرداز
کارنامه کون و مکان است آن صدرنشین سجاده عفت و صفا اوج گزین کرسی مجد و اعتلا را بمطالب
اقصی فائز داراد درین هنگام فرخنده فرجام نوید تولد گوهری بها و خامه بشیری سعادت پیرا از صدف
آمد و سپهر تمنا سامعه پیرا گشته صلای سرور جاودانی در داده جمیع هواخواهان را ازین مژده فرحت
آمالقدر او بکیفت افتاد آفریننده لیل و نهار آن بهین نتیجه حیات ابدی و گزین ذریعه بقای سرمدی
بعمر طبیعی رساناد و سایه همایایه ایشان را بر تارک مبارکش پاینده داراد جواب حسب الحکم
بجناب خلد مکان مشعر بر ورود فرمان در مقدمه تفویض خدمت اتالیقی
شاهزاده جهان و جهانیان خانه زاد عقیدت نهاد بعد ادای آداب تسلیمات
و کورنشات موقف عرض باریابان سده عرش اشتباه و ناصیه سایان عتبه خواقین سجده گاه

از حرکت شقاوت پژوهی فراهم آمده بر مورچال آن سالار دودمان مجد و اعتلا از سمت قلعه پورنگده
که سرکوب قلعه پرناله است داعیهٔ فاسد دارند لهذا حسب الامر طاعت اثر نگارش می‌آید که از خدعه
و مکر مخذولان بی‌خبر بوده مدافعت و ممانعت آن فئهٔ باطل ستیزان مطمح نظر دارند و دقیقه‌ای از دقایق بیداری
و هوشیاری نامرعی نگذارند و مقدمهٔ اضافهٔ مناصب الاقدر مکرر بعرض رسیده امر شده که سفیرهٔ قبولیت
مثبت بر ورقش است انشاء الله تعالی عنقریب جمال شاهد تمنا در مرآت حصول مدعا جلوه‌گر گردد و لازم که
از مراحم خسروانه خاطر مستظهر داشته و دعای پادشاهی که سرمایهٔ سعادت نامتناهی است سرگرم باشند
حسب الحکم عالی براجه کشن سنگه بهادر جلادت پناه شهامت و فراست دستگاه همواره
مشمول عواطف پادشاهی باشند بانهای منهیان بعرض عالی رسید که دزدان گستاخی از سمت چیپا
مورچال آن قدوهٔ قدویان از مهر در پا اکثر رسته تمام بسیار می‌تجمعان میرسانند امر منیع شرف
صادر شد که ایضی از آئین حفاظت و خبرداری و قوانین تیقظ و هوشیاری بعید بود بی‌خبر و در ردوان
و شقیه آگهی چوکیهای و بنقاسهای مستحکم سرراه گمراهان مشار و معهم تعین کنند و بجاسوسی هرکاره‌های
خبری بچنگ هلاک انداخته لاشهای شان بدرختان شاهراه بیاویزند که باعث عبرت عامیان
دیگر گردد و در مقدمهٔ اختلال انتظام وطن و التماس رخصت که مکرر بپایهٔ سریر رسیده تقریباً معروض عالی
گردیده ارشاد می‌شود که درین وقت سرانجام کار دربار پادشاهی بتهیهٔ مقدمات مقدم بلکه اهم و انجامت
وطن در حق آن جلادت دستگاه بسیار سهل باید که از راه صلاح اندیشی محال طلبی نکنند و سرانجام کار
خداوند ظاهر و باطن که حفظ آبرو و قیام وطن بدان منوط و مکلف است برذمهٔ نمک پرستی لازم شمرده یقین که
بدین موجب بعمل خواهد آورد و در طلب میر عبد الرزاق شاعر که گوهر وصف تراشد صفت
سامعه باصره وار دو شرف ۞ اصغای ذکر قابلیت و اوصاف اهلیت آن مقبول مشغولان ذکر
خفی و جلی و آن سرآمد موفقان توفیقات ازلی آنقدر مشتاق و بیدبها کردند که دیده در انتظار قدوم
چون زخم آب رسیده مبهم می‌آید و دل پر آرزو بی‌طاقتی می‌افزاید بر صدد که کلبهٔ احزان بفروغ مقدم آن خلاصهٔ
اهل سخن چون خلوت فانوس از شمع شب افروز روشن شود و شمائم اخلاق جان پرور مشام روح
روان رشک صحن گلشن گردد رباعی ای آنکه زگوش پنبه بیرون نهی ۞ خوش آنکه زگوش پای
بر دیده نهی ۞ تو مردمک چشم نه آویزه گوشش ۞ از گوش برون آئی که در دیده نهی ۞ در تهنیت

و میر اجل بغلبه با برادری بقراولی و هراولی رایت پاسداری و هوشیاری برافراخته میداشت
خبردار شده آماده ممانعت و مدافعت گردیدند و از طرفین در پردهٔ شب به تیر و تفنگ جنگ سر شده
رفته رفته هنگامه زد و خورد و چپقلشهای برملا افتاد و دو دشمن به نیرنگی قدرت الهی و شگرفکاری
اقبال بادشاهی تیری از شست تقدیر جسته در کله مدبر زیاده سر از آن شده و در حال جان داد
از وقوع اینحال دود از نهاد کفرهٔ باطل سگال برآمد و آشوب شور و شغب برخاست یلان تهور کیش
از سراسیمگی فسدهٔ بد اندیش آگاهی یافته عنانها برافروخته از مورچال قدم مسابقت پیش گذاشتند
و بپیش آهنگی زنبورک و شلک تفنگ و خدنگ بسیاریها کشته و خسته شدند تمامی رسد بتصرف در آورده
لوای فیروزی برافراشتند از انجا که وقوع چنین مقدمات از آثار فتوحات خدیو کائنات است این
عریضه بعینه از نظر اکسیر اثر بگذرد و آتماجی مذکور باضافهٔ خطاب مناسب و رفقایش بافزایش مراتب
و مناصب سرفرازی یابند **بعنایت خان در تعزیت خان سعادت نشان من**
از سنوح سانحهٔ ناگزیر او بیجان برابر من مستمند را اندوه بی پایان در گرفت و از شدت ملال چه
ستمها که بر دل محزون نرفت ع رفت ازین گلزار و خار حسرتش در دل بماند ۰ آخر الامر که بتامل
گرائید علاج این مرض مزمن غیر از شکیبائی ندید آن عزیز القدر نیز بصبر در سازند و آن سالک
مسالک ملک بقا را بفاتحه خوشنود کنند که در عالم حدوث کل حادث را همین حادثه در پیش است
فرد هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید ۰ ز جام دهر می کل من علیها فان ۰ بخواجه عبد الرحیم پیرزاده
معنی شناس رقعه نگین که نثر و نظمش ناسخ نثر نثره و نظم ثریاست در ورود مضامین شیرینش که
لبریز آب حیوان و رشک ماء معین است خضر وادی ورود را حیات جاوید کرامت فرمود انبساط حقیقی
خاطر که با صفای خبر عزیمت دوستدار بزبان خامهٔ محبت نگار گذشته فی الواقع ع آشنائی
میتوان کردن جدائی مشکل است ۰ هنگامش باید دید ع تا درمیان خواسته کردگار چیست ۰
اغلب که جذبهٔ باطن مغفرت مواطن الاشیخ پدید آید لهذا طالب محی الدین عمر پسران حفظ الله
خان مرحوم در تعزیت بخوردان اقبال پسند ارشد و ارجمند برادرات صوریه و معنویه فائز باشند
درین ایام ملالت اشراف وقوع واقعهٔ برادر عزیز از حسیان جان در قالب نمانده و دل پر درد از
هجوم غموم آسیمون این سرمنزل فرات وفنا افتانده حیرانیم که شما را به نصائح و مواعظ بقیا سهم

خاطر افگار و دیدهٔ خونبار را برضا و تسلیم ترغیب کنم بیت عجب دردیست جانم را نمیدانم
که چون گریم ٭ دلا خون شو که تا بر حال خود یک لحظه خون گریم ٭ دنیا منزلیست که خیرش بشر مختلطات
و نفعش با ضرر ممتزج و عشرتش با عسرت قرین سرورش بسرور نشین و حبابی است که بنیادش بیک نفس
بر باد و سرابیست که مهالکش با نومیدی همزاد لازم که از جزع و فزع تجاهل که غیر از عذاب ممیت سود
ندید محترز شده بخواهش حق مستوثق باید بود و از درجات صبر و شکر تخلف نباید نمود رباعی ای رفته
بچوگان قضا همچون گو ٭ چپ میخور و راست میخور و هیچ مگو ٭ کان کس که ترا فگنده اندر تگ و پو ٭
داند و او داند و او داند و او ٭ لعمدة الملک فیروز جنگ فرد آنچنان غم که داشت
خاطر من ٭ اینچنین غمگسار می بایست ٭ خط طمانیت نمط متضمن پرسش واقعه جانسوز جگردوز
برادر مغفور مبرور ورود نموده خاطر غمناک را که در بحر ناپیداکنار اضطرار تلاطم امواج ناکامی سوگواری
کار به هلاکت داشت بساحل شکیبائی رهنمونی فرموده رفت و نقش غم او در دل غمناک بماند ٭
سینهٔ سوخته از تیغ غمش چاک بماند ٭ حیف صد حیف که این سر منزل فوات و فنا گذشتنی و
گذاشتنی بهر حال نزول موظف نامه تدارک جانکاهی نموده بمطالعه نصائح درجات صبر شکیبا
درج دل را بگوهر تسلی برآمود فرد هزار شکر که آخر ز لوح خاطر من ٭ بآب لطف بشستی اگر غباری
بود ٭ به تنه ناتک زمیندار اشکر تحریر یافت زبدة الاماثل والاقران عمدة العشائر والاعیان
همواره بجلائل عواطف پادشاهی و وفور مراحم حضرت ظل الهی مستظهر باد عریضه مرسل متضمن گزارش
مراسم فدویت و فرمانبرداری و لوازم اطاعت و مالگزاری والتماس بذل توجه در اجرای رسوم
بانقول اسناد مرسل بود رسیده بمطالعه در آمده مستحسن افتاد اگر چنانچه نوشته بر منهج قویم عبودیت و انقیاد
ثابت قدم بوده دقیقه از دقایق بندگی نامرعی نگذاشت و اعادی خاکسار ادران بوم و برجا نداده
دست تطاول آن فرقه ضاله از تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بموجبی که بعمدة الملک بافرهنگ
خان فیروز جنگ قرار داده بود بنیان قسم بعمل می آید و بحضور لامع النور نوشته می شود خاطر جمع
دارد و مارا متوجه حال شناسد بجان والامنزلت محمد امین خان بهادر مواهب جلیله
الهی و مکارم جزیله پادشاهی مقارن روزگار فرخنده آثار آن زیب محفل امارت فخر انجمن ایالت
سمو المنزلت بنیع الشان جلیل المنقبت رفیع المکان باد آرزوی عرضه داشت عامل تیول و کلانی

سرکار عالی متعالی معروض عاکفان آستان فیض نشان گردید که ابراهیم و عظمت نام با جمعی از
اوباش تیره ایام در قصبه اسلام نگر اقامت داشته طریق سلوک نمی سپارند و از ضلالت فطری
در بی بهزلی معاملات سرکار دولت مدار میکوشند امر منیع و توقیع صادر شد که آن امارت مرتبت
سر دو فساد کیشان را که از حرکات و سکنات آنان علامت مخالفت و عصیان پیدا است
از قصبه مذکوره اخراج نماید و نگذارد که رشته در از یافته بال و پر شورش باز کشایند یقین که مطابق
امر منیع و توقیع بعمل خواهد آمد به مجموعه سخندانی میر الهی همدانی فرد دل من و تو ز هم صحبتان دیرین
اند * عجب ار بظاهر اگر با تو آشنائی نیست * ذکر شمائل حمیده و خصائل گزیده آن مخزن جواهر معانی
معدن لالی سخندانی آن قدر مشتاق دیدن ساخته که دیده انتظار در آرزوی آن گوهر بی بها در بحار
انتظار انداخته سعی محبت نمایانه که این عقده بدون مکالمه جان پرور هیچ گره گوهری گشاید لازم که زود تر
از زود بمهلت مسرت آمود مسرور گردانند بیت برخیز و بیا و خرمی کن * در دیده نشین و
مردمی کن * به بخشی الملک بهره مند خان مصرع بهر شکر دست هر مو بر بدن دارم زبان +
بعد سپاس موفوره و مساعی مشکوره که در انجاح امور مجیبلی ریا بظهور رسانند محمدت و ثنای آن
فوق طاقت امکان یافته بمقوله شکر ناکه حق شکر قائل دگر با میگردد فرد تو فرض دان که
چو سوسن شوم هزار زبان * کجا ز عهده شکر توئی شوم آزاد * بعد دستوری یافتن از حضور پرنور
باز آمدن پردگیان تتق عصمت و جلال بارگاه سپهر مثال انهای خدمت سلخ شوال فرخنده فال
در ظاهر خجسته بنیاد گنج که چو روضه جنت مدام خرم باد * نزول نمود هنوز ایشان خبر آورده که نتایج
دو دمان خلافت و ثمرات ریاض سلطنت غرهٔ ماه مذکور از بلدهٔ دار السرور برهان پور متوجه حضور
لامع النور شده از همین که خبر خوشی نزدیک میرسند در رکاب ایشان سعادت اندوز خدمت بود
رد فرد بتقصیر دیگر رو اسد که آمیتی بعرض قدسی برسد بخان والاشان حفظ الله خان
فرد گر افتد شکایت که در طریق طلب * براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید * مکتوب مرسل رسیده خاطر
با شورش گردانید اعتقاب خبر گذشته عذاب سقر است بقلم آمده اینها از خراج مستقیم آن سزاوار
منزلت فخیم بعید بنیاد بمصلح الدین شیخ سعدی فرماید نظم ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری * اندیشه معاد بر کنار فکر معاش کرده و کوشش در تلاش هست

و جهت ساخته مطابق حکم مطاع و سیر آن حدود از خار وجود خانه بدوشان مرده و عدالت
نه ورزیده و به تعاقب پاشنه کوب در هیچ مکان مجال توقف نداده بکیفر کردار رسانند که همین موجب
پیش آمد ترقیات است فرد چون لعل هر که خون جگر خورد و صبر کرد ۞ زیب کلاه گوشهٔ اقبال میشود ۞
سبحان عالیشان جان نثار خان فرد رسید و مضطرم ساخت و آن قدر نشست ۞
که آشنائی دل خود کنم تسلی را ۞ برآمدن و زود رفتن لخت جگر را کباب ساخت و آشنایان سفینه
جمعیت بگرداب اضطراب انداخت یعنی صحبت جان بخش که ساعتی ثمرهٔ زندگانی بخشیده بود
بتقریب تادیب اشقیا بمفارقت انجامید و آن آفت ناگهان دل دردمند را بناخن حسرت خراشید
فرد من بودم و کنجی و حریفی و کتابی ۞ غم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد ۞ چون سنتاسوی فوج
قاسم خان و خانه زاد خان و صف شکن خان را قتل کرده قافیه سلامت تنگ ساخته امروز
خانه زاد فدویت نهاد بکمک مامور شده اگر به کشمش دلها چنین اتفاق افتاد ازینجهت که طرفین را
بهمان راه ساقی باید بود و روزی چند تواتر دیدنها از آنکه حالت کدورتها میگردد با مارت
و ایالت مرتبت بخشی الملک روح الله خان وسادهٔ امارت و اقبال بوجود مسعود
آن صدر آرای انجمن عظمت و اجلال جلیل المنقبت عظیم الشان کریم الخلق عمیم الامتنان زینت پذیرباد
درین زمان کیفیت تدابیر صائبه و تلاشهای شایان آن عمدهٔ امیران رفیع المکان از نگاشتهای
اخبار نویسان پیرایهٔ وضوح و الا یافته سرمایهٔ تحسین و آفرین گردیده و غلام بارگاه فلک
پایه گاه برسانیدن خزانه بجناح استعجال مامور شد و شورش بالیگران بدنهاد که از مور و ملخ زیاده
و آماده تمرد و فساد اند پوشیده نیست انشاء الله تعالی تکیه بر فضل الهی و اقبال بادشاهی نموده بجادهٔ
منزل مقصود میگردد فرد هرچند دورم از تو که دور از تو کس مباد ۞ لیکن امید وصل تو ام عنقریب است ۞
سبحان والاشان صف شکن خان فرد ز سر گذشت بتو آب چشم ۞ یکی از سر گذشتم
بتو نیست ۞ از حینیکه دوری صوری ضروری مولد اقسام شدائد رنجوری گردیده آرامش و آسایش را
خیرباد گفته دمی بخواب راحت نخفته چشم انتظار در راه نامه بران بازو در آرزوی مواصلتها دست دعا
بحضرت کریم کارساز دراز میباشد امید که تا نیل این مرام خیر انجام بنگارش صحائف سرورافزا مراعات
مهر رسم یاد آوری بیما مرعی باشد بیت وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم ۞ که در طریقت ما کافریست رنجیدن ۞

حسب الحکم سبحان والاشان امان الله خان نتیجة الامارت خلف الایالت
خان سعادت نشان مشمول تفضلات حضرت خدیو گیهان باشند باخبار هر کاره ها معروض بارگاه
جناب کیوان ارتفاع گردید که جوقی از تیره بختان نکوهیده کار در نواح اسعد نگر اقامت ادبار
داشته باطراف و جوانب دست اندازی می نمایند و آن خان فدویت کیش از بکند کاهلی
بعزم تنبیه آن جماعه وخیم العاقبه نشتافته حکم قضا امضا لطغرای غرا به نفاذ پیوست که چون جمعیت
با او کم است تعجیل نکند در ندوله خان تهانه دار سیپور را که پیر تیغ والا بر الفت او صادر شده رفیق طریق
جان نثاری ساخته بمعاضدت یکدیگر بیا ازروزگار اشرار خاک بر آرد و آن اضلاع و اقطاع
از لوث وجود جمعیت آلود فرقه مردود مطهر و پاک سازد باید که مطابق حکم قدر توام تعمل آرند
سبحان والاشان فضائل خان فضائل نشان من درباب بحالی داعهای
جاگیر شرافت پناه خواجه جالی که باوصف سپاهگری بجواهر قابلیت و کاردانی معروف است
تلکه بقلم آمده هنوز اثر مرتب نشده چون درسیاق رفیق حسن وفاق و سرگرم کارهای خدیو آفاق است
کیفیت پریشانی حالش بعرض اشرف اقدس رسانیده توجه باید نمود که کارش بسامان رسد
به سیر کریم الله فوجدار پتن و دیسه جمعها حرکات فلک حقه باز آن برگزیده عالم آشنائی ایکا هم
و کارساز باد نمیقه نشاط آگین که حروف دلنشینش به نفائح اتحاد قلبی عطر آگین و الفاظ عنبر
بر رنگ سویدا دلنشین بود بابصفت حقه سنبلین ساخت کلال کامل فن قصبه پتن سیه حقه ازان
در طراحی و رنگ آمیزی روکش نقش فرنگ و از زنگ بود بدم کشش محبت برهم آرا و شوق فراگردید
بی تکلف نقاش سامری تلاش روح براح در جسد آب و گل سخوی دمیده که آب گوهر از حسد آن
بخاک غلطیده و حیرتی مصاحبت فرحت بخش سنبلین سرا وار و کیفیت مشاغل دامی را پیام گزارد داری
زرفشان از صفحه صفاتش چون نجوم درخشان و شب تار نمودار گلهای خوش نکارش از نزاکت
و نزاهت لبهان نافه تا تار شکیبا ربهر نفس که بدو دمتباکو فرو رفت ممد حیات گردید و مشکه بوده
عنبر آمودش میل هوا نمود مزاج را تفریح فراوان بخشید خانه دوستی آباد رضا جوئی خاطر احباب بسیل
چنین تحائف دل پسند بهار و چمیت شواد سبحان سیادت نشان سید احمد خان
محتسب با چشم فتنه بیدار بیمن احتساب آن متقن قوانین انصاف با آئین عقاب قامع بنیان

بدیع وستم جامع اوصاف شرع محکم مسرت خواب عدم باد خط اخلاص شعار شعر یمنی که فریقی از فرنگیان
فرستاده سیدی غیب خان یاقوت فشان در بنگاه عقب خیمه خیرخواه خلق الله تمکن داشته مرتکب منهیات
و محذور مسکرات اند تاکید و تهدید بآن بدکیشان سود ندارد و بملاحظه ترک ادب سلوک ناملایم
مناسب نمیداند چهره افروز وصول گردید اقتضاء قیام حیات شان مشروط آب حرام است
و حرکات و سکنات اینها به نیروی شرب مدام در اوائل آمد اینها اکثری بعلت عدم تجرع شربت
زندگانی به سنگ فنا در شکستند و متانه سکنجر ام عالم بقا گشتند بعد عروض والا حکم قضا امضا نافذ
که بنوشند یعنی بحکم ضرورت موافق دین و آئین خود عمل نمایند و از فروختن آن محترز باشند از ان باز
چنین رسم مستعمل و معمول است آنعزیز دلها بموجب تعقل آرند این مردم را که خود کرده عالم آبها
و قوت آنان اقسام شرابها ست بر اطوار آنها در گذارند فرد بهر سری وابسته درین بازار سودائی
دگر هرکسی بند بآئین دگر دستار را * بعمدة الملک نواب فیروز جنگ فروان سفر کرده
که صد قافله جان همره اوست * هر کجا هست خدایا بسلامت دارش * از ان باز که قرین خیر و خوبی
عنان یکران عزیمت بآن صوب معطوف شده شوق مواصلت مسرت آئین در غایت استیلاست
و آرزوی صحبت رنگین در نهایت استعلا انشاء الله تعالی که عمر سفر کوتاه شده دولت دیدار که حاصل
حیات مستعار است زودتر از زود نصیب مشتاقان گردیده تا حصول این نعمت عدیم البدل ترسیل
مراسلات راحت سمات خرسند دارند و مجب سیر یا یک وقت دریا جوشیها تصور نماید به نواب
والا خطاب خان جهان بهادر فیروز جنگ مکرمت و افضال نواب الاقدر بلند اقبال
تا انقراض زمان و حرکات آسمان بر مفارق هواخواهان مخلد و مبسوط باد نوازشنامه افتخار افزا بانفاس
اقمشه و دیگر اشیاء و یک قبضه شمشیر و یک زنجیر فیل و دو راس اسپ راهوار رسیده داد کام بخشی داد
شکر تفقدات گوناگون افزون از حیطه تحریر و تقریرست فرد عطفی بوده که ندارم زبان عرض *
این عذر را حواله لطف تو میکنم * از جمله عطایا شمشیر زمردین تن خصم افگن با ساز نشان عدیم النظیر
است سه بها سبزه بخش خزان عمر عدوست * بقبضه اش گل فتح نشان پیداست *
چند جهان جهت ملتان نیز طراحی و رنگ آمیزی پرکش کارنامه مانی و بهزادست علی الخصوص فیل کوه پیکر
فلک توان جنبلی سر بلند متناسب الاعضاء خاطر پسند مثنوی بوصف او بهم از طبع الا * سعاب سر فیل بالا *

عجب گردون فراز و سر بلند است * که گوش از شنیدن مند است * ز دندانش هنگام نظاره * دو صبح از یک شب آمد آشکاره *
ز خرطومش براوج سر سیده * ز رود نیل موجی سر کشیده * اسپان هم بسیار خوش نفس و خوش رنگ
باد رفتار برق آهنگ **بیت** ایالش از صفا رخشان تراز نور * دم از زیبندگی چون کاکل حور *
بالجمله آداب عطیات مفارقت سمات بجا آورده تا خورشید زرین لباس برا ورنگ سپهر قوی اساس
جلوه جهان افروزی دارد مدارج مکنت و بهروزی باد * نواب ظفر جنگ کوکلتاش خان
نواب مستطاب عالمیان مآب والاخطاب قدردان فیض رسان سلامت شرف نامهٔ قدرافزا
متضمن کدورت خاطر شفقت مآثر با صفای خبر استشفای مخلص بیریا ورود نموده مقدمه
تواضع محالات چکله کلبهلک که از تغیر ما جز بجاگیر سامی تعلق گرفته از نحوالیش پیرایهٔ وضوح یافته
مواد انبساط برافزود **مثنوی** ز هر مو اگر صد زبان آورم * در از هر زبان صد بیان آورم *
نیاید برون تا دوام حیات * دل از عهدهٔ شکر این التفات * درینوقت که چشم مروت و دلداری
آشنایان زمانه برخاسته این همه گرمجوشی مقتضای بزرگی و علوهمت و فرط نیکخواهی آن برگزیده
حضرت باری است لیکن چون مزاج مبارک حضرت از طرف این عاصی ناخوش و پرغبار است
از نیکخواهم سلوک لطف و کرم در حق نیازمند بسم است بل باعث هزارگونه توهم حق تعالی آن مربی
مهربان را در برگاه سلامت داراد و زیاده برین توفیق قدردانی و دلجوئی روزی کناد و دیاده اذن از دوا
بدار الخلافت بگذر التماس نموده جوابی صادر نشد ناچار اثاث البیت و دواب و غیر ذلک بر دم سپاه
تقسیم کرده بر جوگی عسکر ظفر اثر در خیمهٔ مختصر بسر می برد تا از پردهٔ غیب چه رخ نماید دولت و اقبال دایما باد
به نواب عمدة الملک اسد خان بهادر نواب کریم الخطاب ملاذی ادب مهربان قدردان
سلامت توقیع کیهان مطاع پیشگاه **فصل** صحیفهٔ اقطاع متضمن ارشاد تخریب انهدام آبادی اشقیای
خسران مآب بدمآب و ایاب افواج فیروزی انتساب وجد و جهد بگشایش حصن بسنت گڈھ
و تنگ ساختن قافیه عافیت متحصنان ورود مسعود نموده فرق عبودیت بذروهٔ کیوان سود
بعجز و نزول قشقهٔ عزت وارجمندی همانروز تکیه بر اقبال خدیو دشمن گداز عهده و سوز نموده با وجود
قلت اعدا و کثرت مناکیب بدنهاد از مکان اقامت کوچ کرده و بطی سه مرحله کنار آب کشنا محاذی قلعه
مذکور فرود آمد چون دریا در غایت طغیان و کشتیها مفقود و کفرهٔ مردود آنطرف دریا بآلات

توپخانه و تفنگچیان کرناتکی مورچال با استحکام داده راه عبور جنود نصرت آمود مسدود ساخته بودند
دو روز توقف کرده تفحص پایاب و تدبیر گذشتن از آب نموده مشخصین تکوا و لیمو گهاگهاتاون خبر دادند
که معبر موضع همیر پور صلاحیت عبور دارد بمجرد استماع این خبر کوچیده پیش از طلوع آفتاب با فوج منصور بمقصد
رسیده منزل نمود درین اثنا فریقی از عوق هراول تاب بیتابی فرقه لازم التفرقه نیاورده از غایت شجاعت
و کارطلبی بی رخصت و رضا اسپان بآب زدند چون باد از آن بحر پرآشوب گذشته بساحل عافیت پیوستند
متعاقب آنها مردم توپخانه و فوج التمش نیز جمعی بپایاب و برخی بشناوری عبور کردند کفره ضلال که از بیرنگی اقبال
دشمن مال غافل بودند آگهی یافته سراسیمه و هراسان گریخته پای قلعه مذکور رسیدند یلان نصرت لوا و مردان
رزم آزما بتکاپشتی پرداخته آبادیهای پیرامون حصار را در آتش کشیده آخر روز بر ساحل دریا رخت اقامت
افگندند فردا انشاء الله تعالی با تمامی فوج از آب میگذرد و تدبیر محاصره و تجویز تهانه بندی نموده حقیقت
معروض میدارد امید که آنچه بعرض قدسی برسد زیاده اطناب زفت کوکب دولت و اقبال تابنده باد

عمدة الملک مدار المهام اسد خان لمعات نیر الطاف و قدردانی و اشعات اختر اعطاف
و فیض رسانی نواب الاحباب ثریا جناب همواره ناصیه افروز مراد ارباب اعتقاد باد بعد اهدای تحائف
سلام و اخلاص بیریا و اتحاف شرائف تحیت و ثنای بی انتهای معروض رای فیض پیرای میگرداند
یرلیغ قضا تبلیغ حاوی ارشاد کشایش قلعه رانجور که از معظمات قلاع حصینه و حصون متینه است و
بذل مساعی مشکوره و جهد نا محصور درین مهم لازم التقدیم برفاقت بخشی الملک که بانصرام آن حصن حصین
و تنبیه ملک سیر اللئیم عافیت فخیم شرف صدور یافته ورود سعادت نمود بمجرد ورود آن وثیقه سربلندی با فوج
همراه کوچیده بسمت قلعه مذکور که راهش در غورخانه مسکن و موطن بالیگران است بتکیه فضل الهی و اقبال دشمن
مال پادشاهی نموده روان شد چون مرزبانان آن سرزمین و بالیگران لعین بدین با استظهار حصون
استوار و کثرت پیادهای جرار و انبوهی جنگلهای دشوار گذار و افزونی کوه گریوها مسکن گزین بوده
خود سر و خلیع العذار نیست ننمایند چون مور و ملخ از فراز کوهها و تنگناهای شعبهای جنگلها نمایان گشتند
و سر راه فوج گرفته آماده نبرد شدند از طرفین نائره حرب و ضرب اشتعال یافت و بارش گولها و تیر
و حقها و سنگ و دیگر آلات آتشبازی از تقاطر امطار درگذشت و بسیاری از طرفین کشته و زخمی
شدند آخرالامر دفع مفسدان بجنگ تیر و تفنگ ممکن ندیده برقندازان و تفنگچیان با جزائر و بندوق زنبورک

وبان بر قلل کوهسار ارتقا گزیده به نیروی همت و دلیری کار بر تهوران تنگ ساختند و عقب آنها جانبازان
تیغ زن و دلیران صف شکن بی توقف و درنگ از مرکب پیاده شده سپر بر سر گرفته مردانه وار
بکوه بر رفتند و تیغ انتقام از نیام کین کشیده بسیار مردود ان بیچ سر از تقلید تیغ بی دریغ گرده فرود افگندند و جمعی کثیر را
به شمشیر آبدار تار و پود حیات گسیخته بکوی عدم فرستادند تا از دو پهر هنگامه ستیز با کفره ضلال ستیز گرمی داشت جمعی
غفیر را شعله صمصام شرر افشان بهادران آتش در خرمن زندگانی افتاد و سپاه یاغی بسیاری از خنجر خونخوار دلیران
بلا بال هلاک چشیدند چون شام پرده ظلام بروی آن گروه بد سرانجام انداخت از کوشش باطل ستوه آمده
بیمناک و هراسان در شعاب جبال و مغاک کوهستان خزیدند و تایید ایزد فیروزی رسان و سپاه آن
اقبال خاقان کشورستان فتح و نصرت نصیب اولیای دولت قاهره گردید و فردای آن سرهای
مقتولان بد بختان سرراه آویخته عازم منزل مقصود گشت انشاءالله تعالی بعد رسیدن آنجا و وصابت
بخشی الملک و تسخیر حصار و قتل و استیصال آن شقاوت شعار سعادت داین بجا خواهد آورد بجان والا شان
بخشی الملک مخلص خان امراق امانی و آمال آن نخل بیت امارت و ایالت و بیت القصیده دیوان
مکرمت و جلالت بشیرازه الطاف الهی و اعطاف حضرت شاهنشاهی مجتمع باد مثال لازم الامتثال
عز ورود فرموده فرق ارادت بقیه سماک سود لالی موعظت هوش افزا که در سلک الفاظ و عبارت
منتظم و رقوم نصایح و هدایت پیرایه در طی کلمات تامات مرتسم بود بشاهراه سعادت رهبری فرمود
بیت از دست و زبان که برآید که ز عهده شکرش بدر آید احقر در رتق و فتق مهمات بیامن
تربیت خدیو کائنات محتاج بتفسیر نیست چنانچه کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط مراعات مالگزاران
و استیصال سرتابان از نگاشتهای اخبار نویسان بعرض قدسی رسیده باشد ارشاد شد که چون بحرا
دارالظفر بیجاپور و فوجداری نواحی آن مامور است هر جا اثری از بایگیران حدود مقبوضه ظاهر شود و بتبار
فتنه افاقه طینت تیغ بی دریغ سازد و نخل فساد آن گمراهان از بیخ و بن برآرد ابتغی راقم بخت و دولت
دانسته در جمیع امور موافق مرضی حضور بعمل خواهد آورد و هم فیض رسان بحر مواج فضل و احسان
شیخ فیروز عثمانی فرو کیپای شما چه روشنم چو پوست جز این ندارم بجاکیای شما مشرف نامه
قدر افزا که عبارتش در لطافت چون جان شیرین در نیابت لسان مرجان رنگین بود و در الفاظ
دلفریبش برنگ کرشمه شکرلبان شورانگیز و معانی جان فزایش مانند طره سبز خطان دلاویز

حرفش چو زلف بتان چگل ٭ همه جای جانست و ماوای دل ٭ معانیش در زیر حرف سیاه ٭ درخشنده
چون مهر روشن چو ماه ٭ در انتظارها کرد از سایهٔ اقبال ابدی و پرتو دولت سرمدی بر فرق مشتاقان
انداخت و قاصد مبارک دست که واسطهٔ ابلاغ این مفتاح فتح الباب مقصود بود بچالاکی وفاکیشی و لطف کریم
و پامردی فیض اتم تسلیم آن ذریعهٔ حصول مقاصد نموده رهین امتنان ساخت فرد قاصد رسید و ساخت
معطر مشام من ٭ و چون نامه داشت مگر نافهٔ ختن ٭ امید که بهمین نهج طریق یادآوری مسلوک
باشد چون درین روزها بجهت استعفا منصب در کنج خمول میگذرانم و بکسی کاری ندارم عزیزان
جو فروش گندم نما باغراض دنیهٔ نفسانیه تکلیف مطالب لاطائل نموده ما را تنگ میسازند و حملا
اعتقاد بر خدای رازق العباد دارند الحمد لله که وظیفهٔ ما اینست رباعی آنروز که کردند شما من و تو ٭
بردند ز دست اختیار من و تو ٭ فارغ بنشین که کارساز دو جهان ٭ پیش از من و تو ساخته کار من و تو ٭
رباعی ای از بد و نیک آمده در جوش و خروش ٭ گه شکر طرازی و گهی شکوه فروش ٭ مختار مشو تا نشوی
بیهده کوش ٭ کاره باده شو نه بار سر دوش ٭ بعریضهٔ اخوانین بلند مکان بخشی الملک بهرمند خان
جواب حسب الحکم والا کوکب دولت و اقبال افتر ابهت و اجلال آن مسندآرای بساط امارت
بهار پیرای گلشن ایالت نو آئین والا تمکین رکن رکین سلطنت ابد قرین مستشار خلیفهٔ جهان آفرین
منظور انظار خدیو روی زمین اوج پذیر باد حسب الحکم قضا امضا متضمن ارشاد مرفقت بخشی الملک
روح الله خان که به پیرایش صلاح و انتظام ولایت کوکن دستوری یافته نزول ارزانی فرمود
بر وفق ارشاد هدایت بنیاد کوچیده باتفاق همدیگر جاده نورد منزل مقصود گردید الحمد لله و المنة که بعد
دخول دران ولایت آبادی بیابان مشحون از مراکب جنود مواکب اقبال پایمال اختلال گشت و مزروعات
آن نواحی در پای فیلان و دواب لشکریان تلف شد رام چند نامی مردود و ضلعدار آن حدود
که قلاع و مأمن آشیانهٔ زاغ نحوست بود کس بنام الملک نواخته تصور او بار بیخودی نموده بهمت انبوهی
تمام و کثرت جمعی فراوان از اندازهٔ اوهام سد راه بیموره گشته و جنگلی انبوه و دشوار گذار که از تشابک اشجارش
گام هوای آن وادی در زنجیر است و کثرت درختان خاردارش هنگام مرور باد و راه دامنگیر شدی خود
گرفته بود و کثرت حشام آمادهٔ پیکار گردیده جرأت برق افروزی نموده جنگی صعب و جنگی شدید
اتفاق افتاد و از زیر شگافهای بندوق که نهران از طرفین سر میدادند بر گیاهی درختان

مشتبک شد و از شلک تفنگ و جزائر و زنبورک رخت با دریکر حیات بسیاری از فرقهٔ متعصبات افتاد پس از تلاشهای شایان و ترددات نمایان قراولان راهی تنگ و تاریک که بصد دشواری از ان سبد ریچ میتوان گذشت دیده خبر کردند پیشقدمان معرکهٔ رعد و سوزی جوق جوق از ان مضائق و مزالق بصولت آتش و سطوت باد گذشتند و از شدائد رهای تنگ و عقبات مشکله حساب نگرفته بغته بر آن فرقهٔ لازم التفرقه حمله آور گشتند از وقوع این حال خوف و هراس بر بواطن فسقهٔ خدا ناشناس مستولی شد یکبارگی جوهر همت در باخته از غایت اضطراب دست از پا نشناخته مانند بنات النعش متفرق و پریشان گشتند و رام چند نکوهیده افعال با خیل ضلال راه گریز پیش گرفت فوج مسعود به پیروی تائید الهی معاضدت اقبال پادشاهی بآسانی از ان بیشهای خطرناک و نالهای عظیم و عمیق عبور نموده الحال پیرامن این سرزمین از وجود کفرهٔ لعین و تخریب خرابهٔ آن جمیع و اجب القمع پیش نهاد خاطر است زیاده عمر باد برب العباد حسب الامر راجه ستر سال شهامت و صرامت پناه تهور و جلادت دستگاه زبدهٔ راجهای بلند مکان قدوهٔ بهادران عتبهٔ کیوان نشان همواره مشمول عواطف حضرت خدیو آفاق ستان باشند بانهای نهیبان معروض جبهه فرسایان بساط میمنت اقتران گردید که سپران و فاکیش که منوبت خویش از وطن مالوف عازم عساکر فیروزی نشان گردیده توقف کنان و صید افگنان بذهنوب می آیدامر منیع و قیع نافذ گشت که چون کار پادشاهی در پیش و دهن تقاعد منافی آئین نکپستی فدویان عبودیت اندیش است و مکث در رنگ مخالف مرضی اقدس انگاشته بر جناح استعجال متعلقه تعیناتی نشتابند و الا العتاب پادشاهی که نمونهٔ عقاب الهی ست گرفتار خواهند شد باید که جوابدهی در عهدهٔ خود شناخته بدین موجب بعمل آرند و تهدید و تاکید شدید باد بر نگارند بامارت و ایالت مرتبت میرخان داروغه خواصان و مقدمهٔ فتح قلعهٔ فرخنده انگد تهم ارتفاع مدارج دولت و اقبال و اعتلای معارج مکنت و اجلال بوجود مسعود آن مشید ارکان عمارت ممهد قواعد ایالت مقرب حضرت خاقان مطلح تفضلات خلیفهٔ زمین و زمان منوط و مربوط باد درین هنگام طراوت فرجام که جوش لشکر ابر ساحت آسمان شورش انگیز است و تقاطر امطار از هر گوشه و کنار هامون نورد و طوفان خیز موج سیلاب بیابان سلاسل پای دیوانگان دشت فرسا گردید و خیمهٔ لشکریان در صحرا نمودار حباب بر روی دریا آمده بمشاهده صولت برق زمین

قراولان: در ترکی پیش‌روان لشکر را گویند ۱۲

عقبات: جمع عقبه به معنی راه کوه بالا ۱۲

از آب رخ دود نقاب احتجاب کشیده از سهم تیر باران سحاب دریا جامه موج در پوشیده و نالها
چون متمردپیشگان بطغیان برآورده بمسافرکن و مترددین راه تردد مسدود شده حارسان قلعه
دره دانگدم مفسدان که بر قلل جبال و پای قلعه در تنگنای جنگلها خزیده بودند از رهگذر انسداد طرق
و مسالک وفور گل ولای رسیدن رسد با لکل منقطع دانسته پیام عفو جرایم و جان بخشی فرستادند و از صولت
و سطوت رزم آوران خایف و هراسان گشته در پرده شب تار بدر رفتند و حصن حصین که از رفعت
و شان آسمان هم سطح زمین بی تجشم جدال و قتال به نیرنگ سازی اقبال عدو مال با توپخانه عظیم و مهمات
اولیای دولت ابد تقیم در آمد کلید فتح ارسال داشته و بتفعل غلام زاده محمد خلیل داخل قلعه شده قبضه کرده
از حضور پر نور قلعه دار تعیین شود که قابض گردد ابواب فیروزی بروی روزگار غازیان تیغ گذار همواره گشاده باد
حسب الحکم بعمدهٔ راجهای عظیم الشان رام ناتهه الطاف سبحانی و عطاف حضرت خاقانی
قرین روزگار خجسته آثار آن مقتدای سپاه زادان خدیو کیهان پیشوای پیشقدمان خاقان جهان
عمده راجهای بلند مکان زبده نوئینان والاشان باد خبر روانه شدن آن عمده راجها بر طبق حکم
قضا امضا بر کات بخشنده کوکب سپهر سلطنت علیا معروض واقفان انجمن فیض یاد اگردید موجب انشراح
خاطر عاطر و ثمر فراوان تحسین و آفرین گشت و بزبان عالی گذشت که نوئین والاتمکین از اجدادی حضرت
قدر قدرت ممتازند درینوقت که در سیاق قلعه نباله کار پادشاهی در پیش ست هر چند که خود را بتعلقه تعیینات
زود و شتاب رسانند مجرای عظیم خواهد شد و برای پیش آمد و افزایش مراتب و مناسب و استحکام حسام
وطن بسیار مفید ست باید که حسب الارشاد عمل آرند بعمدهٔ راجهای والامنزلت گشن سنگه
قدر و منزلت آن عمده راجها و فا کیش زبدهٔ فدویان خیر اندیش شهامت و صرامت مرتبت
تهور و جلادت منزلت بمیامن تفضلات الهی و الطاف بی اکناف پادشاهی روز افزون باد چون
حصول رخصت آن عمده راجهای بلند مکان بسماجت و لجاجت قدوه نوئینان والاشان جهت
بنا به انتظام محال وطن اینجاگاه فضل و احسان میسر آمده بود و مسیبا مقتضی شد امر منیع القدر
صادر شد که چون در سیاق با خیل کفره و شقاق همه وقت محاربات و مقاتلات اتفاق می افتد
مرضی حضرت خدیو آفاق مطمح نظر داشته بسرعت عزیمت مکان تعیناتی بر جمیع امور مقدم
ورود حسب الامر خود را با جمعیت شایسته زود و شتاب رسانند و الا عتاب پادشاهی

چه نویسد بهجت و جمعیت دایما باد به مخدومی شیخ فیروز عثمانی استاد نواب مغفرت
مآب ساحت روزگار فرخنده آثار آن مهر سپهر طریقت قطب فلک حقیقت مقتدای اهل تجرید
پیشوای ارباب تفرید مالک ممالک تحقیق سالک مسالک تدقیق گنجور معرفت الهی منبع فیوضات
نامتناهی همواره مطلع انوار لاهوتی و مظهر کمالات ملکوتی باد گرامی صحیفه تفاخر وثیقه با فر و مطالب
ضروری العرض که سرانجامش بر ذمت همت مستفیدان عین فرض است ورود مسعود نموده سعادت اندوزی
کرامت فرموده و منتخب آن شرح و مفصل فیض اندوز مطالعه لامعه خدیو بحر و بر خاقان هفت کشور گردید
بنام صدر الصدور سنجر انوار حضرت شد بعد نگارش حقیقت از سررشته دفتر دریاده دهی پیر و مرشد کاینات
و پذیرائی ملتمسات مرعیات جد و جهد شایان بتقدیم میرساند خاطر عاطر جمع باد سبحه گلبند صدیقه هدایت
شیخ فیروز عثمانی معلم نواب خدایگانی هدایت قدسی سرایت آن گلبند گلشن طریقت قافله
سالار شاهراه حقیقت سیاح بیدای ناسوت سباح دریای لاهوت صاعد مصاعد عرفانی عارج معارج
ربانی مهر سپهر افادت پیشوای صدق و یقین همواره رهنمای مستفیدان ارادت آیین باد چون قادر
کریم کارساز بی سهیم و انباز کارهای اهل نیاز که بجناب اجابت دست دعا دراز دارند از غیب الغیب
سامان میدهد چنین لطیفه اقبال بی غرض و التماس بر منصه ظهور اساس می نهد تفصیلش اینکه
معتقد صمیمی صمم بکم بجای خویش استاده بود حضرت ظل سبحانی نزدیک خود طلبیده استفسار احوال
آن مخدوم کرم فرما فرمودند حقیقت کدخدا نشدن دختران و پسران از رهگذر تنگدستی معروض مقدس گشت
بزبان درفشان گوهر فشان گذشت که در صغر سن ما بدولت هم از شیخ استفاده کرده ایم در خدمت کسی توفیق
یاد دهی نیافته بهرحال روز دیگر که انجمن دیوان خاص بقدوم برکت لزوم رشک ریاض رضوان
گردید هفت هزار روپیه برای سرانجام شادی ها از خزانه جود و احسان عطا شد باید که شکر عطیات والا
بجا آورده با قبایل و عشایر بدعای دولت قاهره مواظبت داشته باشند و هنوز مبلغ مرقومه عنقریب
رسیده واند به حاجی حرمین الشریفین بهره مند سعادت کونین حاجی محمد عماد پیرزاده
انفاس قدسی اساس آن مقتدای کاروان مراحل تدقیق پیشوای رهروان منازل تحقیق عالم معاملات طریقت
کاشف مکاشفات حقیقت بحر زخار افادت ابر گهربار ریاضت مهر و بار شاه مرشدان واثق الانقیاد و
مستفیضان راسخ الاعتقاد باد باستماع بشارت عطوفت عنوان یکران عزیمت بصوب هندوستان بهشت نشان

بعد استسعاد طواف حرمین الشریفین و رسیدن بخیر و خوبی در بندر سورت صورت مقصود در مرآت آرزو
جلوه نموده و نهال آمال باثمار مدعا بارور گشت بیت شادی قافلهٔ مصر بگردش نرسد * هر کرا چون تو
عزیزی ز سفر باز آمد * خوشا روزیکه بر منزل اقبال بقدوم میمنت لزوم منظر دیدهٔ انتظار بدیدار افاضل الانوار
منور گردد * به مخدوم مهربان میان عظمت الله آفریدگارا نام آن زبدهٔ فضلای ایام و
قدوهٔ علمای عالی مقام جلیس اصحاب کشف و ایمان و انیس ارباب حلم و عرفان جامع انوار معارف
سبحانیه فاتح ابواب عوارف روحانیه ناهج مناهج دین قافله سالار شاهراه یقین را در ذیل مخصوصان
بفیضان لطف خاص مخصوص دارد نوید معاودت شریف بعد استحصال سعادت زیارت حرمین الشریفین
و رسیدن بها بلدهٔ خجسته بنیاد از سوانح و وقائع آنجا پیرایهٔ ظهور یافته صورت فراوان فرحت گردید بل جانی تازه
در قالب بهجت * از قدوم تو دیده روشن شد * سینه ها تازه تر ز گلشن شد * شکر و سپاس فضل و افضال ایزدی
بجا آورده تا کجا نویسد که عشر عشیر آن بدفتر نگنجد هرگاه که بخیریت از آنجا عازم آن صوب شوند کتب مطلوبه تاج محمد
تحویلدار کتابخانه تسلیم بلا زمان خواهد کرد همراه آرند * به مخدومی افادت منزلت سید محمد فتوح ذات
ملکی ملکات آن انسان عین سیادت عین انسان سعادت سلالهٔ خاندان مصطفوی علالهٔ دودمان مرتضوی
فرازندهٔ لوای تصوف فروزندهٔ چراغ تعرف ناظم معاقد فروع و اصول بانی قواعد معقول و منقول همواره
بفیضان لطف خاص هادی و مسترشدان باخلاص باد تفقدنامهٔ قدرافزا متضمن کیفیت فضل و کمال
و کثرت عیال و اطفال زبدهٔ سادات کبار سید جلال و التماس عطای تصدق فرق مبارک بنابر کار خیر
دختران سید مذکور عز ورود نموده مسرور گردانید حسب الارقام او را بحضور قدسی استاده کرده حقیقت استحقاق
بعرض رسانید پانصد روپیه از خزانهٔ خیرات مبرات مرحمت شده امید که همواره باعلام کار و خدمات بعمده
عنایت نامجات فرایاد خاطر باشند زیاده عمر باد * به قاضی القضاة شیخ الاسلام ممهد قواعد احکام دین
و تشیید مبانی شرع متین برادر ارزین شریعت پناه فضیلت دستگاه مجمع حقایق علوم مستنبط دقایق رسوم
مصباح انوار دانش مفتاح اسرار بینش منوط و مربوط باد * اشتیاق مواصلت آن مقنن قوانین عدل
و انصاف ماحی آئین جور و اعتساف بمرتبه ایست که شمهٔ از آن بحیطهٔ شرح و بیان در نیاید و استفادهٔ
همنشینی و مطارحات علم دینی همه وقت بیاد می آید و سررشتهٔ صبر و قرار از کف می رباید امید که
جهان رفاقت قدیمه و وفاق صمیمه منظور نظر بوده تا دست داد مواصلت طریق یاد آوری

مرعی و مسلوک باشد زیاده عمر باد ایضاً مجمع فضائل و کمال منبع کرم و افضال ناظم احکام شریعت
غرا مدبر مهام ملت بیضا جامع مکارم کونین حاجی حرمین شریفین آراسته و پیراسته باد صحیفهٔ شریفه
مشتمل بعدم مزاحمت محصول آیمه و املاک نتیجة الانتجاب شیخ محمد مراد چهرهٔ وصول افروخته صبح افروز شادمانی گشت
چون فیمابین جدائی منصوبیت و در امداد و اعانت و انجاح مطالب گماشته شیخ مذکور مساعی موفوره
بظهور رسید خاطر من کل الوجوه جمع باشد و دیگر خصوصیات از نوشتجات گماشته مسطور معلوم خواهد شد جمعیت
دایما باد عرایض و احکام و اوامر که از عنفوان ایام شاهزادگی تا انقراض عهد سلطنت
و فرمانروائی جهاندار شاه بهادر بجناب حضرت خلد مکان از زبان پادشاهزاده و نواب
کوکلتاش خان بهادر بجناب پادشاهی و امرای عظام بتحریر ارقام در آمده عرضداشت
بجناب حضرت خلد مکان از زبان پادشاهزاده کمترین فرزندان عبودیت
آئین محمد معز الدین ناصیه بخت بسجود نیاز آسود برافروخته بعرض مقربان بارگاه فلک تزئین
باریابان انجمن خلد آئین میرساند که چون درین ایام از محاصره عساکر ظفر اعتصام بسبب فقدان
ازوقه و کثرت قحط غله کار بر متحصنان قلعه پرنالا که غلام به تسخیر آن مامورست تنگ شد بلکه پیام
عفو زلات و امان خواسته برآمدن عصات از آن زندان پرآفات و التماس عطای سند رسوخ
رسید بسیار بی استمزاج قدسی رو بنا فتند درین ضمن رام چند و پرس رام نامی مخذولان با سایر کفرهٔ
تیره روزگار که تعداد شان به هشتاد هزار سوار و پیاده بشمار می کشید بداعیهٔ کمک و رسانیدن
رسد بمحصوران فراهم آمده با توپ و رهکله و جزایر و زنبورک و دیگر آلات و ادوات توپخانه قدم جسارت
باین گذاشتند و از بحر پهناوی کشنا برخی بکشتی و بسیاری بشنا گذشته بعزم جنگ چهار فوج کرده روان شدند
احقر باصغای این خبر ترتیب افواج عساکر نصرت اثر نموده سربست خان و قاضی خان و شیر انداز خان
و میر محمد خان و دیگر مغلیه را بقراولی اهتمام و ترتیب و توزک توپخانه بعهدهٔ صف شکن خان داروغه
مقرر ساخته همت خان را سردار آتش کرده لطف الله خان را با فوجی گران هراول و کشن سنگه راجه
چاندا با سپاه او و چوکی از بندهای پادشاهی را سردار التمش و راجه جی سنگه را با تابینان او و چندی
از امرای دکن را سردار گروه میسره مقرر نموده خود با مرید زاده اعز الدین و بندهای چوکی خاص و جلو خاص
و بخشی خان و عبد القادر خان و غیره در قول گرفت و سنگه فیروزی از جای خویش بجنبش آمده

در میدان معرکه محاذی اعادی استاده نخست به تیر و تفنگ جنگ سر شده رفته رفته شعله حرب و ضرب افروخته تر گشت توپهای اژدها پیکر بغرش آمده آواز اجل بآواز بلند بگوش مقابهیر در داد سکه نائره کین برافروخت زمین لاله خیز و فلک شراره ریز گشت دلاوران ضرغام شیر صولت دران موقف پر خطر و عرصه قیامت اثر که پر دلان روزگار را قدم همت از نهیب آن می لرزید و روان تهمتن و روح روئین تن از خوف آشوبش می پرید با عدا داد دار و گیر دادند به نیروی همت مردانه و حملهای رستمانه بتیغ انتقام از خون قشقه نیزه ها یاد من لعل فام ساخته کارنامه شجاعت و دلاوری بر طاق بلند نهادند درین اثنا بتقدیر آسمانی گلهٔ بندوق بر کلهٔ پر سام مقهور که سر خیل فرقه شقیه و نقطه مقابل رام جند و جیت التنبیه بود رسیده او را بدار البوار فرستاده پای ثبات و استقلال اشقیا متزلزل گشت از وقوع این حال بهادران اسپان را سبک عنان ساخته و تیغهای شمشیر را خونریز آخته جلوریز با عدای باطل ستیز در آمیختند پس از زد و خورد بسیار و گیر و دار بسیار مدبران طاقت مصادمت و مقاومت نیاورده رو بوادی گریز آوردند چون دریا حائل بود سراسیمه خود را آب زدند جمعی کثیر را دران قلزم طوفان خیز آب هلاک از سر گذشت و پیاده ها زیاده از شمار بشعله صمصام خون آشام رزم آوران اسلام بنار جهنم شتافتند از کشتها پشتها آماده گشت بتایید الهی و اقبال پادشاهی فتح عظیم روزی روزگار دولت پایدار فرحت آثار گردید تمامی توپخانه غنیم و دو هزار رهکاله و هما نقدر بندوق و بادیان و همه اثاث البیت مفسدان بدست غازیان غنیمت آمده توپ و رهکله و جزائر بندوق ضمیمه توپخانه پادشاهی شد زیاده حد ادب ندید سایه پایه پر تارک فرزندان الی یوم التناد ممدود و باد بجناب شاهزاده والاگهر محمد اعزاز الدین

در تهنیت تولد پسر

اضعف العباد علیمراد بعد تمهید قواعد عجز و ابتهال بعرض مهر اندوزان بساط دولت و اقبال میرساند درحینیکه مبشر بخت دمبدم مژده فتوحات میداد و سروش غیبی هر نفس تازه بشارتی میفرستاد مرادیکه هواخواهان در گردش فلک و اختر می جستند و فلکش در رسیده و تمنایی که علویان در انتظار آن دیده بر زمین دوخته بودند بجلوه گاه ظهور خرامید یعنی واسطه استخراج آثار سعادتمندی و ذریعه استنباط اطوار بلندی نوگل حدیقه سلطنت و شهریاری تازه نهال گلشن جهانداری گوهر محیط ابهت و اقبال چشم و چراغ دودمان شوکت و اجلال در ساعتی متعالی با هزاران مفاخر و معالی از بطن مخدره کریمه ریاض سلطنت دوحه شریفه حدیقه خلافت ملکه تقدس نقاب صاحبه خورشید احتجاب چون آفتاب زرافشان و خورشید درخشان طلوع فرمود نهانیان را

تا روز قیامت ۱۲ ابتهال بالکسر زاری کردن ۱۲ سروش بفتح اول فرشته ۱۲ کنایه از فرشتگان ۱۲ استنباط بالکسر طلب برآوردن ۱۲ ... مخدره ... پرده نشین ۱۲

به بذل احسان و بریزش زادهای دریا و کان دامن آرزو آمود بیت قضا بهرش باوج آسمانی ٭
نویسد حرف عمر جاودانی ٭ بادشاهزاده عالم و عالمیان باصغای این لطیفه عمر ابدی و نوید دولت
سرمدی از غایت بشاشت در پیرهن نگنجید بندام مطاوعت اثر بمنتظمان سرکار دولت مدار و کارپردازان
فدویت شعار صادر شد که لوازم خجسته جشنی و آرایش فرخنده بزمی سرانجام داده مواد عیش و نشاط و اسباب
عشرت و انبساط مهیا و موجود گردانند چنانچه پیش روی دولتخانه اسپک زربفت که از غایت تلمع و ضیا
ره دکش سپهر برین و عزت بخش سطح سما بود سر باوج فلک الافلاک فرسوده و فرش قالین کرمانی گرانی بها از رنگ آمیزی
و گلکاری دم مساوات بجنت الماوا می زد درون آن گسترانیده انجمن خلد طراز بآئین شایسته و تزک شاهانه ترتیب
دادند بهفتم رجب که اهل تنجیم و دقیقه سنجان حقایق تقویم ساعتی میمنت بخش برای آن این بزم همایون مقرر نمودند
و خود بدولت و اقبال مصرع چون مهر که از مطلع انوار برآید ٭ بر مسند حشمت و نامداری و وساده ابهت
و جهانداری نزول اجلال فرمودند غمام انعام شاهی مانند سحاب رحمت الهی برکشت زار آمال خلائق باریدن
گرفت و شگوفه امید جهانیان بار مراد آورد و پنجاه راس اسپ و پانصد خلعت و برخی از جواهر و آلات مرصع در خور
مراتب و تناسب درجات به بندهای پادشاهی و ملازمان شاهی عطا شد و کاسه امید فضلا و غربا و اهل صلاح و سداد
لبریز حصول مدعا و مراد گشت طائفه محتاجین و درویشان انبوه اگر زین نقد مراد و مقصود بکف افتاد و ظرف
خواهش سائلان و گوشه نشینان بالامال شادمانی کامیابی شد حق تعالی این مژده نشاط آگین بجمیع خیرسگالان
عقیدت آئین فرخنده و مبارک کناد رب العباد عرضداشت بجناب پادشاهزاده جهان و
جهانیان در شکر رسیدن خلعت فاخره خانه زاد علیمراد بعد تشیید مبانی عبودیت
و حسن اعتقاد که شیمه غلامان فدویت نهاد است بعرض میرساند که درین هنگام مسرت توامان خلعت زرین
گران بها و تشریف زرنگار بیضا ضیا از کارخانه فضل خداوندی در جلدوی افزایش جمیع متول عالی نزول
ارزانی داشته و همچنان سربلندی بخشید و ذره بیمقدار را برنگ مهر انور در زر گرفته کله گوشه مباهات
بعیوق فرقدان رسانید هر تار غیرت بخش خطوط شعاعی مهر درخشان و قماش خوش کارش بالا دست
اکسون و پرنیان رباعی خلعت که بر اطلس فلک همنازست ٭ هر تار و را چو مهر انور نازست ٭
در پیچ گرفتنش زغیرت خورشید ٭ گذشته کبر و فیکم در خجلت بازست ٭ ان شاء الله تعالی بعد نشان
جمیع مال واجب سرکار عنقریب معاودت می نماید و بشرف آستان بوس مشرف می گردد

کوکب دولت و بهروزی از یمن فیروزی و دشمن سوزی تابنده باد مبارکباد عید الاضحی

بجناب بادشاهزاده جهان و جهانیان کمترین غلامان راسخ الاعتقاد علیمراد گوهر زمین بوس را

افسر فرق بندگی ساخته و سیمای عبودیت به تسلیمات سرافگندگی بدینوده عبادات العلی برافراخته

بعرض میرساند درین زمان خجسته عنوان که خلاصهٔ از سنه سنین و شهور جامع برکات بطون و ظهور بود

روز عید الاضحی در رسید اهل انتظار را بفروغ شادمانی نورانی نمود و در هر خانه بزمی بی تکلف باآئین جمشیدی

آماده گردید معاشران را از کثرت اکل و شرب گزگ وقت تازه دماغی و سرخوشی دررسید درین روز

بهجت اندوز چون غلام بتقریب انتظام بتول عالی از قرب بساط دولت مناط دور تر در افتاده چمیازه ها که

می کشد و چه دندان حسرت که بجگر فرو نمی برد فرد خوابی که به از دولت بیدار توان گفت خوابی ست که در سایه

دیوار تو باشد آفریننده چرخ اخضر و نوربخش مهر انور قدوم فرخنده لزوم عید بر هواخواهان مبارک گرداند بهمین

مطرب که در فن نغمه سرائی معز و ممتاز ست بیاوری بخت احرام بندگی بسته بملازمت میرسد امید که

بعد عرض جوهر بحسن قبول بهره ور شده آفتاب ضمیر سامی بر مفارق اعالی و ادانی نورافشان باد

بجناب شاهزاده عالمیان در تهنیت عید سعید عرضداشت غلام فدویت نهاد

علیمراد لوح پیشانی برقوم تسلیمات و بندگی مرقوم ساخته بموقف عرض سرافرازان انجمن تفاخر آئین

و بهره اندوزان محفل ارم تزئین میرساند درین اوقات میمنت سمات قدوم متبرک ماه صیام برکت بخش

ایام گشته هنگامه آرای مجمع سعادت و شمع افروز شبستان عبادت گشت برکات عالم علو جهانیان را بمائدهٔ

توفیق صلای عام درداد و وظائف طاعات و شرائف عبادات ابواب حسنات و درهای مثوبات

بر روی زمانیان برگشاد مثنوی دگر تازه شد رسم عیش و سرور جهان گشت لبریز ذوق حضور فلک

دهر را باده کام داد طرب دست بیعت بایام داد الحمد لله و المنة که بار گران حق پرستی بفضل ایزد

سبحان از ذمه ادا شد و جبین اطاعت گزاری بسجدات بندگی حضرت باری نورانی گشت از همت

ارباب کرم جمیع مستحقین و محتاجین دامن گوهر و زر برداشتند و از بارش در و جوهر همه دریوزه گران خزاین

قارون برانباشتند الهی تا آوازهٔ عید سعید در جهان مایهٔ تنعم و تعیش جهانیان باشد هر روز آنجناب

دل افروز رشک افزای جشن نوروز باد بجناب بادشاهزاده جهان و جهانیان

در تهنیت عید سعید خانزاد با اعتقاد علیمراد بعد ادای آداب تسلیمات بعرض میرساند

۸۵ خمیازه با لفتح کشیدن اعضا بسوی بالا ۱۲
۸۹ دندان بجگر فرو بردن کار روائی بجبر گرفتن ۱۲
۹۰
۱۰۰ موقف بالکسر جای ایستادن ۱۲
۱۰۱ سمات بالکسر نشانها ۱۲
۱۰۲ مائده خوان با طعام ۱۲
۱۰۳ مثوبات ساء عوض نیکی از کشف اللغات

انجمن فیض سمات میسازند هزاران شکر بحضرت داور وحید که اختر مراد از مکمن سپهر امید بر دمید ماه نو
چون زهره جبینان غرفه نشین از منظر قصر بر آمد و زمردین گوشه ابرو بمنتظران نمود چرخ نیز از فرط
شادمانی مانند کودکان زینت دو دست از کف الخضیب دست در حنا گرفت و بکلید هلال درهای خرمی
بر روی روزگار باز شد زهره طرب ساز به جشن ترانه طراز گشته عشرت دوام با خاص و عام بشیر
نمودند ندای تهنیت و صدای مبارکبادی از زبان سرود سرایان آهنگ در ذروه آسمان فرمود خلق الله
از صعوبت صوم وارسته بر بساط نشاط نشستند و جمیع دیجیات از صلای عام حضرت حق نعمت بی قیاس
بهره ور گشتند امید که این لطیفه عیش افزا با جاهای دولت ابدی بقا مبارکباد فرد فرخنده بود همیشه
عید طرب * بی نخل امل مباد دست طلبت * زیاده چه عرض نماید ظل پرورش و نوازش بر مفارق
غلامان مخلص مبسوط باد ذکر رحلت فرمودن حضرت خلد منزل از عالم فانی بدار الملک
جاودانی فرد هر آنکه زاد بناچار باید ش نوشید * ز جام دهر می کل من علیها فان * درین ایام
ملالت انجام زینت افزای اورنگ خلافت و فرمانروائی صدر آرای ایوان سلطنت و کشورکشائی آیه
رحمت الهی مصدر فیوضات نامتناهی غفران پناه آرامگاه رضوان دستگاه حضرت خلد منزل
بتقدیر باری و قضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک جاودانی رحلت فرمودند از سنوح این سانحه
هوش ربا و وقوع این واقعه جانگزا اختلال عظیم در اقصای ممالک هندوستان راه یافت و مفسدان
واقعه طلب از اطراف و اکناف خودسر و خلیع العذار بوده دست تسلط و نهب غارت کشودند بادشاهزادهای
والا تبار امرای عالی مقدار و جمیع سپاه با غلبه و الایسا ئیلترمان سده آسمان سا درین ایام سخت بسوگواری
و بیقراری پرداختند. فرد درچنین حالت چون با پیر خرد کردم رجوع * گفت مرجع نیست غیر انا
الیه راجعون * بعد فراغ مادحب رسمیات ماتم و تخفیف غلبات غم و الم هر چهار بادشاهزاده های ذی اقتدار
کمر منازعت و مخالفت بسته تهیه لشکرکشی و صف آرائی نمودند بادشاهزاده جهاندارشاه بهادر چون
در حدیقه خلافت و شهریاری راضی باین معنی نشده و هر سه برادر والا گهر را پیام صلح و تقسیم ممالک محروسه
فرستاد ذکر محاربات عساکر ظفر نشان با بادشاهزاده های والا گوهر عظیم الشان بهادر
و رفیع الشان بهادر و جهاندارشاه بهادر چون نیت حضرت قدر قدرت بر امنیت و رفاه
کافه خلایق که بدایع ودایع خالق اند مصروف است لهذا تقسیم ممالک فلک فسحت هندوستان

وصیدافگنان متوجه سیر گشت بوده بسیاری از جانوران را بدام آوردند و تماشائیان را که اصلا چنین هنگامه صیدافگنی بچشم خود ندیده بودند بمشاهده اش شیفته ساختند و بعد از ان سیر باغ و بساتین و تفرج بنفشه و یاسمین و اقسام گلهای رنگین و درختان موزون سروقامت طوبی و آئین که غیرت بخش بهشت برین است و مشاهده آبهای روان و رودخانها نمودند بت نشان که بیرونقی بر چهره چشمه خضر بخته و صفائی زلالش آب آئینه بخاک بر آمیخته مسرت افزای طبع مقدس گردید و دیگر چه بصفت کشور را که دقیقه سنج رموز انفس و آفاق است بر ضمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افگند که بر شکارگاه بالم کشا ته بتوصیف خضرت و نضارت و طراوت و خرمی آن نهال خشک خامه سرسبز بهار جاودان و آب دیده جو مسطر روان گردد و توجه فرمایند و مناظر پاک سرچشمه های فیضناک آنجا که چشمه آفتاب تاب نیروی آن ندارد مشاهده نمایند دران روز متصدیان بارگاه خلافت بموجبی که حکم شده بود بعمل آوردند و هنگام شب دولتخانه شکارگاه که نمودجی است از قطعه روضه رضوان باستراحت خلیفه روی زمین رونق پذیر نگارستان چین شد صباح آن که رایت خورشید از اوج چرخ کبود درخشان و طلیعه طلبانشیر صبح از بنگاه طاق سپهر تابان گردید باغ جنت نهاد اعظم آباد بقدوم میمنت لزوم رشک افزای گلزار ارم و کامیاب نضارت اعظم گشت و در عمارات آنجا محل اقامت افگنده نخچیر شکار بپرداخته نخچیر آن نواحی دلپذیر را از پا در آوردند بعد از ان عنان توسن اقبال را از انحا عزانعطاف یافته که منتظمان مهام سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت لوازم جشن و پیرایش بزم کیقبادی و آئین جشن جمشیدی سرانجام نمایند عرضداشت بجناب عالی متعالی بورود فرمان فدوی عقیدت نهاد تعلیم ادب اداهای عبودیت و انکسار بعرض حاشیه نشینان بساط کرامت نشود دستفیضان انجمن ظهور رسانده درین هنگام میمنت مناط که عرصه جهان بهارستان عیش و نشاط و بزم گیتی نگارستان عشرت و انبساط بود نشان خجسته عنوان بشیر احسان بیکران و ارشاد اسمی که بالیسی از هر منزل بنا بر رفع حالت منتظره عرضداشتی مینفرستاده رسد و مسعود نمود در از ان همه غلام نواز یها اگر جان و ایمان نثار خاکپای قبله دوجهان سازد از عهده عشر عشیر شکر و ثنا برنیامده باشد فرد هر دمش بامن دلسوخته لطفی دگر است ٭ این گدابین که چه شایسته انعام افتاد ٭ بعد حصول رخصت ازجناب جهانبانی چون منازل طولانی اتفاق افتاد در ارسال عرائض قصور شد انشاء الله تعالی پس از خاطر جمع از امور ضروری بقبول عالی فیض آموز قدسی ملازمت جناب که اکسیر سعادت لایزالی میگیرد

زیاده چه عرض نماید نفائح مراحم خسروانه و روائح مکارم پادشاهانه طیب افزای مشام فدویان باد
بجناب عالی متعالی بورود فرمان خانه زاد سراپا اعتقاد علیمراد بعد تقدیم لوازم دولتخواهی
و خیرسگالی بعرض باریابان حضور عالی که مهبط انوار فیوضات لایزالی و مظهر استفاضه مفاخر و معالی
ست میرساند که آیه رحمت الهی و سرمایه تفاخر نامتناهی یعنی نشان کرامت بنیان از آغاز تا انجام
مسجل و محلی بخط معجز ارقام که جان انسیان فدای هر حرفش و روح قدسیان سپند هر نقطش باد ورود مسعود
تارک مباهات از حضیض خاک بذروه فلک الافلاک رسانید فرمایش عنبر شمیمه و اقمشه که دوشنبه موجود خان
از رهگذر انسداد شوارع در ارسال آن عاریست همین که میرسد بر وفق ارشاد بعمل می آید کوکب دولت و اقبال
تابان و درخشان باد بعمدة الملک مدارالمهام خان خانان و مبارکباد عید سعید
میامن برکات صائمان و مآثر دعوات ایشان با وقات میمنت سمات نواب فلک جناب عالیمان مآب
خدایگان قدردان فیاض جهانیان واصل باد درین زمان عشرت نشان که فضای گیهان نشاط آگین
و سپهر و اختران بهر آرستگی قرین بود ایام همایون ماه صیام بسر رسیده و عالمیان از بار گران اطاعت
و صوم پرستی سبکدوش گردانیده و غره جبین افلاک نور بخش خطه خاک یعنی هلال مبارک فال خوشتر از ابروی
ماهرویان ظهور نموده عالمی را بعیش و شادمانی اشاره فرما گردید امید که خداوند بهیال قدوم فرخنده عید سعید
بهواخواهان سال بسال مبارک کناد و چون رویت ماه نو پیشانی نورانی بخت بیدار نواب مدارج ترقیات
اشراقات فیروزی و اشعات لمعات بهروزی فائز و اراد بامارت و ایالت منزلت جهانداران
در استدعای نسبت صاحبزاده علیمراد خان پیرایه دولت و اقبال زیب قامت آن
صدرنشین چارپالش امارت و اجلال باد چون قلم قدرت مقدر برای استبقای نوع انسان که بدایع و ودائع
ایزد برحق اند رقم ترویج مستوره سیرتان با عفت نشان بر صفحات اطوار و اوضاع جهانیان کشیده
و واسطه احیای کون و مکان در ترغیب این سنت سنیه بامر تناکحوا و تکثروا حدیقه جهانیان را رونق صحن
گلستان بخشیده هواخواه درین مطیع ملت متین میخواهد که فرزند دلبند را بفرزندی آن عالی حسب گرامی
نسب بهره مند سعادت جاوید گردانیده بوسیله نسبت قرابت و وصلت ارجمند بین الاقران
سربلندی شود و صحائف اخلاص صدور را با آیات الاسعاف پیوند معنوی نورانی ساخته کامیاب
عزت و ناموری گردد از انجاکه ذره را نواختن شعار آفتاب تابان و بحال ناصران پرداختن شیمه کریمه

بزرگانست مهر منیر پذیرائی مدعا بر ساحت آمال احبا پرتوافگن گردد زیاده ابرام مزاحمت مرام خیرانجام
بروفق مامول و منهج مسئول بسیار باد بجناب عالی شان خواجه حسین خان خان مهربان مضمون مکتوب
مرسل مشعر بر اجتماع نانک سلطانیستان در اضلاع چکله کلبهک و التماس تدارک بدفع آن بهینیان بعرض
بندگان آستان فیض اقتران گردید و بمقتضای غلام نوازی دو هزار سوار و همانقدر پیاده نجیب
مرحمت شد باید که در صیانت صوبه مفوضه و حراست محالات متعلقه مساعی موفوره بظهور رسانند
و جمعی شایسته همراه گرفته اطراف و اکناف آن نواحی از لوث وجود معصیت آمود کفره مردود پاک سازند
بیت سر چشمه شاید گرفتن بمیل * چو پر شد نشاید گذشتن بپیل * گروهی سیه روز آن فرقه ضلالت خو
که بسبب ترده جلال خان سادات بارهه گوشمال سخت یافته بسیاری را انگشتن و خستن و داخت فرار بکوهستان
شرقی بر کشیده و بقایش مانند بنات النعش متفرق و پاشان گردید بسمع رسیده باشد زیاده حجت باد

عرضداشت بجناب عالی متعالی در جواب ورود نشان والاشان خانه زاد فدویت بنیاد
علیه او بعد تقدیم مراتب ضراعت و افتقار و تقدیم مدارج خضوع و انکسار بعرض ملتزمان آستان
فیض اقتران میرساند نشان کرامت عنوان مشعر تفقدات باطن اشراق مواهب باتحاف
اقمشه و ارشاد بهیجی که بعد استعداد ملازمت بمرحمت دیگر نفائس و هدایا فرق افتخار بذروه ثریا ساید
بنزول اجلال فرمود مصرع بشگفت دلم چو غنچه از باد نسیم * ادای شکر و ثنا و گزارش خلائف دعا از حیطه
طاقت هوش بست اساس اندازه وهم و قیاس بیرونست مصرع از تو غریب [illegible] غریب نیست
چون غلام تمکیش مواید فواید حضوریست و خو کرده مکالمه و محادثه و مواجهه خوارق ظهور امیدوارانه که زود زود
شتاب طلب حضور شود و بشرف دوام استلام سده عالی مقام که حاصل زندگانی و سرمایه حیات
جاودانی ست عز امتیاز داشته باشد زیاده چه عرض نماید تا سیدان سبز آسمان عرصه جولان شهسوار آفتاب باشد
عنان ابلق خوش خرام ایام بقبضه اختیار جبهه افروزان آستان فلک احترام مفوض باد نواب والاجناب
مستغنی الالقاب اسد خان بعد ادای آداب و تسلیمات معروض رای قمر ضیا
مهر انجلای عاطفت اقتضامی دارد که درین هنگام فرخنده فرجام که روزگار در عین سعادت
و کامرانی و زمانه هم آغوش شاهد آمال و امانی بود و تفویض امر جلیل وکالت مطلق از پیشگاه تفضلات پیر و
مرشد برحق بقبضه اقتدار نواب نامدار بشر کشایش کار خلقت آفریدگار و افتتاح ابواب

فیوضات بر روی روزگار گردید بیت من امروز زین مژده شادم چنان ✿ که گوئی بملکی شدم کامران

سنگرهی تعالی مبارک کشاده الی یوم القیام خیر خواه آنجناب مقبول خاص و عام بدسگال بدسر انجام محروم و ناکام

باد سبحان سعادت نشان مرزا محمد ماه اعظم خان در مبارکباد طوبی برادر از جان بهتر

خجسته مسعوده سیر خان اقبال نشان ترقیات صوری و معنوی فائز باشند بیت بروزیکه طالع

برومند بوده ✿ نظرها سزاوار پیوند بوده ✿ مژده وصلت ارجمند عالم افروز با ماه جهان آرا و قران برج شرف سعادت انتما

بانا هید طرب افزا و سعادت سبب سامعه پیرا گردیده و صحیفهٔ خاطر بآیات شادمانی منور و حدیقهٔ

باطن از شحات کامرانی سرسبز گردانید بیت ازین شادمانی جهان تازه شد ✿ دل آسوده گشت و

روان تازه شد ✿ مبارکباد و ببرکت قدوم آن عفیفهٔ خانهٔ دولت آباد و اثاث البیت جمعیت روز افزون

شود سبحان والاشان خواجه حسن خان نائب صوبه ملتان مشتمل بر فتح ✿

پادشاهزاده کامبخش خان مهربان من درین اوقات فیروزی سمات ظاهر دار الجهاد

مضرب خیام گردون احتشام گردید چون مزاج حضرت قدر قدرت بر رحم و کرم و الطاف امم

متصف ست نظر بر جان بخشی و عفو جرائم پادشاهزاده محمد کامبخش ملتفت شده بنصائح ارجمند پادشاهی

که کتابه پیش طاق دانش و آگاهی ست مکرر تطمین و استمالت فرمودند اصلاً بگوش هوش نشنیده سر کرده از شهر

برآمده در برابر الویهٔ کشورکشا بعزم محاربت و جدال صف آرا گردید بیت چو پروانه خود را زند بر چراغ ✿ بمیرد

چراغ او بمیرد بداغ ✿ مواکب کواکب حشم و عساکر نصرت علم بفرمان خدیو قمر خدم از هر طرف بهم چون سحاب

متراکم روان شدند پس از مقابله بجنگ توپ و تفنگ و بارش ناوک و خدنگ از قتال و جدال اشتعال یافت

آخر الامر غازیان همت بلند بجرأت یک عرق جو و دلاوری یورش نموده در محاصره گرفتند و با عیال و اطفال دستگیر

سر پنجهٔ تقدیر نموده بدرگاه والا آوردند و فتح عظیم نصیب اولیای دولت قاهره گردید سعادت رایات ظفر آیات

هندوستان جنت نشان بنهم ذیحجه قرار یافته باید که مراتب شکر و سپاس مواهب حضرت واهب العطایا

بتقدیم رسانند و بار اعتقاد بهیبت رسیده شد سبحان والاشان رضا قلی خان

داروغهٔ توپخانه بیت حسب حالی نوشتی شده ایامی چند ✿ مجرمی کو که فرستم

بتو پیغامی چند ✿ دیر ست که ورود مکاتبهٔ جانفزا مشعر تعمیر ویران خانهٔ دلهانه گردیده مواضع خبر از

کارفرمائی نگارستان اقبال و نخل پیرائی بهارستان آمال مباد ازانجاکه به مقتضای خلوص

[illegible] دو سکون نون [illegible]

[illegible] زبان ترکی نام

[illegible]

فتح ثانی بمعنی خصلت

[illegible] بمعنی رسته

[illegible]

[illegible] بمعنی [illegible]

[illegible]

گردیده او با جمعی از اوباشان دغاباز تکرار و رکره و مانکپور در آمده خود را با سند درگاهی به نیابت صوبه‌داری الله‌آباد بدنام ساخته جرات بتاخت قصبات معموره مینماید و از حرکات ناملایم که بی حکم قدسی از و سر بر زده دست از شورش و فساد بر نمیدارد حکم آفتاب ضیا از مکمن عز و علا شرف و اعتلا یافت که صوبه‌داری الله‌آباد از پیشگاه شده سپهر بنیاد به سیادت و امارت مرتبت سید عبدالله خان بهادر بدستور سابق بحال شده دخل بیجا برای او مضرت فاحش دارد اگر حفظ جان خود و امان خانمان می‌خواهد بمجرد ورود این حکم محکم دست از مداخلت بردارد و پیرامون ضلاع و قطاع متعلقه آن نگردد و الا به غضب پادشاهی که نمونهٔ قهر الهی است گرفتار میشود و گرزبرداران رفته او را کشان کشان دقیقت رسان بحضور پرنور می‌آرند باید که بدین موجب بعمل آرند و پنبهٔ غفلت از گوش هوش برآورده زود و شتاب جواب معروضدارد که بعرض اشرف اقدس ارفع و اعلی برسد پنجم اول جمادی سنه احد جلوس والا قلمی شد عرضداشت بجناب شاهی خانه‌زاد دست اعتقاد علیم منطقهٔ اطاعت و فرمانبرداری بر میان عبودیت خدمتگار بسته بعرض جبهه‌سایان جناب کیوان قباب میرساند درین زمان میمنت آثار مظهر مواد استبشار مورد و ورود افتخار یعنی نشان مهر انوار بر فرق ذرهٔ بمقدار پرتو سعادت گسترده سرمایهٔ عزت و اعتبار ارزانی فرمود فرد

سر و که کاتب دیوان سرای خلد کشید ٭ سواد صفحهٔ او بر بیاض دیدهٔ حور ٭ الحمد لله والمنته که فدوی جان نثار سپاس تربیت عالی از تشخیص و نشان بالو جب محالات تیول سرکار فراغ حاصل نموده پیش اندرود نشان تفاخر آمو جاده نورد منزل مقصود است ان شاء الله تعالی در معدود الایام دولت اسلام شدهٔ عالیمقام درمی یابد زیاده چه عرض نماید آیات نامداری و آثار کامگاری بر جرائد روزگار الواح اعصار ثبت و مرقوم باد بجان حذاقت نشان حکیم رضا خان فرد جهان نزار آنچه دلپذیر التفات چو باغ خلد برین دائما معطر باد ٭ حکمت و حذاقت دستگاها فصد و جلاب حسب تجویز آن سر آمد حکیمان فلاطون دستگاه تشخیص افتاد و مزاج مخلص را که از شدت ضعف و ناتوانی گرانبار با خوشی شیرین با بود با فاقه آورده حکیم شافی آن مظهر معجزات عیسوی را که وجود ایشان درین جزو زمان بسیار غنیمت است سلامت دارد در مقدمهٔ پرهیز و غذا که چه و تا چند مفصل نگارش رود و چون چیزی در انتظار تمشیت مطالب ضروری الفرض به معسکر والا دایره داره احوال هر روزه اطلاع سید حسن لعبه بمنزل مقصود روانه میشود و دو سه قسم معجون مقوی ضروری لطف شود تا در سفر بکار برد زیاده عمر باد ایضا توقیع شفا بخشی خان

اوباشان — جمع اوباش یعنی فرومایگان۱۲
جمع سند … ۱۲
فاحش … ۱۲
قطاع — جمع قطعه …۱۲
منطقه — … ۱۲
قباب — جمع قبه …
گرزبردار — …
نشان — …
اعصار — جمع عصر یعنی زمانه ۱۲
جلاب — …
فلاطون — …
معجون — …

مسیح الزمان سرآمد حذاقت نشان فرد آن کز قدوم مبارک و میمن قدوم اوست هر تا توان بصحت کلی
امیدوار همواره روزافزون باد فراوان ستایش و نیایش بحضرت مسبب بر حق که معجزات کشش
بواطن مشتاقان امر یکه در ضمن آن دوام دیدنها و از فیض بهار گل چیدنها متصور است از کمین غیب جلوه ظهور
نمود یعنی بریلیغ قضا تبلیغ مبشر معاودت احقر از مکان اقامت و رسیدن بسرعت سریع تر برکاب شاهزاده
والاگهر عز ورود یافته لهذا انتظار آمدن امارت مرتبت صف شکن خان که برای بیرایش پیرامون قلعه زباله
و دیگر قلاع و بقاع این اضلاع از خار وجود کفره مرد و دبجای فدوی درگاه مامور شده بمیز دبمجرد آمدن
بعزم ادراک شرف تقبیل انجمن فیض نگمن گام فرسای طریق مقصود می گردد و بر جناح استعجال خود را
بحضور دولت ظهور میرساند عرضداشتی فدوی به امینی ارسال داشته از نظر فیض اثر خواهد گذشت زیاده
بجز شوق لقای راحت افزای که اهم مطالب و مآرب است چه بقلم آید بخان حذاقت نشان حکیم
رضاخان مجاهشن تدابیر آن رافع امراض بدنیه دافع عوارض جسمانیه محسن الدوران ارسطالیس
زمان همواره شفابخش بیماران و مصلح مزاج سقیمان باد دیرست که نمائق طمانیت پیرای آن سرآمد
اطبای آفاق مشعر شفای صدور اهل وفاق نگشته موانعش غیر از عیش و عشرت مباد فرومیزد اشتغال
بی اختیار گر نویسی بر زبان نام مراد چون آب هوای نواحی ولایت کوکن از کثرت برودت مولدی
مرض خیر است درین روزها ضیق النفس بر طبیعت استیلا یافته شبها خواب نمی آید و شدت آمد و شد
نفس رگ جان می فرساید هر چند صعوبت پرهیز انگیز می نماید تخفیفی در شدائد مرض بظهور نمی آید امید که
دوای صحت افزای هر چه موجود و مهیا باشد زود بفرستند و ما را بستناق دهند یا نصد روپیه
برای میوه خوردن به نورچشمان کیل محبت خواهد گذرانید بمقتضای بی تکلفی هاست رد بر آن نگردد
بیلشر خان نجومی وقت شناس استخراج ساعات میمنت سمات برای رزین و
خرد صواب گزین آن محرم اسرار فلکیه و قیقه سنج سرائر ملکیه برگزیده ارباب تنجیم یگانه اصحاب زیچ و تقویم
همه روزی و مشیح فتح و فیروزی باد و سنوح سانحه هوش ربا وقوع واقعه حیرت افزا یعنی شنقار روح پرفتوح
حضرت قدرت از تنگنای جهان فانی به بستانسرای دار الملک جاودانی بسمع شما رسیده باشد چون تهیه جشن
و صمت آرائی پادشاهزاده های والا تبار باهمدیگر در پیش است و در ینوقت بنابر استخراج ساعات انکه
شما در حضور دریابد که بمجرد ورود این حکم بسم ایلغار شتافته شرف تلثیم عتبه سپهر تکریم دریابند زیاده تاکید دانسته

مرادات و ترقیات آن جناب برشحات غمام مکرمت خدیو کائنات بسرسبزی و شادابی مقرون وارد

به مجموعهٔ خوبیهای رای تینبرداس محرم خانی درین هنگام بهار پیرا نسیم مقدم میمنت

به فضای آمال احباب وزید غنچهٔ دلها را شگفته گردانید بیت مرده بودم بوی یار دلنواز آمد مرا

بار دیگر جان از تن رفته باز آمد مرا شکر خدا که شام ناکامی بسر رسید و صبح ناکامی بر دمید جلوه مرا

بچشم انتظار معاینه افتاد و هبوب خرمی بخش از مهب طرب بدین آغاز نهاد آب رفته بجو آمد و رنگ جسته

به رو بیت ای خورم از بهار رخت لاله زار عمر ما زود آکه رخت بی گل رویت بهار عمر ما راقم صحیفهٔ اخلاص

از تنگی که دارد تنگی دل تنگ ست بل به اعتقاد خود در قید فرنگ فکر جمعیت برادر مطلع نظر عاطفت اثر

باشد به مجموعهٔ خوبیها نهال چند همواره بهار جمعیت و شادمانی در جوش و شاهد مقصود هم آغوش

باد درین وقت خرمی افزا نوید عطای منصب خدمت بان ملاذ الاحبا بتوجه و دستگیری نواب کلبانش خان

بهادر سامعه افروز دیده خاطر مضطر را جمعیت و پشت همت را تقویت بخشید شکر خدا که وجود فیض آمود

شریف در رفاقت نواب دریا دل بحر نوال از مغتنمات عظمی ست مخلص بسبب بادشاه گردی

و بیماری تا حال در خجسته بنیاد متوقف است عریضه اشتی مشعر احوال بجناب عالی که قدردان مردم

قدیم الخدمت اند ارسال داشته امید که بذریعهٔ الطاف سامی از نظر کیمیا اثر بگذرد و جواب مرحمت شود

که خود را بجمعیت فیض گنجور رسانیده سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردد به نسخهٔ جامع

قابلیت ها کرلوکمن داوو خانی فرد عجب دردیست جانم را ندیدم که چون گریم دلا خون

شو که تا بر حال خود یک لحظه خون گریم این چشم دیدهٔ الم کشیدهٔ خانه آب رسیده اندر دو دل چه گوید و

چه نویسد که بمرگ راضی ست دمی آید و حواس ظاهر و باطن از ارکان ثبات اختلال پذیرفته جراحت

خاطر چون زخم آب رسیده باندمال نمی گراید نصایح غمخواران بدفع تزلزل و اضطراب مانند سیماب نقش بر آب

ست و اندرزه اعطان باستشفای این مرض باعث مزید پیچ و تاب فرد زمردنش چو هردم چه لاف

مهر زنم که خاک بر سر من باد و محبت من در مقدمهٔ سلالهٔ نور چشمی مکرر رقیم یافته چون خاطر

از سموح سانحه جانگداز گرفتار سوگواری و بکاست عزاخانه ویران لسان نیش گردم و از دها بجگر می خلد

ناچار به لاله گلاب رای نوشته که ازین امر خطیر فراغ حاصل نماید از انجا که او خردسال است و حفظ مراتب

در رضاجوئی و خدمتگاری بزرگان امریست محال امید وار است که سهو و خطا با عفو و عطا مقرون گردد

چگونه سر زخجالت برآرم از بر دوست * که خدمتی بسزا برنیامد از دستم * ایضاً فرد این شکایت نامهٔ
بی التفاتیهای تست * قصهٔ درد جدائی را جدا خواهم نوشت * صاحبا فراغت شعارا مطاعا فراموش کارا
عنان عنان مرکب نسیان قلم اگر بسیر آید بتسوید حکایت فراموشی لانهایت کفایت نمی نماید این همه
خود را کشیدن و با وصف توسع اخلاق و انگار اشفاق بداد مشتاقان نرسیدن منافی آئین انصاف است
یکسر بنوای تغافل برافراختن و بیاد هیچ نپرداختن ناشی خوی اعتساف قطعه طرب سرای دل هر کس از
تو معمور است * چراغ دل امیدوار من باشی * گلی بشکل تو نشگفت در بهار جهان * روا بود که بهم خار خار
من باشی * غلط کردم نفس فرازی ذره بجناب آفتاب عالمتاب بی ادبیست و شکوه طرازی کمسو اختر با
ماه جهان افروز محال طلبی لیکن مصرع سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش * اگر گاه گاهی سحاب
لطف و احسان آن دریا دل گهر نوال بر کشت زار مراد بارد جا دارد برای ٹھاکر داس
خانسامانی بیت پس از عمری بحشمت یک نگاه آشنا دیدم * بحمد الله نمردم تا ترا بر مدعا دیدم *
شرف نامهٔ عاطفت آمود ورود مسعود نمود و شکرها از حیطهٔ شرح و بیان بیرونست و گله فراموشیها
که بر زبان قلم گذشته بعرض جناب برای بیضا ضیای ظاهر است که در مقامات شولاپور مدتی در ایام
خانسامانی محمد علی مرحوم همنشین و همکاره بوده و از فیض صحبت شریف استفادهٔ معقولات نموده
قوت سمیات نه از بیگانه تفاوت میان اخلاصهاست بل نسبت باطنی نصب العین آینده مقصر
سخن آید بود که ورنش و بندگی که در حاشیهٔ خط جناب نواب والاخطاب مرقوم بود بعرض رسانیده و خط
از نظر اکسیر اثر گذرانیده بسیار حفظ کردند و ذکر قابلیت و کاردانی ایشان مکرر بر زبان آوردند اگر عنقریب جواب
می رسد جواب هم صادر می شد به سخن شناس ٹھاکر کشن داس بیت گرد و هم از
تو نقش تو ام در نظر بس است * دل پیش تست دولت من اینقدر بس است * از آن باز که مراتب
لاحقهٔ ضمیمهٔ ارادت سابقه گردیده لمحه بلمحه بر خود می نازد و لحظه بلحظه اسباب مفاخرت آماده
می سازد و لله الحمد که چمن زار قدیم بندگی را آب و رنگی بهم رسید و بآبیاری پیوند ارجمند بستان سرای
محبت مجدداً سبز گردید بیت از کیمیای لطف تو زر گشت خاک من * آری همین لطف شما
خاک زر شود * عزیمت خجسته بنیاد برای سرانجام شادی مسکلاده عاجزه مرکوز خاطر بود و بسبب وقوع
حادثهٔ موحشه طبیعت اقبال نمود از اخلاق حمیده و سلوک پسندیده توقع آنست که شادی مر...

بسیار بکام شوق بود آمدنت ۞ از آمدنت که نوبهار عمر است ۞ حقا که چه خوش تر است زود آمدنت ۞
قدمی که در قطع مراحل می بردارند منت بر چشم مشتاقان می گذارند و غبار قدم که در طی مسافت بر می خیزد
در دیدهٔ منتظران کحل الجواهر بصیرت می ریزد هر چند که منازل طولانی اتفاق افتد بسیار بجاست و هر قدر
که در سرعت سیر پیک صبا سبقت رود پسندیده و خوشنما فرد پیش ازین بتو زندگی ستم است ۞
می روم زود گرچه می آئی ۞ به نتیجهٔ دودمان فضل و کمال خلیفه حسن علی صحایف آمالی
و آمال آن نتیجهٔ دودمان فضل و کمال برقوم الطاف ابدی منقوش و اعطاف سرمدی منقش و
مرقوم باد از آنجا که مسطور تقدیر صورت فراق بر لوح جبین منقش نموده دل پر آرزو چون پرکار
و موی قلم بر نقطهٔ خیال بندی میگردد و بگوناگون رنگها آمیزش دارد لهذا از آن رنگ بخش نگارخانهٔ
محبت و ولا چشم آنست که بنگارش نگارین نامجات نگار فرمای دست نگارین نگاران باشند به لاله هر شاداب و
دوحهٔ حدیقهٔ مراد و ثمرهٔ شجرهٔ فواد لاله هر شاداب همواره شاد و با کتساب هنر و تهذیب اخلاق مشغول نهایت
باشند خطی که سوادش سرمشق خط خوبان پریزاد و بیاضش غیرت بخش کارنامهٔ مانی و بهزاد بود در وقت
خوش نزول نمود ابواب راحت بر روی خاطر کشاد خط و عبارتش از حسن تلاش و جهد
بیقیاس خبر داد بارک الله تعالی بعد ازین همین قسم مشغول بوده نظر بر مزید دارند و اوقات شبانروز
باجتماع معقولات و منقولات مصروف داشته همت بکسب کمال برگمارند فرد کسب کمال کن
که عزیز جهان شوی ۞ کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من ۞ به مجموعهٔ خوبیها [illegible]
رباعی دیریست که دلدار پیامی نفرستاد ۞ صد نامه نوشتیم و سلامی نفرستاد ۞ فریاد که آن ساقی
سرمست شکرلب ۞ دانست که مخمورم و جامی نفرستاد ۞ چشم انتظار در راه نامه بران سفید شد
و دل از توقع یادآوریها ناامید این همه فراموشی دلیل وضع جفاکوشی است هر چند نسبت معنوی
محتاج رسمیات صوری نیست لیکن در صورت رعایت روابط صوری یعنی ارسال مراسلات که
استکشاف راز نهانی و استدراک خصوصیات اسرار پنهانی و امتحان جوهر محبت و ولا و انتظام
معاملات دنیا بدان منوط و مربوط است بسیار مستحسن بوده اند و مقتضی [illegible] که دوستان
دخل بغرض خود اظهار یکجهتی و یکدلی نموده از جادهٔ خلوص [illegible] در دل نهانند چنانچه لفظ [illegible]
مصداق این مقال است لازم که ظاهر و باطن یکرنگ و یکتا بوده کار فرما باشند فرد بمکتوبی حیات رفته من باز می آید ۞

هر اصول قیامت از صریر خامه بس باشد عرضی بجناب نواب لطف الله خان بیت
ای سروری که از تو بود سرفرازیم ❊ وقت گزر راه کرم بر نوازیم ❊ فدوی غلام که در زیر بار پریشانی
پشت طاقتش دو تاست و قامت استقامت احوالش از لباس جمعیت معرا اخر جیش از دخل گذشته و دخلش از تحقیق
فضل سپه سائیده امیدوار نوازش و الطاف است فرد درد جهان را علاج در کف تدبیر تست ❊ از نفس روح بخش
عیسی دوران توئی ❊ به مجموعه خوبیهای رای تنیر واس بیت سینه بالامال درد است ای دریغا مرهمی ❊ دل
ز تنهائی بجان آمد خدارا همدمی ❊ واجب الوجودی که بهفت کرهٔ سپهر سنج خمین را اختر عشق و نیر ثاقب یک نقطه
خامهٔ زرنگار ابد آتش قواند بود آگاه است که محب شما از لواعج اشتیاق احراز صحبت رنگین جیب و دامن آرزو
از قدر مملو و مشحون دارد که استقصای آن بذریعه آلات متانت فهم و فطرت خیال فاسد و توهم کاسد است
فرد نه چنان شعله کشیده است که خاموش شود ❊ آتش شوق من از دامن صحرا کسی ❊ که وقتی خواهد بود که فرط تیر
تفقدات باطنی نیست اگر صد در نمائق نامه درشفای صد و ریدبیضای نماید لیکن دیدهٔ دیدار طلب چون
زخم آب رسیده بهم نمی آید فرد شوق لیلی کم نمی گردد ز چشم آهوان ❊ این خماری نیست
کز سر جام صهبا شکند ❊ خدا کند که بعد بقربت اتحاد و عطش هجران بزلال وصال اطفا پذیرد
به مجموعه سخندانی مرزا مهر ور شاعر افضل الشعرا اکمل البلغا سلامت قدری تنباکوی سورتی
که مفید برودت هوا و مزیل رطوبت فاسد بدنیه است فرستاده آمد امید که دود عنبر آمود مشام جان را معطر
و بوی عطر آگینش چو اس ظاهر و باطن مشک اذفر سازد قطعه که درین موسم بهار طرح غزل شده بزبان خامه
می گذرد قطعه صاحبا مشفقا سخن فهما ❊ بانی نظم و نثر جان پرور ❊ ابر باران ستیزه دارد سخت ❊ برق سازد
کتاب لخت جگر ❊ چون تغافل کنی مگر هیچت ❊ نیست از موسم بهار خبر ❊ در چنین وقت از بهر حق ❊
جسم و قتی چو چی کشتی ساغر ❊ بهر دفع خمار مخلص نیز ❊ لطف کن لطف بادهٔ احمر ❊ به سرمایه
فضل و کمال میان نور الله خلف عصمت الله درین هنگام مسرت آمانوید طلب
حضور آن شرف دودمان عز و علا فخر خاندان مجد و اعتلا برای تفویض پیشکاری خالصه والا
سامعه پیرا گشته مسرور و منبسط گردانید پیداست که چون بفضل ایزد کارساز بنده نواز اقتضای
آن فرماید که وسعت آباد فیض معاش به بسط بساط کامبخشی رونق پذیرد و از مواید الوان احسان
بیکرانش عالمی بهره معاش ابدی فراگیرد چنین لطیفهٔ اقبال بر منصهٔ ظهور جلوه دهد الحمد لله فالحمد لله

صحب دیرین که شریک دولت و حشمت ست چشم بر شاهراه تفقد دارد و یاد دهی فضول می داند فرد
عرض حاجت در حریم حضرت محتاج نیست ٭ راز کس مخفی نماند بر دل دانای تو ٭ آفتاب فیض رسانی
بر ساحت آمال اعالی و ادانی نور افشان باد به لاله نول رای عاقد معاقد سعادت صاعد مصاعد
رشادت عزیز الوجودی بعافیت باشند کیفیت بذل توجهات لاتحصی بحال گماشته خیرخواه عز
انجلا یافته سرور افزای خاطر گردید جزاکم الله بیت هر که بود معنی ظاهر در و ٭ آب ز لال ست فی جواهر
در و ٭ لله الحمد که عنصر آن عزیز القدر سرة الصدر به بهین اوصاف ستوده محمود و موصوف است
خیرخواه بعد سر انجام ضروریات عازم مقصد می گردد که در جمیع امور گماشته مذکور بیش از بیش مشمول
عواطف موفوره بوده شکر گذار باشد به سخن شناس ٹھاکر نرمل داس پیشدست
داروغه دکن قطعه گر بدانستمی که فرقت تو ٭ اینچنین صعب باشد و جانسوز ٭ از تو دوری جستمی نه
هرگز ٭ از تو غائب نبودمی یکروز ٭ ناوک دل دوز فراق به پهلوی دل چنان میخلد که زندگانی شاق ست
و جاذبه اشتیاق بصحبت بی نفاق بنحوی میکشد که طاقت تحمل طاق رباعی بی مهر رخت روز مرا نور
نمانده است ٭ و ز عمر مرا بجز شب دیجور نمانده است ٭ صبرست مرا چاره هجران تو لیکن ٭ چون صبر
توان کرد که مقدور نمانده است ٭ کاش دست سبیت مهر و محبت نداده می تا بسان لاله داغ حسرت
بر دل ننهادمی و از اوج فراغت بحضیض جانکاهی نیفتادمی بیت بدرد دل گرفتارم دوای دل
نمی دانم ٭ دوای درد دل کاریست بس مشکل نمی دانم ٭ بهر حال در عالم اسباب بمراد خویش رسیدن
محال ست ایزد متعال سببی سازد که جمال با کمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع فرموده
دیده مشتاقان را نورانی سازد زبده ارباب سخن ٹھاکر لچهمن داس و خانی ابلق ایام رام
رائض بخت آن اکرم الانام عالی هش والا مقام باد دیریست که صدور نمائق نامیه در ورود صحائف
سامیه فرحت افزا نگشته مواانعش غیر از گرمی هنگامه نشاط و کثرت اشتغال عیش و انبساط مباد
قطعه آنقدرها که یاد ما نکنی ٭ آنقدر یاد کرده ایم ترا ٭ کوه و صحرا بیست از ما ست ٭ بسکه فریاد کرده ایم
ترا ٭ چون سامعه در صد خبر خیریت همه گوش و خاطر چمن آرائی اوصاف حمیده بسان بهار در جوش
میباشد امید که با بیاری ترسل رقائم زمین دلها را بگلگاری طراوت منضر داشته باشند تا نسیم سحری
در کشایش گلها سحر سامری دارد خاطر مانند گل شگفته و سر دشمنان چون بیخ شجر در زمین نهفته باد

که بیاضش گلگونهٔ عارض ارم و سوادش سرمشق لوح و قلم بود خضر وادی فواد را بسرچشمهٔ حیات ابدی
رهنمونی فرمود عواطف محبت و ولا و مکنونات ضمیر آفتاب ضیا که چون نجوم درخشان در سماء
بلندا از حروف مشکین‌نقطش هویدا بود دیدهٔ لیلای دل بستگیها را بسرمهٔ وفا تیای الوفا خلاصه
نورانی نمود رباعی رشح قلم تو چشمهٔ آب بقاست ❊ انفاس خوش تو نفخهٔ باغ وفاست ❊
این نفحه رشحه را من با نگیرم ❊ زیرا که دلم زنده بدین آب و هواست ❊ از ورود حسب الحکم والا جاه و طلب حضور
خانصاحب قبلهٔ خدایگان و تاکید سرعت رسیدنها بکمترین اخوان نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب
از طیاری کاغذ مطلوب فراغ حاصل نموده بملازمت می رسد و درینکار خانصاحب قبلهٔ عالم حضور ساطع النور
که از نهوگاه جوهر قابلیت و محک امتحان لیاقت و شعور است میگردد زیاده مهربانی و قدردانی باد
نقدهٔ اهل سخن خلیفه حسن علی بهار طبعا گلشن فراجا جلد عالمگیرنامه حسب الطلب فرستاده آمد شرح
دستکتاب باید نمود و بکاتب باید فرمود که زودتر از زود نقلش بردارد و پیرورد که طرف اند از صحبت تمکین
و ذکر اشعار متقدمین و متاخرین مسرت پیرای دلها حضرت بود زبان سحربیان سخن آفرین بفرمایش رباعی
بتضمین این مصرعه باد سحر از میانه برخاست که من ❊ گویا گردید چنانچه دو سه رباعی که بخاطر ناقص
گذشت بقلم می آید جای اصلاح خالیست رباعی زد ناله دو بلبل بگاهش تن ❊ گل داد جواب خود ز مراد سوش
بچمن ❊ گفتم سبق وفا که تعلیمش کرد ❊ باد سحر از میانه برخاست که من ❊ رباعی بس کرد فغان
و ناله بلبل بچمن ❊ گل گوش بانگ نشنید سخن ❊ گفتم که با خوشت گل برحمی ❊ باد سحر از میانه برخاست
که من ❊ رباعی خاک چمن از بوی گل مشک ختن ❊ بلبل نشنید هیچ تمنا روشن ❊ گفت آه بجانان کی
رساند خبری ❊ باد سحر از میانه برخاست که من ❊ بالاله گلاب رای فردی روی تو زنده
نتوان بود ولی ❊ این زندگی از مردن بترست ❊ جان عمر اخته یک جان بکاف. فراق
سنگ منجلهٔ سیلی گردون شکن هجران شرر آتش جان می گسلد کاش در عالم تعلق فکر معیت بمیان
نمی بود تا هیچ آفریده از نور دیدهٔ خود جدائی تجویز نمی نمود گلها در نظرم خارست و روز روشن در دیده
شب تار موی خامهٔ خیالم بر لوح دل سرگرم صورت سازیست و دل در آرزوی دیدار از غرفهٔ
چشم مشغول نظربازی از ناتوانی موی بر تنم گرانی می کند و آتش اشتیاق در کانون سینه آغاز
سوز نهانی دیده دریا بار ابریست که از نایرهٔ آتش بریده اند و دل بیقرار دکان سیماب فروشی است

که متاع اضطراب در هر پیچیده هست دل با مید وصل تو همدم جان نمی‌شود جان هوای کوی تو یاد چمن
نمی کند چمن آرای ریاض فیض که پیا نهال خلقت انسان در بستان سرای گیتی نشانده و تخم
مهر و محبت در مزرعه دلها افشانده بنو بهار فضل و کرم خود سببی سازد که گلهای مراد در گلشن تمنا شگفته
و نسیم سحری و گشایش کار تنگ دلان اعجاز عیسوی بکار برد نگین نامه که بیاض چون طلعت صبح گشاده
مانند مشک تتاری عطرسا بود نزول نمود اگرچه خط و عبارتش نسبت بسابق تفاوت کرده لیکن
مقتضای سعادتمندی آنست که نظر بر مزید داشته رخش کوشش در میدان کسب هنر تازند و هنراوست
خط و ممارست املا و همچنان لوای تفوق بر افرازند هنر خلقیست که دولت یار آید دل ابریست که باران گهر
گوهر بارد ابیات هنرست آنکه رو بسیاری همه داری اگر هنر داری هر که ز آموختن ندارد ننگ
در بر آرد ز آب لعل از سنگ از هنرمندی بگردد بخت بی هنری رسد بتاج و تخت الا هم که آن
سخنان آویزه گوش هوش سازند و تحصیل چنین نعمت پردازند سخن شناس رای عهاو اندوه
گلشن مزاج بهار طبع بارقیمه عاطفت ضمیمه متضمن اعتذار امریکه خاطر اخوت ماثر از وقوع آن
وصنعا فرمود رسیده فرمود جائیکه استقامت مزاج او میان و آفتاب محبت معنوی بر ساحت خاطر
نور افشان است کنج ملال کدورت چه امکان دارد ابیات گرز دست زلف مشکینت خطای
رفت رفت ور زهندوی شما بر من جفای رفت رفت در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفای رفت رفت سیر گل زمین قصبه الور اکه مرکوز خاطرست باو حبه
قرب این همه دیر جا است آن مکان متبرک و مجاهد مظاهر الهی بسمع آن نکته دان دقایق آگاهی
رسیده باشد بیت اگر فردوس بر روی زمین ست همین ست و همین ست و همین ست امید
از اده صواب آماده زود بفعل آید گلگشت آن مرغزار ارم تزیین وقت خوش گذرد چشم انتظار
مقدم شریف مردم نشین گردد و در راه دوستی هر کس که بی منت قدم ساید بهر گامیکه
زهاشمی از دو پای سخن شناس رای بتبر داس فرد اگر یکبوی تو باشد مرا مجال وصول
رسد بدولت وصل تو کامرانی حصول نمیقه امیقه که سر بر فتق تفسیر غوامض محبت قدیم و سر
شنج کوثر و تسنیم بوده عز ورود نمود در مقدمه خدمت جزیه نگار بقلم آمده هر چند فی الحقیقت
در ظاهر صعوبت افشا الله تعالی بند ترتیب طوامیر روانه خجسته بنیاد شود چون عاطفت قبا

امید که همواره بساتین آمال برشحات سحاب مکرمت ایزد متعال مخضر باشد چون مخلص بعلاقهٔ خدمت
امینی فوجداری پرگنهٔ اتوراه اقتران معزز است و کسوت حال از طراز جمعیت مطرز خاطر جمع باشد
زیاده عمر باد بیلا التلوک چند ضد منگار خانی مشتمل بر لازم تیر و کمان بیت ای نور چشم من
سخنی هست گوش کن * چون ساغرت پر است بنوشان و نوش کن * از آن باز گردش چرخ
مقوس من ناتوان را هدف تیر هجران ساخته و ناوک انداز فلک ناساز تیر از شست مفارقت دور
انداخته پشت طاقتم از بار غم کمان دار خم گشته و جسم ناتوان از تیر باران الم نشانه کردار خاک نشسته
پهلوی جان پیکان تقاضای آن سخت کمان فگار و دل حیران چون خانهٔ کمان از اثاث البیت
جمعیت برکنار آنجا که مزاج آن تیز فهم زه در بستر آسا بکیش راستی آشنا و بخلاف رسم کمان از خیال کج قیشی
کج اندیشی معر است اگر گاه گاهی حلیه نشان هجران را یاد آید گنجایش دارد حقیقت معطل نشینی در نگ کمان
بی زه پی در پی تا بگریز نگاشته می خواست که خود را بسان تیر به هدف مقصد رساند لیکن بسبب کسل آن
امیدگاه اخوان که چون بیلک تیر آب داده بجگر مخلد نشسته حالا که ایشان جاق شده اند عزم بصمیم دارد
فکر جمعیت فقیر که چون به کمان قربان بسته بجا ظن متمکن است ترکش نخواهند داد و فرمان ما را بس است گوشه ابروی
التفات * این چه بیداد است ... را بکمان نتوان گرفت * تا مهر منیر از خطوط شعاعی ترکش زرین بر کمر وارد
کمان راستی در قبضهٔ آن سرآمد راستان باد سخن شناس را ای تیز دان صاحب امیدگاه
برادران سلامت درد دل را دل صفا منزل آگاه است و خلش خاطر را خاطر ملکوت ناظر گواه
صعوبت علل متعدده که بمزاج وهاج طاری است خون جگر بکاوش این غم از دیدهٔ دل جاری
و آن قدر که آن قدر افزای پایهٔ اخوت را از عارضه بیقراری است چشمه چشم را حالت ابر آذری
بیت یارب بپرسش حکیم و انا بفرست * و زبحر شفای او مسیحا بفرست * مناجات بحضرت باری تعالی
عز اسمه رباعی ای آنکه دوای دردمندان دانی * روحی بدمی در تن بیجان آنی * گر یک نظر افگنی
بحال بیمار * مشکل شود بش بدل بصد آسانی * رباعی ای از کرمت خزان بدل شد به بهار *
در ساعت و سر قحط بگرفت کنار * بر حال مریض یا نظر کن که کند * علت ز مزاج او بفرسنگ فرار *
رباعی ای افسر زرفشان بخورشید دهی * وی جام جهان نما بجمشید دهی * مشکل همه حل شود به فضل تو اگر
بیمار مرا شفای جاوید دهی * رباعی ای فضل تو درد را دوای بخشنده * هر لی سر و پا را سر و پای بخشنده

دردِ دل بیار زحد می گذرد ٭ امید که لطف تو شفائی بخشد ٭ بلاالله تلوک چند خدمتگار خانی
اقبال مند دلپسند بجان پیوند همواره در اقران معزز و در همچشمان سربلند باشند خبر سپری شدن
ایام حیات مستغفر پناه کبیر بزرگوار نمک بر جراحت پاشید و رخساره حال را بناخن ناکامی خراشید
حیف که صاحبدلان را در سیل حوادث روزگار نه پای اقامت دشوار است و مقبلان را درین سپهر
بمنزل فنا همیشه بدل خارخار فنا و گلستان عمر او بخزان روزگار ٭ نوبهار خالی از باد خزانی کس
نیافت ٭ از بیطاقتی خاطر رنجور باز ماندهای آن مبرور چه نویسد که همیشه در آتش مصیبت بریان
و به اشک خونین گریان می باشد و بنالهای جانسوز و فغان های حسرت اندوز رخنه در دل فلک
سنگدل کینه توز می کنند الله تعالی توفیق صبر کرامت فرماید ترکه متوفی که نزد رحمت خان امانت است
زود بفرستند که سعی در حق بیوه های فوق مراتب اعانت و امداد است زیاده عمر باد منشی الملک
رقم زد مردم دیده سیاهی قلم افتد مردم ٭ که مرا نقطه حرفی کن در بانامه فرست ٭ اظهار شوق را
حواله بدلها کرده مطلب می گراید نتیجه اطمینان پیرایه هوش از تحقیقی بتقریب رحلت مستغفر پناه کبیر بزرگوار که
در جوار رحمت آفریدگار با حوران جنت الماوی هم آغوش و هم کنار باد وارد شده گرچه هر فرد بشر را از افراد
موجودات به پیک اجل لبیک اجابت باید گفت و هر شیئی را از اصناف کائنات سر بگریبان عدم
باید نهفت لیکن به بیکسی و اقربای متوفی رقت می آید بهر حال فرد بیست با چه ازین جمله
بعیش و ناخوش و خوش گمر رضا هم سر است ٭ خیرخواه ترک خدمت جنس نموده به خجسته بنیاد متوقف است
درباب عزیمت لشکر ظفر پیکر با استصلاح عزیز القدر چمنلال تلوک چند حکیم بنگارند بتعجیل درآید
بلاالله تلوک چند فرزند سواد دیده را مردم تو بودی کی بود یارب ٭ که این جزیره باز گردم روشن
گردد چون آگاه است مالک ما به صدق گفتار گواه از آن باز که انشا در خدمت جنس افشانده
در خجسته بنیاد متمکن است کشش دلها بی اختیار باجرا دولت دیدار است آثار می کشد نخلبند
ریاض آفرینش سببی سازد که بچمن صحبت رنگین رسید نهال از همیشه بهار دید نهال گل چیده نهالی آید
سعادتمندی و سربلندی روزافزون باد به سخن شناس رای بهگوانداس بیت سواد
دیده حل کردم نوشتم نامه سوی تو ٭ که وقت خواندن چشم من افتد بروی تو ٭ داستان شوق
چون زلف مشکین کاکلان دراز است و زبان خامه در تسوید آن بعجز کوتاهی دمساز لاجرم

مطالب می پردازد که رخصت از خدمت کثیر المنفعت بسبب عجلت بدرقه پیمانه سفند و ربا بید داشت شکر خدا
که قرین خیریت بلشکر ظفر اثر رسیده و بدستگیری نواب الاحباب کوکلتاش خان در سرکار پادشاه
جهان و جهانیان جهاندارشاه بهادر بعطای خدمت منصب میرمنشی گری مورد نوازش ها گردید
امید واثق است که عنقریب شاهد جمعیت چهره کشاید و گشایشها تدارک مافات نماید لیکن خار مفارقت
به پهلوی دل میخلد و صدمات مهاجرت عروق جان می گسلد غبار کدورتها به صفحه خاطر آن قدر نشسته که
شست و شوی سیل سرشک شوار منجمل قول صفا منزل با آه سرد نحوی زنگ بسته که تصفیه آن صیقل
کوشش امریست دور از کار بیت یک دار گرد کلفت چهره احوال من * روی می مالد بخاک
آئینه امثال من * صنع پرواز حقیقی که تصاویر مخلوقات را بر صفحه هستی کشیده و مزاجها را برنگ
دوستیها امتزاج بخشیده نقش وصال بر لوح تمنا برکشد و دیده دیدار طلب را چون چشم تصویر سیر از چهره
نه پسند و زیاده عمر باد فسبر آمد اهل سخن بحاکر لوک من فرد در تحجیه نظر و بگذار دیده من *
بنجر خیال تو از هر چه هست سر دو دست * خبر عزیمت میمنت قرین باین طرفها ابواب خرمی
بر دلها کشود و خضر بشیر بان وادی طلب را بچشمه سار حیات ابدی هدایت فرمود خوشا وقتیکه
صبح وصال از مکمن اقبال دمیدن گیرد و شبستان آمال بمصباح قدوم فرخنده لزوم روشنی
پذیرد بیت کی بود آیا که شود بهره ور * دیده نو دیدار چو گوش از خبر * دوستدار الی الیوم در قصبه
غنیرپور بیکار نشسته چون زمینداران در رکاب شریف اند تشخیص جمع و برآمدن آنها موقوف
امیدکه بدولت اقبال بجناح استعجال تشریف آرند بیت بیا که آمدنت از خدا همی خواهم * بیا که گوش
بر آواز و چشم در راهم * به لاله تلوک چند خدمتگار خانی بیت میزنم هر نفس از دست
فراقت فریاد * آه گر ناله زارم نرساند بتو یاد * اگر از شوق حرفی نویسد آتش بقلم در گیرد و اگر
از بیداد فراق فریاد کند عرصه آفاق شور محشر پذیرد ناچار بمدعای گرانبخط طمانینت نمط که بهار خرمی
چون رخساره خوبان منور و سوادش مانند مشک ختن معنبر بود ورود نمود اراده عزیمت از حضرت بنیاد
لشکر ظفر اثر که پیش نهاد خاطر است نهایت مضطرب گردانید با وجود قرب جوار دولت اکسیر نشود
والله اعلم کی خواهد شد ان شاء الله تعالی درین هفته از ترتیب کاغذ فراغ یافته بمقصد می شتابد بهرکیفیت
تا رسیدن مشتاق توقف لازم بیت مردم از غم سخن از رفتن خود چند کنی * این نه حرفیست

رقعه بملازمت بیت آلهی تا جهان را نام باشد و جهان باشی * بدولت کامیاب کامبخش و
کامران باشی * مفقود الاستعدادی که بمساعدت بخت و معاضدت طالع راه بدولت سرای
والا جاهی برده حلقه در کوشش بجنبش آورد هر آئینه بیمن قبول برکت اقبال آن صدر آرای انجمن جاه و
جلال از حضیض بیقدری برآمده بفراز پایه نامآوری و روشن اختری صعود نماید مصداق منقال
صورتحال نیازمندیست که باستجلاب سعادات جناب جهانیان مآب تمنا میکند بیت برافروخته امید
که بنظر الطاف ملحوظ گردد * بیت * گر بی هنرم و گر هنرمند * لطف است امیدم از خداوند * عرضی بجناب
لطف الله خان مرحوم * بیت * در دلم قیمتی از در شکستن بیش است * به که بشکنی گوهر قیمت
خویش * چه بیجانان بمرحمت اضافه اقبال یافتند و فدوی در مقام بی پیر بیرون بیاره حسرت از کانون سینه
شعله خیز سید که بغازی ناتوان بینان کار تا اینجا رسیده دگر نه در پیش نفس خود شرمنده نیست و مصدر تقصیری
که سزاوار این همه تغیر باشد نشده از پیشگاه انصاف امیدوار است که مورد نوازشها گردد و یا خود آزاد بیاید
که در کنج عزلت بر پاکی بسر برده فقره آنکه این چنین نوازد ختم هرای تقصیر چو چشم دارم همین دگر کار شود *

بجناب نواب بخشی الملک میرزا صفوی خان عرضداشت غلام مادهورام

تارک نیازمندی را بگلهای تسلیمات سربلندی برافروده بموقف عرض مقتبسان انوار حضور نواب
کریم الخطابات الاعتاب عالمیان مآب که پیمایش ارتفاع سراپرده و نقش بخود اشتغالی محضر مستنیر مستجمع
و عالی بریره عشقی خوان الوان نعمتش مستمتع و متبشر می رساند که فدوی بعد حصول رخصت از خدمت اکسیر خاصیت
بتقریب امانت فوجداری پرگنه راجپور نوزدهم ربیع الاول بمکان خدمت رسید و زمینداران
کلهم اجمعین موافق ضابطه پیش آمده عاجز را دیدند چون تحصیل این محال بسبب آمدنی محصول
تمام سال دوازده ماه جاریست موافق ضابطه و معمول عمل نموده مبلغی که موجود بود ابلاغ حضور نموده
آمده کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط انتظام پرگنه از خارج بسمع عالی خواهد رسید ظل عالی بر مفارق ادانی و اعالی
لایزال باد * ایضاً * فدوی عقیدت اعتصام مادهورام ناصیه نیاز بر زمین عبودیت سوده درج خاطر
بلآلی حسن اعتقاد بر آموده بعز عرض باریابان حضور نواب مستغنی عن الالقاب خداوندگان قدردان که دل
فیض منزلش بکامبخشی ناکامان روزگار چون تموج بحر بی اختیار است و کف گوهر آمود وجودش عطاپرستی
نیسان از نیسان گهربار میرساند که غره شهر حال کفره ضلالت پیشگان با جمعیت کثیر دربین ضلع داره دشت آویا

ومدتی تقلیل هم ساخته لیکن بی این طبیعت باشتها میگراید و مواد زیاده در مزاج مولد آثار فساد گشته آزار
می دهد لهذا به فتوای جرعه کشان بیدار دل هوشیار درون اختیار معتاد بقدر ده و اضر نداده است
دارد تجاوز از حد اعتدال محض حرام می داند بقول صائب فرد باده در جسم و دل پاک پریزاد شود *
قطره چون در صدف افتاد گهر خیزد * عمر خیام می فرماید رباعی چون کم بخورم عیش زمین بنهد
ور بیش خورم در خردم نقصانست * حالیست میان مستی و هوشیاری * من بنده آنکه زندگانی
آنست * فرد بروی ما زن از ساغر گلابی * که خواب آلوده ام ای بخت بیدار * به لاله بلوک چند
خدمتگار خانی بحمد الله والمنة که دو خمه مراد آن چمن آرا حدیقه اقبال به ثمرة الفؤاد بارور گردید
و ریاحین امانی و آمال را موسم پیش آمد بالیدگی در رسید درین ضمن انیکه از احوال دوستدار که اکثر
استفسار رفت بقول بزرگی که پیش از وقت تکلیف شاق در مذهب اهل وفاق حرام ست
بمجال طلبی نپرداخت حالا که قسمت یار و طالع مددگار اگر بحرکت همگی برکت کاری ساخته شود اشهر
جمعیت خواهد بود علی الخصوص امانت و فوجداری میر تهه محال که در مشت خاص رعیتی و سیر حاصل است
و صرف اردوی معلی ما انضمام میشود اگر بحسن سعی شریف حکم مقدور باشد خود اعلاف نماید
مصرع آنچه در لوح نوشتست همان خواهد بود * به لاله نین سکهه منشی لطف الله خانی ساخته نا
سلمه بحمد الله حصول مدعا بر زیاده قرائه دل که بمقتضای تفضل مرسول بود در هنگام ترشح سحاب که عالم آب
از کمال تعشق زمین را در کنار گرفته بود و چون نعمت غیر مترقب برود رسید در هنگام شراب ایام را صلای عام از
مزاج محبت سرخوش گردانید رنگش از رنگ یاقوت ممتاز و بویش بوی گل بنازد ذائقه اش کام را مذاق و نشاط
جان بخش اهل وفاق ابیات بحکایی از و قطره در گوش کرد * زهره گوشی هم باید خبر * فشانی از و شیشه بر بال
زاغ * پراید بطاوسی از صحن باغ * خانه دوستی آباد و عمرت زیاد لیکن این قسم شراب بیگم کباب حیف است
بعد ازین هرگاه که همت تقاضا فرماید هر دو نعمت معا برسد در مناجات و ختم کتاب هزاران شکر و
سپاس بدرگاه کارساز بی نیاز که چندی از مسودات بنده که در مجلات سلطانی از دست غارتگران
محفوظ مانده بود درین صحیفه بطریق یادگار ست سواد پذیرفت منشی را [illegible] پایه انشا [illegible] موجه است اگر
بمطالعه محاوره مزاولت و مداومت نماید در عبارت آرائی مضامین رنگین و تمهید است نشین گزارش مطالب
تا رب چه رنگین نقشیان سخن گذار و چه آئین انشا پردازان ساده پرکار عالی نشیند بیت [illegible]